

اترورهای سیاسی زیر نظر خامنه ای است
مصاحبه اختصاصی با ابوالحسن نبی صدر
ایران در راه تبدیل شدن به قدرت منطقه
مروری بر حوادث سیاسی ایران
کشتارعام زندانیان سیاسی
زن مهاجر در برزخ ارزش ها
یادداشت‌های حسن ضیا ظریفی در زندان

فتر ویژه: هویت چپ

باقر مؤمنی
بابک امیرخسروی
چه چیز در چپ ایران تغییر نکرده است؟
بازشناسی هویت و نقش چپ

در این شماره می خوانید

- ۳ □ سرمقاله
- ۴ □ پرخاشجویی، آخرین چهره پوش خودکامگان
- ۷ □ ایران در راه تبدیل شدن به قدرت منطقه
- ۱۰ □ آئینه
- ۱۳ □ مصاحبه اختصاصی با ابوالحسن بنی صدر
- ۲۵ □ نقد کتاب
- ۲۶ □ زن مهاجر در برزخ ارزش ها
- ۳۰ □ یادداشت‌های حسن ضیا ظریفی در زندان
- ۳۱ □ کشتارعام زندانیان سیاسی
- ۱۵ □ **دفتر ویژه: هویت چپ**
- ۱۶ □ گونه گونی چپ و ضرورت مرزبندی ها
- ۱۸ □ ناملاتی درباره هویت چپ
- ۲۰ □ بازشناسی هویت و نقش چپ
- ۲۲ □ چه چیز در چپ ایران تغییر نکرده است

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

MAHMOOD

B.P. : 23

F- 92114 Clichy cedex - France

فاکس : پاریس ۴۶۰۲۱۸۹۰ (۰۳۳۱)

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالتهای را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضا درج میکنند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست

برای تماس مستقیم بانسورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

**Rivero, B.P. 47
F - 92215 Saint Cloud Cedex- France**

اعلامیه هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

بنا به اطلاعیه دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران به تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۹۶، جمهوری اسلامی ایران به دنبال تهاجم مسلحانه اواخر ژوئیه ۱۹۹۶ به قرارگاه های حزب دموکرات کردستان ایران و اردوگاه های پناهندگان کرد ایرانی در خاک عراق، در صدد تکرار آن برآمده و در چند روز گذشته نیروهای جدیدی وارد کردستان عراق کرده است.

صرفنظر از اینکه تجاوز به خاک کشور همسایه عراق، نقض آشکار قوانین و تعهدات بین المللی است که دولت ایران مقید به رعایت آنهاست و بی تردید در دراز مدت می تواند به ضرر ایران و تمامیت ارضی آن تمام شود و بهانه به دست قدرت های جهانی بدهد که مترصد آند، اساساً دولت جمهوری اسلامی، یک بار برای همیشه باید متوجه شود که مساله کردستان و تحقق معقول خواسته های به حق مردم کردستان و حزب دموکرات کردستان ایران، راه حل نظامی ندارد و تنها می تواند به طور مسالمت آمیز و با گفتگوی سیاسی به فرجام برسد. اتخاذ چنین سیاست و روشی، به ویژه در اوضاع پرتنش در خلیج فارس و خطر تجاوز آمریکا به ایران به بهانه های مختلف، که تمامیت ارضی ایران را به شدت تهدید می کند، ضرورت بیشتری می یابد.

حزب دموکراتیک مردم ایران، ضمن ابراز همدردی و همبستگی با حزب دموکرات کردستان ایران، به ویژه با زنان و کودکان و مردم آواره کرد ایرانی که اولین و اصلی ترین قربانیان این گونه عملیات تهاجمی و نظامی هستند، از همه محافل بین المللی و دولت های بزرگ می خواهد با اقدام و اظهار به موقع، دولت جمهوری اسلامی را از تکرار عملیات نیروهای مسلح در خاک عراق و بمباران و تخریب مراکز و مسکن کردهای ایرانی، باز دارند.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران
سوم شهریور ۱۳۷۵ (۲۴ اوت ۱۹۹۶)

تسلیت

فاجعه ماتم باری که در اوایل ماه ژوئیه در شهر دورتموند (آلمان) پیش آمد و به مرگ جانکداز چهار تن از هم میهنان ما انجامید، دو خانواده میهن دوست و با فرهنگ را به سوگ نشاند و قلب دوستان و یاران بسیاری را به درد آورد. ما نیز خود را در این آندوه سهیم می دانیم و این مصیبت را از صمیم قلب به خانواده های محترم صادقی، مؤذن و خلیلی تسلیت می گوئیم و برایشان صبر و بردباری آرزومندیم

راه آزادی را یاری دهید!

فشارها تا کجا ادامه پیدا خواهند کرد؟

حکومت، که با بسیاری از این ارزش‌ها و نگرش‌ها بیگانه است و حتی سر دشمنی دارد، جدا می‌کند. برای هیچ نظامی خوشایند نیست. این بیگانگی را می‌شد در انتخابات اخیر از شمار آرای باطله و یا فانتزی (رای به شخصیت‌های فیلم‌های کارتونی) دید که در برخی موارد از آرای نفر اول هم بیشتر بود. سیاست مشت‌آهین و با اقتدار از هویت خود دفاع کردن، بیشتر در خدمت نظارت و تسلط کامل بر اوضاع و ایجاد فضای وحشت برای جلوگیری از یا گرفتن هر گونه جنبش اعتراضی مردمی یا روشنفکری است.

پویایی صحنه سیاسی ایران حتی در دوره‌های زودگذر انتخاباتی به دلیل تضاد ساختاری آن با نهاد سیاسی نظام را به سرعت دچار بحران می‌کند. به ویژه آنکه در هر بحران بخشی از پایگاه اجتماعی حاکمیت به صفوف اپوزیسیون رانده می‌شوند. امروز باید با جرات گفت که هیچگاه حوزه نفوذ و اعتبار اجتماعی نیروهایی که در میدان سیاست ایران به بکه تازی مشغولند، تا این حد محدود نبوده است. اکنون، در میان زندانیان سیاسی به آسانی می‌توان اعضا و فعالین انجمن‌های اسلامی، روحانیت... را یافت که به خاطر ناسازگاری با سیاست‌های حاکم به بند کشیده شده‌اند. درگیری حزب‌الله و انجمن‌های اسلامی در دانشگاه و یا برخوردهای دائمی و جنگ تبلیغاتی میان کارگزاران و خط امامی‌ها با نیروهای قشری به صحنه‌های عادی زندگی سیاسی در ایران تبدیل شده‌اند. این در حالی است که در طول همه سال‌های گذشته، مسئولین حکومتی دیده‌اند که سرکوب و فشار به مردم و روشنفکران نه تنها گرهی از مشکلات باز نکرده است بلکه به وخامت اوضاع هم منجر شده است.

همه این روندهای منفی در زمینه داخلی، با بالا گرفتن برخورد آمریکا با ایران و تصویب قانون معروف 'داماتو' همزمان شده است و خود به صورت عامل جدیدی برای مبهم‌تر کردن اوضاع در آمده است. در سال‌های اخیر برخورد دولت‌های خارجی با جمهوری اسلامی تا حد معینی بر مسائل داخلی ایران و رفتار حکومت اسلامی تأثیر گذاشته است. یعنی تبدیل این ستیز به جنگ عصبی تمام‌عیار، جمهوری اسلامی را در لاک دفاعی و در سمت توجیه سیاست‌های خود در داخل و تحت فشار گذاشتن مردم و نیروهای دگراندیش هدایت کرده است. این بار هر چند هنوز ما در اول داستان قرار داریم و اروپا تمایلی به دنباله روی از آمریکا ندارد، اما باید همزمان چشم به راه بی‌آمدهای این سیاست‌ها در عرصه داخلی بود.

تفلس، زیستن، بودن و فعالیت کردن در ایران، در چنین شرایطی، کاری کارستان است و انگیزه و روحیه بسیار نیرومندی می‌طلبد. سیاست در این میان به طریق اولی، برای بیرون کشیدن کلیم خود از آب و عرضه وجود با آن قضای اندکی که باقی مانده است و پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تنظیم رابطه با نهاد سیاسی، با مجموعه‌ای از عوامل بازدارنده بسیار اساسی مواجه است. در حالیکه فضای انتخابات مجلس پنجم چند صباحی پیش ادامه پیدا نکرد، معلوم نیست در ماه‌هایی که ما را از انتخابات ریاست جمهوری جدا می‌کنند، بتوان به امکان گسترش فعالیت سیاسی، طرح مطالبات دموکراتیک و جلب بخش وسیعتری از افکار عمومی امید داشت. همه این تحولات در جامعه‌ای به وقوع می‌پیوندند که رابطه مردم با سیاست و اعتماد و یاور آنها بیش از هر زمانی سست است.

حسرتی که در چند سال اخیر به همت روشنفکران و شخصیت‌ها و نیروهای اجتماعی برای طرح مطالبات دموکراتیک و گسترش دموکراسی از پاتین جان گرفته است، در جامعه مخاطبینی می‌یابد و به تدریج و علیرغم دشواری‌ها راه خود را بازمی‌کند. در شرایط سکون سیاسی، اقتدار حاکمیت و ضعف‌های اپوزیسیون راهی جز همین ابتکارات باقی نمانده است. در چنین اوضاع و احوالی، حمایت همه‌جانبه از دموکرات‌ها، روشنفکران، دانشگاهیان و هنرمندان و نیروهای اجتماعی که زیر ضربات دائمی قرار دارند، اهمیت همه‌جانبه‌ای پیدا کرده است. تشکل‌های دموکراتیک، روشنفکران و نیروهای سیاسی خارج از کشور باید راه‌های مناسب گسترش این کارزار همبستگی را بیابند.

اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران در ماه‌های پس از انتخابات مجلس پنجم، به صورت چشمگیری رو به وخامت گذاشته است. هر چند داوری قطعی پیرامون دامنه و برد و سرانجام این تحولات نگران‌کننده و منفی چندان آسان نمی‌نماید، ولی آنچه که اتفاق افتاده و می‌افتد، جای خوشبینی چندان بی‌جا نمی‌گذارد.

گروه‌های فشار که آشکارا توسط نیروهای امنیتی، روحانیت محافظه‌کار و عناصر قشری حمایت می‌شوند، حوزه فعالیت و دخالت خود را گسترش داده‌اند و اذیت و آزار و تهدید روشنفکران و شخصیت‌های دموکرات و آزادیخواه و حتی نیروهای اسلامی دگراندیش و تا هنوز با حاکمیت ابعاد جدیدی یافته است. تدارک انقلاب فرهنگی دوم در دانشگاه‌ها، حمله به کتابفروشی‌ها و دفتر روزنامه‌های مستقل، محدود کردن فعالیت‌های فرهنگی و انتشاراتی، تلفن‌های تهدیدآمیز به روشنفکران، مرگ‌های مشکوک شخصیت‌هایی چون شمس‌الدین امیرعلایی و میرعلایی و یا حادثه تصادف مینی‌بوس حامل شماری از اعضای کانون نویسندگان که عازم ارمنستان بودند، همگی از فضایی حکایت می‌کنند که حال و هوای اوایل سال‌های ۶۰ را به خاطر می‌آورد. فضایی که در میان روشنفکران، اهل قلم و سیاست و متخصصان و مردم عادی، روانشناسی ترس، سرخوردگی و بی‌اعتمادی را گسترش داده است و روند مهاجرت به خارج از کشور بار دیگر شتاب گرفته است.

چگونه می‌توان روند حوادث در ماه‌های اخیر و چیرگی نیروهای قشری و محافظه‌کار را توضیح داد؟ آیا می‌توان سکوت و بی‌عملی بخش‌هایی از حاکمیت که دست کم در حرف و در برخی اعمال و کردار سیاسی خود به این روش‌ها، هر چند به نرمی، انتقاد می‌کنند را به مثابه همدستی این جناح‌ها تلقی کرد و یا باید تحولات اخیر را به حساب توازن جدید نیروها در نظام جمهوری اسلامی گذاشت؟

همه ما شاهد بودیم که انتخابات مجلس پنجم از نظر سیاسی به نوعی کثرت‌گرایی را در میان نیروهای نزدیک به حاکمیت 'نهادی' کرد و حتی در مجلس صحبت از شکل گرفتن کم و بیش رسمی فراکسیون‌ها می‌شود و رئیس جمهور در آخرین مصاحبه خود با صدا و سیما جمهوری اسلامی 'تجزیب' را شرط ضروری 'وجود انتخابات' قلمداد می‌کند. اما آنچه که می‌گذرد کمتر ارتباطی با این تحولات دارد و به نظر می‌رسد همه چیز در جهت همان 'وحدت کلمه' گذاشتن و سرکوب و خاموش کردن صداها و گرایش‌های ناهمساز با خلق و خو و گفتن حاکمیت و به ویژه بخش قشری و محافظه‌کار آن است. تهیه و پخش برنامه‌هایی مانند 'هویت' از تلویزیون فقط در چنین راستایی قابل درک و توضیح است.

در نگاه اول، این حوادث بی‌ارتباط با تدارک انتخابات ریاست جمهوری نیستند. مبارزه انتخاباتی زودرس از هم اکنون آغاز شده است و بیش از همه نیروهای قشری و محافظه‌کار برای تضمین موفقیت خود به هر بهایی دست به دورخیز زده‌اند. نتایج انتخابات مجلس به آنها نشان داد که با وجود شبکه وسیع تبلیغاتی خود در مساجد و سازمان‌های شبه دولتی و نیروهای فشار، از موقعیت بسیار شکننده‌ای برخوردارند و در صورت وجود یک رقیب جدی روپایی به دست گرفتن قوه مجریه به کابوس تبدیل خواهد شد. در نتیجه، در کنار فشار و حمله و سرکوب غیرخودی‌ها، با پشتیبانی آشکار رهبر جمهوری اسلامی، خراب کردن و بی‌اعتبار جلوه دادن رقبای اسلامی و به ویژه جدا کردن آنها از متحدان احتمالی در میان عناصر خارج از حاکمیت، به عمل روزانه این نیروها تبدیل شده است.

در یک نگاه بدبینانه‌تر، اما، باید به وخامت عمومی اوضاع، نارضایتی مردم و گسترش نفوذ معنوی نیروهای دگراندیش و شکافی اشاره کرد که در ۲ سال اخیر در میان نیروهای اسلامی ایجاد شده است. دست زدن به بازی انتخابات ضعف‌های ساختاری نهاد سیاسی ایران را آشکارتر می‌سازد و در شرایطی که افکار عمومی به دنیای سیاست به کلی بی‌اعتماد شده‌اند، نظام ترجیح می‌دهد که حرکات هر چند اندک و کم‌دامنه، اقتدارش را به خطر نیندازد. شکافی که امروز جامعه مدنی و مطالبات و خواست‌های آن را از

بیژن برهمندی

با پایان یافتن انتخابات مجلس پنجم، اینک آشکار شده است که موضوع تمرکز قدرت سیاسی در دست یک جناح فکری، آنگونه که رسالتی ها می پنداشتند، به این سادگی ها ممکن نیست و مبارزه جدیدی باید آغاز گردد. در تدارک مرحله جدید مبارزات است، که هنوز کمتر از یک سال به انتخابات ریاست جمهوری مانده، صف آرائی برای تسخیر این سنگر، به موضوع روز تبدیل شده است. این روزها، نشانه های فراوانی به چشم می خورند که مصمم بودن هر دو جناح را برای تدارک نبرد نهائی به نمایش می گذارند. هر دو جناح، بلافاصله پس از پایان یافتن انتخابات، علیرغم آنکه رهبر جمهوری اسلامی، در نطق افتتاحیه مجلس، به تهدید نمایندگان پرداخت و آنان را از تشکیل فراکسیون بر حذر داشت، به جمع آوری نیرو پرداختند و دو فراکسیون، یکی به نام 'مجمع حزب الله'، از طریق ائتلاف کارگزاران و نیروهای خط امام، و دیگری به نام 'نمایندگان حزب الله'، که همان گروه های همسو با روحانیت مبارز باشند، شکل گرفت و هر کدام با سر و صدا موجودیت خود را اعلام کردند. با این حال، نکته ای که به نظر می رسد هر دو از آن رنج می برند، فقدان شخصیت پرآوازه ای است که بتواند مورد توافق اعضای تشکیل دهنده هر کدام از این دو ائتلاف باشد. گر چه تاکنون به نظر می رسد که جناح رسالت، از مدت ها پیش تصمیمش را گرفته و ناطق نوری کاندیدایی بی قید و شرط آنهاست، با این حال حوادث اخیر، و موضع گیری های ناروشن و دوپهلوی برخی از سردمداران این ائتلاف، محتسلا حکایت از ناهماهنگی میان آنان دارد. بی شک، بزرگترین دلیل این

تزلزل را باید در شکست آشکار نامبرده در انتخابات اخیر جستجو کرد، که علیرغم معرفی اش از سوی سه مجموعه شرکت کننده در انتخابات - روحانیت مبارز، کارگزاران و نیز گروه جدید التاسیس ری شهری به نام 'انجمن دفاع از ارزش های انقلاب - آنها توانستند ۳۵،۹٪ آرا، شرکت کنندگان در انتخابات و یا بهتر بگوئیم ۱۹،۵٪ واجدین شرایط رای در تهران را نصیب خود کند می توان فهمید که به ویژه روحانیت مبارز، وحشت زده از این نتایج مایوس کننده، علیرغم همه تمهیدات و تقلباتی که به کار گرفت، در انتخاب نامبرده به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری دچار تزلزل جدی شده باشد. به هر حال این واضح است که علیرغم تبلیغات پر سر و صدای گروه های همسو، به ویژه هیات های مؤتلفه و نیز انجمن اسلامی مهندسين، بازار و غیره، که تا به حال چندین بار از ناطق نوری به عنوان کاندیدای خود نام برده اند، روحانیت مبارز تاکنون کمترین نامی از وی به میان نیاورده و معلوم نیست پشت پرده رایزنی های آنان چه می گذرد. شایعه پرقوت اختلاف میان روحانیت مبارز و بقیه گروه های همسو بر سر کاندیداتوری ناطق نوری، چنان بالا گرفته است که تا به حال، شخص ناطق نوری بارها در این مورد، در مقابل ستوال خبرنگاران قرار گرفته و چند بار مجبور شده است کاندیداتوری خود را تکذیب کرده و فقط به این نکته بسنده کند که اگر به وی 'تکلیف' شود، این وظیفه را خواهد پذیرفت! در این میان خبرنگار روزنامه سلام با شیطنت از اختلاف میان جمعیت مؤتلفه و روحانیت مبارز سخن به میان می آورد و از ناطق نوری می پرسد که سرانجام این اختلاف به کجا خواهد انجامید؟! نامبرده نیز، برای آنکه روشن کند، اختیار او به دست چه کسانی است و حرف آخر را چه کسی خواهد زد، با صراحت توضیح می دهد که هیات

های مؤتلفه، یک 'تشکیلات هم عرض' با روحانیت مبارز نیست، بلکه 'تابعی' از آن و همسوی آنست. درست با توجه به این نکته است که باید جایگاه و اهمیت سکوت روحانیت مبارز در اعلام کاندیدای مورد حمایت خود را تشخیص داد. با این حال، عوارض شکست جناح معروف به رسالت در قبضه کامل قدرت، تنها شامل حال موقعیت شکننده ناطق نوری نیست. چه بسا بتوان گفت که شکست اصلی در این ائتلاف را هیات های مؤتلفه تحمل کرده اند. بر این گروه مافیائی که مسلما در ۱۷ سال پس از انقلاب، همواره نقش های بسیار حساسی در مراکز حیاتی رژیم داشته اند، و به ویژه همواره کوشیده اند تا وزنه واقعی شان در مراکز تصمیم گیری از دید مردم پنهان بماند، اینک که بد روزگار آنان را به این بازی های ناآشنای انتخاباتی کشانده است، و این چنین خفت بار بر زمینشان زده است، تازه به این فکر افتاده اند که وجهه المله شدن از ضروریات این عرصه جدید نبرد است و به نظر می رسد که در این باره، بحث های مفصلی را پشت سر گذاشته و این روزها، مصمم، اما قدری ناشیانه، پا به میدان گذاشته اند. نتیجه این تصمیم جدید را باید در لایسای صفحات رسالت جستجو کرد که در سالیان گذشته، همواره جولانگاه نظرات ارتجاعی آنها بوده و در یکی دو ماهه اخیر، ناگهان به صحنه تبلیغات برای به نمایش گذاشتن چهره های اصلی رهبری این جریان و نقش و اهمیت تاکنون پنهان شده آنان تبدیل گردیده است. به جرات می توان گفت که روزی نیست که عکس رهبران این جمعیت و رپرترژ و مصاحبه در سنجایای اخلاقی و انقلابی آنان، صفحات زیادی از رسالت را به خود اختصاص ندهد. آنها برای مثال، به مناسبت ۷ تیر و آنچه که خود 'شهادت انفجار ۷ تیر' می نامند، بیش از ده روز، صفحات متعددی از نشریه را با عکس و تصویلات به

این موضوع اختصاص داده بودند که هر شب به سراغ بازماندگان یکی از 'شهادت' مربوطه رفته و با خانواده آنها ملاقات کرده و عکس یادگاری بگیرند و در روزنامه چاپ کنند. همه آنها را هم، از بهشتی گرفته تا دیگران همزمز و هستنکر خود خوانده اند، به طوری که خواننده فکر کند این به اصطلاح ۷۲ تن، نه عضو حزب جمهوری اسلامی که عضو هیات های مؤتلفه بوده اند! سپس نوبت به مراسم عزاداری دهه آخر ماه صفر می رسد، که مراسم آن در مدرسه شهدای مؤتلفه اسلامی برگزار شد و هر شب یکی از روحانیون صاحب منصب را روی منبر کشانند تا از رابطه ویژه 'امام راحل' با سردمداران جمعیت مؤتلفه اسلامی بگوید، نقش برجسته آنان را در 'مبارزه با طاغوت' به رخ مردم بکشد و 'عنایات مقام معظم رهبری' را نسبت به آنان برشمرد. این نوع تبلیغات به سبک انتخابات آمریکا - که تنها تفاوتش اینست که هتل را با هیات عزاداری عوض کرده اند - باید به مصاحبه های ریز و درشتی که هر روز به وسیله اعضای رهبری جمعیت تدارک می شوند تا به دولت رفسنجانی انتقاد کنند، اضافه کرد. این انتقادهای بیشتر شامل سیاست بازرگانی، صادرات و واردات، سرمایه گذاری ها و بالاخره اسم رمز عملیات یعنی عدالت اجتماعی و توسعه اسلامی می شود و حتی گاهی به بهانه تراشی بیشتر شبیه است تا انتقاد واقعی.

اگر از جانب معشوق نباشد کشتی!

رای یافتن یک کاندیدای صاحب نام و پرآوازه، جناح رقیب، یعنی فراکسیون جدید 'مجمع حزب الله' نیز، موقعیت خیلی بهتری ندارد. می

پرخاشجویی، آخرین

توان پیش بینی کرد که میان آنها هم بحث های داغی در جریان است و هنوز به هیچ نتیجه ای نرسیده است. شاید بتوان گفت، کسی که بیشترین بخت را برای کاندیدا شدن در ائتلاف اخیر دارد، عبدالله نوری است که هم چپ های مذهب و هم کارگزاران نظر مبنی به وی دارند. اما آنچه که این گروه را نیز در این انتخاب متزلزل می کند، این واقعیت است که نامبرده با آرا، بسیار کمی که در انتخابات به خود اختصاص داد و حتی نتوانست در دور اول به پیروزی رسد، آتش دهن سوزی به حساب نمی آید. در واقع اگر این گروه می خواست ستاره انتخاباتی خود را برگزیند، می بایست به فائزه هاشمی متوسل می شد، که البته او هم با کسب تنها ۱۸،۹٪ از آرا، واجدین شرایط در تهران، موقعیتی بهتر از ناطق نوری ندارد و عدم استقبال مردم، چه برای شرکت در انتخابات و چه برای دادن رای به نامبرده، در عمل این معنا را در بر دارد که حدود ۸۲٪ از واجدین شرایط، اعتمادی به وی نداشته اند. به این ترتیب می توان فهمید که تزلزل ایس-انتسلف در انتخاب عبدالله نوری، که وضعی به مراتب بدتر از فائزه هاشمی دارد، از کجا سرچشمه می گیرد. به همین دلیل است که از جانب کارگزاران ششامه هائی مبنی بر کاندیداتوری حجت الاسلام روحانی و یا دکتر حبیبی به کوش می رسد. با اینحال، باید یادآوری کرد که اخیرا با طرح نام مهندس موسوی، شایعات و فمل و انفعالات سیاسی پشت پرده، شدت گرفته است. در این باره می توان گفت که طرح نام وی به عنوان کاندیدای ریاست

جمهوری، ابتدا از جانب نیروهای خط امام آغاز شد و البته با تبلیغات وسیعی از جانب آنان همراه گشت. نشریات وابسته به جناح خط امام روزی نیست که در تجلیل از نامبرده و 'محبوبیت' وی در افکار عمومی مطلب ننویسند بر

گذاشته شد و وابستگی اش به جناح خط امام نشان دهنده استمرار این طرز تلقی است. به این ترتیب، بعید به نظر می رسد که سردمداران جناح کارگزاران، به ویژه شخص رفسنجانی، بتوانند با معرفی وی به عنوان

پهره پوش خودکامگان

ضرورت ورود وی به صحنه سیاسی کشور تاکید نکنند. می توان فهمید که معرفیت وی، قاعدتا تاثیر مهمی در مرحله انتخابات ریاست جمهوری داشته باشد. به ویژه که در سال های اخیر نقشی در خرابکاری ها و فساد هر دو جناح حاکم نداشته است و این خود مزیت بزرگی در داوری های مردم به حساب می آید. اما مشکل اینجاست که نامبرده در دوران حکومتش، از عناصر سرشناس جناح خط امام و از نظر سیاسی و اقتصادی از رهبران جناح تندرو، رادیکال و پسه اصطلاح چپ بوده است. درست به دلیل پایبندی به همین مواضع بود که نامبرده مورد هجوم ائتلاف نیروهای طرفدار رفسنجانی و جناح رسالت قرار گرفت و از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد.

در واقع اگر کارگزاران مبارزه ای را برگزیده اند تا قدرت سیاسی از دست رفته را باز پس بگیرند، به قصد دنبال کردن همان سیاست اقتصادی معروف به 'تعدیل' است که بسیار هم بدان می نازند و مرتب از مواهب آن در به اصطلاح شوکوفانی اقتصاد ایران دم می زنند. حتی باید یادآوری کرد که در این زمینه اختلاف چندانی هم با مؤتلف قبلی خود جناح رسالت ندارند و اگر اختلافی هست بیشتر در زمینه های سیاسی- اجتماعی است. در حالیکه مهندس موسوی، درست در تقابل با سیاست های اقتصادی آنها بود که کنار

سردمداران جناح رسالت نفس کش می طلبند!

به نظر می رسد که درس آموزی جناح رسالت از حوادث انتخابات مجلس پنجم این بوده است که چون، پس از آن همه خشونت، حذف کاندیداها، تقلب ها، به صحنه آوردن نیروهای انتظامی، باطل کردن حوزه ها و غیره، سرانجام هم تحقق رویاهایشان در ایجاد 'مجلس یکدست' نافرجام ماند. باید بر خشونت افزود و به ضرب چماق آب رفته را به جوی بازگرداند.

ساخت. با این حال، شورای نگهبان اعلام کرده است که بدون تعویض این مقامات، انتخابات میان دوره ای در موعد مقرر انجام نخواهد شد. علاوه بر این، می توان به تعرض این جناح علیه شهردار تهران اشاره کرد، که روزی نیست که مورد هجوم و پرونده سازی و انتقاد قرار نگردد. اخیرا جناح مزبور دست به اقدام عجیبی زده و همزمان را چاپ برکه های ترافیک برای عبور مجاز به مرکز شهر تهران، که مطابق معمول از سوی اداره ترافیک شهرداری چاپ و



اینطور که از شواهد پیداست، این جناح چماقدار، لااقل در سه جبهه باید به تاوومار کردن قوای مخالفین بپردازد.

اولین جبهه، که عرصه به اصطلاح قانونی است، با جمع آوری قوا در مجلس آغاز شده و تدارک تقلبات انتخاباتی برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری را در پیش رو دارد. در این زمینه، وزیر کشور، ابتدا در یک حمله برق آسا استاندار خراسان را عوض کرد و سپس شورای نگهبان اعلام نمود که در حوزه های منحل شده، باید مقامات اداری را تعویض کرد. واضح است که این یورش بیش از هر کس استاندار اصفهان را مورد نظر دارد. در مورد استاندار خراسان، گروه کارگزاران شدیداً اعتراض کردند و از طریق نمایندگان مجلس، از وزیر کشور توضیح خواستند. در مورد تعویض بقیه مقامات نیز، دفتر رئیس جمهور این کار را مداخله شورای نگهبان در امور اجرایی نامید و آنرا محکوم

توزیع می شود، نیروهای انتظامی را به جان شهردار انداخته و آنها نیز با چاپ یک برکه ترافیک مخصوص به خود، اعلام کرده اند که برکه های ترافیک شهرداری اعتبار ندارد و هر کس که می خواهد در نواحی مرکزی شهر رانندگی کند، باید برکه عبور را از نیروهای انتظامی دریافت دارد!

دومین جبهه مورد هجوم جناح رسالت را می توان نیروهای چپ مسلمان موسوم به خط امام محسوب داشت. شاید بتوان گفت که مشکل ترین بخش این نیرو، انجمن های اسلامی دانشگاه ها زیر مرکزیت 'دفتر تحکیم وحدت' است، که اخیراً با همدردی نسبت به روشنفکران مسلمان دانشگاه ها که بیشتر طرفدار خط سروش هستند، به نیروی کمابیش پراهمیتی تبدیل شده اند. جناح رسالت که ابتدا ارکان نظری آنها را تعطیل کرد، اخیراً اقدام به دستگیری یکی از رهبران دفتر تحکیم وحدت و نیز از دانشجویان عضو این انجمن کرد.

گر چه نشریه سلام خیر می دهد که عضو رهبری دفتر تحکیم وحدت و تعدادی از دانشجویان دستگیر شده روز ۸ مرداد آزاد شده اند، ولی هنوز سه نفر از دانشجویان در بازداشت به سر می برند. این گروه متشکل سراسری، که اخیراً گردهمایی خود را تحت نام اردوی سراسری اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در 'دانشگاه شهید بهشتی' برگزار کرد، ضمن محکوم کردن دستگیری ها، اعلام نمود که انتقاد و اعتراض انجمن های اسلامی 'حقی' است که قانون اساسی، امام راحل و رهبر انقلاب به آنها اعطا کرده اند و کسی نباید این حق را از آنان سلب کند. در این اردو محتشمی به عنوان سخنران افتتاحیه از دانشجویان خواست که 'مرعوب قدرت های خارجی و دست های مزدور داخلی نشوند'.

از سوی دیگر، دانشجویان وابسته به رسالت نیز که نام خود را 'جامعه اسلامی دانشجویان' گذاشته اند با برپائی اردویی، به خط و نشان کشیدن برای انجمن رقیب پرداختند و 'اسلامی' کردن دانشگاه ها را وظیفه مقدس خود نامیدند.

نشریات خط امامی نیز با همین تعرض رو به رو شده اند. در یکی دو ماهه پس از انتخابات، نشریه سلام که خیلی محتاط شده است، بارها مورد شتمات خوانندگان قرار گرفته که چرا در نشریه هیچ مطلب خواندنی دیده نمی شود و چرا 'نشریه یک مقصدار محافظه کار شده است؟' و سلام در جواب نوشته است: 'سلام بیش از یک مقدار محافظه کار شده است و اگر همین محافظه کاری نبود خدمت این خواننده محترم و سایرین علت را توضیح می دادیم!'.

همین نشریه در جواب سوال یکی از خوانندگان که می پرسد چرا جرات انتقاد کردن ندارید، می نویسد: 'باید عرض کنیم که باید دید قردی یا دستگاهی که می خواهیم از آن انتقاد کنیم کیست؟ مثلاً از شهردار تهران با تمام

قدرت و جرات می توانیم انتقاد کنیم! یا مثلاً استاندار اصفهان را با کمال قدرت می توانیم مورد شدیدترین انتقادها قرار دهیم... بالاخره پیدا می شود کسی که ما هم جرات کنیم از او انتقاد کنیم. البته پس از آنکه چراغ سبز داده شد!!

می توان تشخیص داد که حاکمه و محکومیت نشریات 'نهمین' و 'پایام دانشجو' و اینک محکومیت های نشریات 'اخبار' و 'آذر مهر'، که به سبک دادگاه بلخ به جرائمشان رسیدگی می شود، از جمله دلائلی هستند که بقیه را سر جایشان می نشاند!

هولای اختناق بر سر مردم!

شاید بتوان تعرض وسیع رسانتی ها علیه بقایای آزادی های مردم را، مهم ترین جهت این عملیات سه جانبه نامید. واقعیت اینست که نبرد داخلی حکومت، همواره این 'خطر' را در پی دارد که مردم ناراضی را به صحنه بکشاند و آنچه را که حاکمان رسته اند پنه کند. از خلال حوادث شش ماهه اخیر، می توان فهمید که ائتلاف کارگزاران و خط امام، کوشیده اند که با سکوت عامدانه نسبت به بخشی از جنبش اعتراضی مردم و جنبش روشنفکران غیرمذهبی و نیروهای اپوزیسیون علنی داخلی کشور، از این نیروها به نفع نبرد خود با رقبای بهره جویند. واضح است که شکاف میان حکومتیان نیز، فرصت مناسبی به این نیروها داد تا با وضوح بیشتری به ارائه دیدگاه های خود و جمع آوری نیرو پردازند. این 'خطر' رشد یابنده، البته نادیده گرفتنی نیست و حوادث پس از انتخابات، میزان اهمیت آنرا به ویژه برای رسانتی ها به نشان می هد.

سخنرانی پرخاشجویانه رهبر برای اسلامی کردن دانشگاه ها و متعاقب آن حمله ها و راه پیمائی های سازمان یافته انصار حزب الله در محیط های آموزشی، اعلام بسیج عمومی مهدوی کنی برای تصفیه دانشگاه ها و

تشکیل جلسه 'شورای عالی انقلاب فرهنگی' برای رسیدگی به فرامین رهبر، یکی از همین کام ها به حساب می آید. در دو ماهه اخیر، نه فقط شایعه تهیه لیست های تصفیه استادان دانشگاه ها همه گیر شده است، بلکه دار و دسته انصار حزب الله نیز، فعالانه در میدان هستند تا همچون نیروی فشار، روند این تصفیه های احتمالی را تسهیل کنند. این اواخر، انصار می کوشند تا با بسیج خانواده شهدا و آنچه که خود 'ایثارگران' می نامند، 'جانبازان' می نامند، راهپیمائی های متعددی در خیابان های تهران برگزار کنند که شعارهای اصلی اشان اینهاست: اساتید وابسته، از کرسی استادی محروم باید گردند، ارزش های اسلامی احیا باید گردند، فرمایش رهبری اجرا باید گردد، اساتید لیبرال اخراج باید گردند...

در این نوع مراسم، سخنرانان حرفه ای، از جمله حسین الله کرم، دم از قیام حوزه های علمیه و اساتید حزب اللهی می زنند که باید 'عناصر فاسد' را بیرون ریخته و نگذارند که بیش از این 'خاطرات مبارک رهبر معزز انقلاب مکدر' شود. الله کرم معتقد است که فضای دانشگاه ها آنچنان غیراسلامی شده که 'یک دانشجوی رپ' و یا 'یک استاد لیبرال' می توانند به 'توهین و هتک حرمت' دانشجویان حزب اللهی پردازند. در این تظاهرات، همچنین بارها به آنچه که خود 'روشنفکران لیبرال' و 'نشریات وابسته' می نامند حمله شده است، که گویا از جانب استکبار تقدیه می شوند!

همزمان با این تعرض ها، می توان از برنامه تلویزیونی پرسر و صدای 'هویت' نام برد، که کمی پیش از برگزاری انتخابات آغاز شده و اینک هر جمعه شب به پخش برنامه های مبتذلی علیه جنبش روشنفکری کشور ادامه می دهد. این برنامه که آشکارا همسوی دیدگاه های انصار حزب الله است، با وقاحت بی نظیری به پخش اخبار

مسموم و دشنام های رکیک علیه شخصیت های سیاسی، فرهنگی و هنری خارج از حکومت می پردازد و با پرورده سازی های سیخف می کوشد آنان را نوکر بیگانه قلمداد کند. تاکنون تقریباً تمام نشریات مستقل روشنفکری کشور و نیز هنرمندان، نویسندگان و شخصیت های علمی و اجتماعی، مورد اصابت این تعرض ارتجاعی قرار گرفته اند.

در عین حال، وابستگی مشترک میرسلیم و لاریجانی به جناح رسالت - هر دو از رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی هستند - این امکان را فراهم کرده که پس از حملات تلویزیون به جنبش روشنفکری، وزارت ارشاد نیز همزمان از طریق تلفن ها و نامه های تهدیدآمیز، عملاً شرایط هر نوع فعالیت سالم و بی دلقه مطبوعات را از میان برده است. واضح است که این تعرض دامن انتشارات کتاب را نیز گرفته و سانسور سباهی در حال فراگیر شدن است.

کسانی را مورد حمله قرار داده اند که با انتشار 'چند مقاله علیه ولایت قبه، و تجلیل از چند عنصر ساواکی فراری و مصاحبه با چند روشنفکر بی دین' می خواهند خود را 'توسعه یافته' بنامند؟! اعلامیه تصریح می کند که آنها 'این آرزو را به کور خواهند برد'.

نمی توان به این نکات اشاره کرد و از تصویب و به اجرا گذاردن قانون جدید اسلامی نام نبرد. این قانون، که فقط چند روز پس از اعلام رسمیت، به بریدن انگشتان دست ۶ دزد بیچاره منتهی شده است، آشکارا هدفی جز ایجاد جو تشدید خشونت و تک تر کردن تور اختناق ندارد.

با اینحال، و البته در کنار این حوادث، باید فعالیت های 'مستقل' وزارت اطلاعات و دستگاه های امنیتی کشور را نیز مورد توجه قرار داد. به نظر می رسد که این مجموعه، کار چندانی با اختلافات درون حکومتی ندارد و با



سببیت همیشگی، چه در آدمکشی های برون مرزی و چه در شکنجه و اعدام نیروهای سیاسی داخل کشور، به ادامه فعالیت های سرکوبگرانه مشغول است. در همین تابستان، لااقل ۳ زندانی سیاسی اعدام شده اند و لیست طولی از زندانیان محکوم به اعدام منتشر شده است. خبر دیگر حاکی است که ۱۸ نفر از مقلدین آیت الله شیرازی هنوز در زندان هستند و آیت الله یعقوب الدین رستگاری به زندان

انصار حزب الله، که تا همین اواخر، مواضعش را در اعلامیه های تک برگی منتشر می کرد، اخیراً صاحب نشریه ای به نام 'التأرات الحسین' شده که مرتباً انتشار می یابد و کاری جز دشنام و پرورده سازی علیه 'روشنفکران لیبرال' ندارد. آنها به ویژه از سکوت و مامشات جناح رقیب نسبت به جنبش روشنفکری خشمگینند و برای مثال، در یکی از آخرین اعلامیه های خود،

قم منتقل شده است. در همین گیر و دارهاست که خیرکزاری های جهان، از جمله وحشیانه، نیروهای نظامی ایران به خاک عراق و بمباران کردن اردوگاه های آوارگان کرد ایرانی و مقرر حزب دموکرات کردستان ایران خیر می دهند. اخباری در دست است که گویا رژیم در تدارک حمله جدیدی به مناطق کردنشین ایرانی است.

این حوادث نگرانی آور را در عین حال می توان چنین تعبیر کرد که سردمداران رژیم، علیرغم اختلافات جدی و پسر اهمیت، لحظه ای از سرکوب آنچه که خود 'دشمن مشترک' قلمداد می کنند، غافل نیستند.

با اینحال، خشونت لجام کیخته جناح رسالت، در باز پس گرفتن دستاوردهای کمابیش پراهمیت جنبش مردم، که در جریان سال ها مقاومت و مبارزه به دست آمده اند، این معنی پنهان را بار خود دارد، که آنها شدیداً نگران کسترش این جنبش، در جریان خلا، سیاسی ناشی از نبرد قدرت هستند و به ویژه در پی آنند که از احتمال همسوئی آن با ائتلاف رقیب جلوگیری کنند.

مقاومت و مقابله همه جانبه علیه این تعرض کور، این روزها بسی شک به یک ضرورت جدی برای جنبش مبارزاتی بدل شده است. درک این نکته اهمیت دارد، که سازمان دهندگان این تعرض، همزمان با رقیب نیرومندی مواجهند، که گر چه نسبتاً مواضع ضعیف تری دارد، اما در این دعوای خانگی، سهم شیر را طلب می کند و آنکه می خواهد این سهم را برای خویش نگاه دارد، وحشت زده و خمشکین است. حتی اگر جنبش اپوزیسیون می خواست جا زمان مبارزه را خود تعیین کند، حریف را در هیچ موقعیت دیگری، این چنین زخم خورده، منتزوی و از نفس افتاده نمی یافت. پرخاشجویی و عریده کشی، همواره یکی از آخرین چهره پوش های خودکامگان است! □

ایران در راه

تبدیل شدن به

قدرت منطقه

ناروشنی وضعیت حقوقی بین المللی دریای خزر، جنگ داخلی در تاجیکستان، افغانستان، در حال فروپاشی، تا بلوچستان. لذا مساله حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی در منطقه به والا ترین هدف سیاست خارجی ایران تبدیل شده است.

در جریان فروپاشی شوروی تصورات وحشت آمیزی نسبت به امکان نفوذ اسلامی ایران، در میان کشورهای غرب وجود داشت. اما پس از توهّمات اولیه دربارۀ پایان مارکسیسم آتۀ ایستنی، ایران به مثابه شریک واقف‌کرای اقتصادی وارد صحنه شده و خود را همانند پلی ارتباطی میان آسیای مرکزی و خلیج فارس عرضه کرد. در واقع نیز ایران با چنین سیمایی قابل پسند است و نه به عنوان نمونه یک 'جمهوری اسلامی'. رفسنجانی، رئیس جمهور ایران از سفر ماه اکتبر ۱۹۹۳ خود به قفقاز و آسیای مرکزی، با این شناخت باز گشت که مردم آنجا از اسلام تصور دیگری دارند تا مردم ایران.

ایران به عنوان کشوری ترانزیت محتاج گسترش ساختارهای رونمایی است و در این زمینه کوشش‌هایی هم بعمل می‌آورد. اما کمبود سرمایه گذاری‌های خارجی و تشدید تحریم اقتصادی آمریکا از دسامبر ۱۹۹۵ تأثیر منفی خود را بر این روند می‌گذارند. اگر چه بانک جهانی نیز تصدیق می‌کند که ایران در زمینه سازندگی در جاده صحیح گام برمی‌دارد، اما امید اینکه پس از جنگ با عراق بازسازی کشور به طور سریع به پیش رود، بر باد رفته است.

جاده ابریشم، نماد امیدواری ایران برای یک فضای اقتصادی شکوفا، از خلیج فارس تا چین است. اما توسعه کشور به زحمت پیش می‌رود و تردیدهایی در این زمینه وجود دارد که ایران قادر به سیاست گذاری درست نیست و شاید یکبار دیگر

دعوی جدید

فروپاشی اتحاد شوروی و کشایش مرزهای قفقاز و آسیای مرکزی به روی ایران، برای تکامل داخلی و خارجی این کشور، پیامد‌هایی با برد دورانسانز دارند. زمانی ایران با وجود اتحاد شوروی به مثابه همسایه شمالی خود و حضور نیرومند غرب در خلیج فارس، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک به طور مستقیم در معرض درگیری‌های شرق و غرب قرار داشت. انقلاب سال ۱۹۷۹ و جنگ ۸ ساله با عراق که تا سال ۱۹۸۸ به درازا کشید، بدون در نظر گرفتن چنین زمینه‌ای قابل درک نیست. کشایش مرزهای شمالی، برای ایران امید‌های بزرگی برمی‌انگیزد که بتواند خود را در این منطقه شکوفا کرده و از زیر تسلط سوب سیستم عربی منطقه خاور نزدیک بیرون آید.

تعلق تاریخی - فرهنگی ایران به آسیای مرکزی، امروز می‌تواند با نگاه به بخارا و سمرقند جانی تازه بگیرد. اکنون برای ایران سرزمین‌های اسطوره‌ای آشنائی دوباره قابل دسترسی‌اند که در آنها داستان‌های زیادی درباره پیکار پهلوانان ایرانی بر سر توران شنیده و خواننده شده است. احساس ملی‌ایرانی که از زمان جنگ با عراق، نیروی فزاینده‌ای برای همپیوندی بود، اکنون اعتلای بیشتری یافته است.

اما در عین حال خطرات امنیتی تازه‌ای نیز شکل گرفته‌اند. اقلیت‌های فراملیتی ایران (مانند آذربایجانی‌ها و ترکمن‌ها)، دیگر توسط مرزهای بسته شوروی، از همسایگان شمالی خود جدا نیستند و ایران خود را در محاصره درگیری‌ها و کانون‌های بحرانی کهنه و تازه می‌بیند: از خلیج فارس گرفته تا منطقه کرد نشین، درگیری بر سر قره باغ میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان،

نوشته‌ای که در زیر از نظر خوانندگان مسی گذرد برگردان فارسی بخشی از مقاله‌ای است که یوهانس رایسنر دکتر علوم سیاسی و اسلام شناس آلمانی و از کارشناسان مسائل خاورمیانه و نزدیک به رشته تحریر در آورده است. این مقاله در ضمیمه شماره ۱۸ هفته نامه راس پارلامنت چاپ بن به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ درج شده است. آن بخش از مقاله که در رابطه با مسائل سیاست داخلی جمهوری اسلامی بود، علیرغم داشتن نکات جالب و قضاوت عینی نگارنده در مورد درگیری‌های درون حاکمیت و فضای سیاسی حاکم بر کشور، صرفاً به دلیل طولانی بودن مطلب و محدودیت صفحات نشریه حذف شده است. اما نگارنده مقاله در بخش مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نیز نقش پر اهمیت ایران در منطقه، از زاویه یک کارشناس اروپایی به مسائلی اشاره می‌کند که حیاتی اهمیت است. تردید نیست که روح حاکم بر مقاله، توجیه و تشریح کردن "سیاست گفتگوی انتقادی" کشورهای اروپای غربی در قبال جمهوری اسلامی و در مقابله با سیاست فشار و تحریم ایالات متحده و اسرائیل و چند کشور غربی دیگر است. با اینحال نگارنده در بررسی خود در مورد سیاست خارجی و بویژه تحرک قابل توجه دیپلماسی ایران در منطقه نکاتی را مطرح می‌سازد که آگاهی از آنها برای اپوزیسیون ایران خالی از فایده نیست؛ بویژه اگر در نظر داشته باشیم که اپوزیسیون در سیاست گذاری‌های خود، ناچار است نقش عوامل بین المللی در تحولات آینده را همواره به دقت در نظر داشته باشد و با بنیادهای دیپلماسی خارجی قدرت‌های بزرگ جهان در رابطه با کشورمان ایران هرچه بیشتر آشنا گردد.

شناس خود را از دست بدهد و از پس مشکلات موجود بر نیاید. این احساس که علیرغم برخی کوشش‌ها و پاره‌ای موفقیت‌ها، حرکتی اساسی به وجود نیامده است، چون خوره مشروعیت رژیم را می‌خورد.

هدف گذاری سیاست خارجی

کوشش‌های ایران برای جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی آن متجلی می‌شود. اگر این سیاست پس از انقلاب، صرفاً خصلت اسلامی داشت، امروز موضوع بر سر سیاست خارجی ملی است و در آن جنبه‌های سیاست واقفکارا (رنال پلینیک) از ارزش والا تری برخوردارند. عباس ملکی سردبیر نشریه روابط بین‌الملل، در جدیدترین شماره ویژه این نشریه که به سیاست خارجی ایران اختصاص یافته است، با حرکت از موقعیت ژئواستراتژیک و اقتصادی ایران، اهداف سیاست خارجی را به شرح زیر بیان می‌کند: 'حفظ تمامیت ارضی و امنیت ایران، پاسداری از نظام سیاسی موجود آمده، برآوردن نیازهای بنیادین مردم و تعقیب یک سیاست خارجی که هویت اسلامی ما را بمثابه یک ملت در نظر گرفته و در چارچوب ارزشهای اسلامی عمل کنند.' (۱)

اگر چه مفاهیم 'هویت' و 'ارزش‌های اسلامی' در سیاست خارجی، بلافاصله در کشور های غربی زنگ خطر 'صدور انقلاب' را به صدا در آورد، اما باید توجه داشت که میان طرح ملکی و طرح‌های پیشین زمان پس از انقلاب که در آنها سکوی حرکت 'کفر در جهان' (۲) و یا طبق قانون اساسی (اصل ۱۵۴) 'دفاع از مستضعفان' (۳) بود، فاصله بزرگی به چشم می‌خورد. در واقع سیاست خارجی امروز ایران به گفته محمد جواد لاریجانی معاون کمیته روابط خارجی مجلس، میان این دو اصل قرار می‌گیرد: 'ایران باید مدل موفقیتی باشد که نظام اجتماعی آن در عصر مدرن و پست مدرن، بر پایه یک خردگرایی اسلامی استوار است و دیگر اینکه زسنانس اسلامی باید ترویج، تثبیت و شود، تا به مثابه خردگرایی مسلط در جهان اسلامی، ساختارهای اجتماعی خویش را پدید آورد.' (۴)

برای ملکی سه گره گاه جغرافیایی، هسته مرکزی سیاست خارجی ایران را تشکیل می‌دهند:

۱ - همسایگان ایران - ۲۰ - هندوستان، چین و ژاپن در یکطرف و اروپا در طرف دیگر و در حاشیه آن رژیم صهیونیستی اسرائیل ۳ - ایالات متحده آمریکا.

نقش مرکزی منطقه، در این طرح مشهود است. اما برای مناسبات اقتصادی، گروه دوم تعیین کننده است. البته باید توجه داشت که نام بردن هند، چین و ژاپن پیش از اروپا را می‌توان بازگو کننده سمتگیری جدید در سیاست خارجی ایران ارزیابی کرد. وضعیت ژئوپلیتیک جدید برای دکترین دفاعی ایران هم تعیین کننده است. هدف آن در شرایط اضطراری، دفاع همزمان در جبهه‌های مختلف است. پرسش اینست که آیا ایران در حال حاضر قادر به چنین کاری هست یا

خیر؟ (۵) ولایتی وزیر امور خارجه در ماه ژانویه ۹۶ در سمیناری درباره 'امنیت و سیاست خارجی در آسیای مرکزی و قفقاز' خاطر نشان ساخت که 'امنیت ملی ایران، در ازای به خطر انداختن امنیت همسایگان ایران میسر نیست.' (۶) این گفته با توجه به نقش حاشیه‌ای که ملکی در گروه دوم کشورها برای اسرائیل قائل است، متناقض است و این پرسش را بوجود می‌آورد که آیا در خارج از مرز های ایران، بازی با 'صدور' مجاز است یا خیر؟ انتخابات اخیر در فلسطین، زیر پای مدعیان تفاوت میان 'تروریسم' و 'مبارزه آزادیبخش' را خالی کرده است.

همسایگان شمالی

ملکی مناسبات با ترکیه، پاکستان و اتحاد کشور های مستقل (شوروی سابق) را راضی کننده ارزیابی می‌کند. (۷) این ادعا مجموعاً صحیح است. سیاست خارجی منطقه ای ایران از زمان جنگ با عراق که ایران آغازگر آن نبود و به ویژه از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، تحقق سیاست امنیتی ای است که ولایتی به آن اشاره کرده است.

قدرت برتر روسیه در منطقه بطور واقعینانه ای به رسمیت شناخته می‌شود. ایران نسبت به همسایه مستقیم شمالی خود که نیرومند ترین قدرت منطقه است دارای یک تجربه چند صد ساله است و می‌داند که نیرو های روسیه کمافی السابق در مرز های قدیمی مستقرند. استمرار مناسبات میان دو کشور در سالهای اخیر، که در بازسازی نیروگاه هسته ای بوشهر توسط کارشناسان روسی و قرارداد همکاری گسترده، (۸)، به ویژه در زمینه تولیدات نظامی تجلی می‌یابند، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا میان دو کشور یک اتحاد ضد غربی امکان پذیر است یا نه؟

پریماکوف وزیر خارجه جدید روسیه، بیش از وزیر خارجه پیشین این کشور خواهان وابسته کردن هرچه بیشتر اتحاد کشور های مستقل به روسیه است و مایل است مناسبات با مجموعه کشور های منطقه خاور نزدیک و از جمله اسرائیل را گسترش دهد. این امر با توجه به گسترش ناتو در شرق اروپا صورت می‌گیرد و بی دلیل نیست که اخیراً یک ژنرال روسی - بدون اینکه نامش فاش شود - غرب را تهدید کرد که جنگ افزار هسته ای در اختیار از جمله ایران قرار خواهد گرفت. (۹)

اما مناسبات ایران و روسیه بی‌خلل نیز نیستند. ایران علیرغم به رسمیت شناختن قدرت برتر روسیه، به کوشش جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز برای استقلال بیشتر از روسیه یاری می‌رساند. تهران در تنظیم قرارداد بین المللی حقوقی در مورد دریای خزر، در همه نکات با مسکو هم نظر نبود. (۱۰) و اگر چه همکاری نظامی با روسیه تا مرز وابستگی رسیده است، اما مقطعی باقی مانده است. ایران برای توسعه خود به کشور های صنعتی غرب و آسیا نیازمند است؛ با اینحال برای اهداف خود در میان اتحاد کشور های مستقل نیز در نکاپوست، به همین دلیل بود که ولایتی در سفر خود به این کشور ها در اواخر ماه فوریه از اوکراین هم دیدن کرد. لازم به یادآوری است که از سال ۱۹۹۲ این

بیستین دیدار رسمی میان مقامات دو کشور بود. (۱۱)

ایران در دیپلماسی دیدار های رسمی بسیار فعال است و شبکه ای از تماس های رسمی ایجاد کرده است که اگرچه بخودی خود دستاوردی ندارد، اما آزادی عمل ایران را افزایش می‌دهد.

هدف مهم ایران، ایجاد شبکه ای از نوع دیگر است؛ یعنی لوله های گاز و نفت برای تمام منطقه، از قزاقستان گرفته تا ترکیه و پاکستان. اما ایران در این زمینه مشکل سرمایه گذاری دارد و در ضمن فشار آمریکا هم علیه چنین پروژه هایی نیرومند است. به دلیل همین فشار بود که امیدهای ایران برای طرح لوله کشی نفت ترکمنستان از طریق ایران به اروپا بر باد رفت و نیز به همین دلیل، جمهوری آذربایجان سال قبل شرکت ایران را در 'معامله قرن' (۱۲) برای صدور نفت دریای خزر از سواحل باکو منتفی اعلام کرد. روابط فیما بین از آن زمان به سردی گرایده اند. اما با اینحال این کشور ها متقابلاً به هم یاری می‌رسانند. مثلاً قزاقستان برای اینکه یساری صدور نفت خود به طور کامل به لوله های نفتی روسیه وابسته نباشد، به ایران نفت صادر می‌کند و ایران امکان صدور همان مقدار نفت را از طریق خلیج فارس فراهم می‌آورد (معاملات سواپ). برای گاز طبیعی هم که بزرگترین ذخایر ایران را تشکیل می‌دهد، راهی پیدا شده است. قرار است در تاجیکستان ساختمان یک لوله گاز به پاکستان آغاز شود و حتی ترکیه هم علیرغم تنش های ایدئولوژیک، به دلایل پراگماتیستی می‌خواهد به ایران لوله گاز بکشد.

در آینده قرار است ارتباط خط آهن ایران به ترکمنستان برقرار شود و به این ترتیب ارتباط با کل شبکه خط آهن آسیای مرکزی برقرار خواهد شد. مناسبات ایران با ترکمنستان مجموعاً خویست و قرار است در مرز میان دو کشور و با همکاری اوکراین، یک منطقه تجارت آزاد بوجود آید.

یکی از بخش های مهم سیاست خارجی منطقه ای ایران، میانجی گری در چارچوب نرم های بین المللی است؛ برای مثال میانجی گری در اختلافات بر سر ناگورنی قره باغ و یا در جنگ داخلی تاجیکستان.

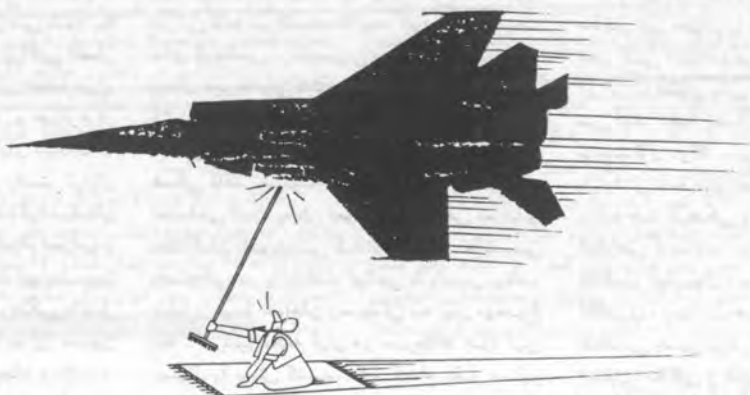
ایران در آغاز به شکل یکجانبه از اپوزیسیون تاجیک حمایت می‌کرد. اما با به عهده گرفتن نقش میانجی در برقراری آتش بس پانیز ۱۹۹۴ و پس از به رسمیت شناختن عملی رژیم رحمانوف در تاجیکستان، به شریک کوشش های بین المللی میانجی گرایانه تبدیل شد. حضور نمایندگان اپوزیسیون تاجیکستان در تهران، امر برقراری تماس های بین المللی برای گفتگو را آسان تر ساخت.

درگیری های تاجیکستان، بدون ازینکستان حل شدنی نیست. از جمله به همین دلیل، دیدار ولایتی از تاشکند حائز اهمیت بود. این امر پیش از همه در خدمت یک سیاست امنیتی متقابل در آسیای مرکزی، برای بهبود روابط بسیار سرد آنجاست. ازینکستان که خود نیز دارای کوشش های همزمنی طلبی است، خود را در محاصره

گازانبوری روسیه و ایران احساس می کند. اما یکی دیگر از دلایل تماس های مثبت ایران با تاشکند به خاطر نقش مهمی است که ژنرال دوستم که یک ازبک است، در شمال افغانستان به عهده دارد. ایران در زمستان گذشته به طور منظم در تلاش میانجی گری در افغانستان بود. پاکستان با پول های عربستان سعودی و تمایل آمریکا، از جنبش بنیادگرای سنی طالبان در افغانستان که اخیرا نزدیک بود کابل را هم تصرف کند پشتیبانی می کند. به همین دلیل مناسبات ایران و پاکستان در بهترین حالت به طور رسمی 'برادرانه' است.

مورد ادعای ایران بود، تحت فشار قرار دارند. (۱۵) به این دلیل است که این کشور ها خیلی سریع ایران را مسئول حرکت های اپوزیسیون خود معرفی می کنند. اتهام همزبونی طلبی پرخاشگر که از زمان شاه به ایران نسبت داده می شد، از سال ۱۹۹۲ و با پیدایش بحران بر سر جزایر ابوموسی و تپ بزرگ و کوچک دوباره احیا شده است. (۱۶) از نظر حقوق بین المللی، مسئله تعلق این جزایر که مورد ادعای ایران است، ناروشن می باشد. اگر چه این معضل مناسبات موجود را تحت الشعاع قرار می دهد، با اینحال تجارت و

است. ژاپن هم یکی از خریداران مهم نفت ایران است. اصولا باید گفت که علائق ایران در ارتباط با کشور های آسیایی، بر پایه تمایل این کشور به داشتن ارتباط های کوتاه کون با کشورهای صنعتی استوار است. اما در مورد اندونزی و مالزی، عامل اسلامی م در مناسبات فی مابین، تا درجه معینی نقش دارد. اهمیت بیشتر قضیه در اینجا است که میان ایران و کشور های آسیایی، موانع بینشی از آن دست که میان ایران و غرب وجود دارد، نقشی ندارد.



N
-
-
-
E
-
-
-
S
-
-
-
S

اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا

اروپا، کمافی السابوق و با فاصله زیاد، مهمترین طرف معاملات اقتصادی با ایران است. کشورهای اروپایی (و ژاپن) مسئله بدهی های ایران را علیرغم اعتراض آمریکا و اسرائیل حل و فصل کردند. ایران در کوشش های خود برای جدا کردن اروپا از آمریکا، از زمان تشدید تحریم اقتصادی آمریکا، یک موفقیت کوچک به دست آورده است، اما نباید در این زمینه امکانات خود را دست بالا بگیرد؛ چرا که میان اروپا و آمریکا بر سر مخالفت با صدور انقلاب و دستیابی ایران به سلاح های هسته ای (و شیمیایی) و نیز نقض حقوق بشر و فتوای قتل مغایر با قوانین بین المللی نویسنده انگلیسی، سلمان رشدی، توافق اساسی وجود دارد.

اختلاف مواضع اروپا و آمریکا در قبال ایران، بر پایه این پرسش مرکزی استوار است: آیا ایران را از نقطه نظر استراتژی فراگیر جهانی، باید صرفا به عنوان عامل مزاحمی برای محافل خودی در نظر گرفت، یا اینکه آنرا به مثابه یک قدرت منطقه ای (و نه فقط یک 'کشور مهم') دید که هرچقدر هم در بعضی موارد ناگوار، به هر حال دارای حق ایفای نقشی مستقل در منطقه است؟

سیاست گفتگوی انتقادی که در سال ۱۹۹۲ توسط اروپایی ها در ادینبورگ تصویب شد، بر پایه نقطه نظر دوم استوار است. مشکل آنجاست که از طرفی به پاس پرسش های همراه با سماجت پارلمان اروپا می توان تصویری نسبی از این سیاست بدست آورد و از طرف دیگر در افکار عمومی از آن به عنوان سیاستی یاد می شود که (چه واقعی، چه تاکتیکی) امید موفقیت بزرگی دارد. نباید فراموش کرد که گفتگو به معنی تحکیم نیست

همکاری در بعضی زمینه ها در حال گسترش است.

امنیت خلیج فارس عملا توسط ایالات متحده آمریکا تامین می شود. ایران علیرغم مجادلات لفظی با آمریکا به این واقعیت کردن نهاده است. چرا که مانند ایالات متحده و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، خواهان صدور آزادانه نفت از منطقه است. اما مسئله ای که باعث نگرانی ایرانست مسابقه تسلیحاتی در میان کشورهای حوزه خلیج فارس می باشد، که ایران نمی تواند پا بپای آنها رقابت کند. وارد کردن ایران در یک پیمان امنیت منطقه ای - که حتی کشورهای عربی نیز نمی توانند بر سر آن به توافق برسند - تا مدتها امری غیر عملی باقی خواهد ماند.

آسیا

تصادفی نیست که ملکی در گروه دوم کشورهای طرف روابط خارجی ایران، نخست از هندوستان، چین و ژاپن و سپس از اروپا نام می برد. تاسیس بنیاد آسیاتی پژوهشهای حرارتی - هسته ای (ترمو نوکلئار) که اخیرا توسط روسیه، ایران، چین و هند صورت پذیرفته است به شکل برجسته ای سمت و سوی همکاری های مشترک را روشن می کند. (۱۷)

مناسبات میان ایران و هندوستان از مدتها پیش به طور منظم وجود دارد. در حالیکه هر دو کشور مراقب پاکستان نیز هستند. روابط با چین از زمان شاه آغاز شده بود و انقلاب ایران خللی در این روابط ایجاد نکرد. صدور اسلحه چینی به ایران در طول جنگ با عراق، واجد اهمیت زیادی بود ولی امروز واردات از چین بیشتر غیر نظامی است. چین مایل است در ایران یک نیروگاه انرژی هسته ای بسازد و در عوض خواهان نفت ایران

در کنار روابط اکثرا دو جانبه، سازمان کشورهای حوزه دریای خزر و به ویژه سازمان همکاری اقتصادی 'اگو' نقش مهمی در منطقه ایفا می کند. (۱۳) کشورهای بنیانگذار 'اگو' یعنی ترکیه، ایران و پاکستان، به مثابه همایش روابط بین المللی منطقه، نقش فزاینده ای به عهده دارند. اگر چه 'اگو' علیرغم گسترش خود به قفقاز و آسیای مرکزی، تا تبدیل شدن به بازار مشترک آسیای مرکزی فاصله زیادی دارد، اما در عین حال به مثابه تنها سازمان منطقه ای که روسها را به بازی نمی گیرد و در رابطه با مسائل مشترک مربوط به توسعه پروژه های عمرانی اعم از راه های ارتباطی و مخابرات، اهمیت بیشتری کسب کرده است.

خلیج فارس

ملکی همچنين روابط ایران با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را راضی کننده می نامد، اما اضافه می کند که برخی از این کشور ها به دلیل فشار قدرت های خارجی تصورات اشتباهی نسبت به ایران دارند. (۱۴) وی به این ترتیب روی تاثیر همه جانبه آمریکا در منطقه انگشت می گذارد اما لحن گفتارش پیش از آنکه ملامت آمیز باشد جنبه تبلیغی دارد.

مناسبات ایران با تک تک کشورهای حوزه خلیج فارس متفاوت است. با عمان خوب و برعکس با عربستان سعودی زیر مرز 'راضی کننده' قرار دارد. شکفت آور است که مناسبات رسمی ایران با تمام کشورهای حوزه خلیج فارس، پس از پایان جنگ با عراق، در کوتاه ترین مدت و علیرغم عدم اعتماد ریشه دار میان اعراب و ایرانی ها و به عبارت دیگر میان سنی ها و شیعه ها به صورت عادی درآمد. شیعه ها به عنوان یک اقلیت مذهبی در عربستان سعودی و نیز بحرین که در گذشته



ح

واکنش همگانی دگراندیشان در برابر تهاجم هویت

دود شش ماه از برنامه تلویزیونی هویت می گذرد. این برنامه که در پربیننده ترین ساعت تلویزیون پخش می شود به چماق زهرآکین اتهام زنی و فحش پراکنی انصار حزب الله علیه تمام دگراندیشان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایرانی داخل و خارج از کشور تبدیل شده است. پس از پایان انتخابات دوره پنجم مجلس و شکست نسبی راست گرایان دامنه حملات برنامه هویت به دگراندیشان وسعت بیشتری یافت و نه تنها تمام احزاب و سازمانهای سیاسی و مطبوعات اپوزیسیون خارج از کشور، بلکه نشریات فرهنگی داخل کشور هم از گزند حملات و اتهامات آن مصون نمانده اند. اما این برنامه بجای ایجاد و تشدید رعب و وحشت در دل دگراندیشان و خادمان فرهنگ و هنر ایران، نه تنها واکنش مطبوعاتی نظیر آدینه، کیان، گردون، دنیای سخن بلکه نشریاتی مانند پیام امروز در تلگرافی به رئیس سازمان صدا و سیما، مدیر ماهنامه هستی در مقاله ای در روزنامه اطلاعات به شدت به پخش اتهامات از این برنامه تلویزیونی اعتراض کردند. عزت الله سبحانی در ایران فردا به شدت به تفکری که در پشت این برنامه است اعتراض کرد و هنگامی که فیلمی از او در یکی از برنامه های هویت پخش شد در نامه سرکشاده به رئیس جمهور خواستار آن شد که

طبق قانون در همان برنامه و در همان ساعت به وی اجازه داده شود تا از خود دفاع کند. وی در این نامه سرکشاده تاکید کرده که قسمت های گزینشی از بازجویی های اینجانب را در زندان غیر قانونی شش ماهه سال ۶۹ که تحت فشار شدید روانی و روحی به عنوان آرشپو داخلی زندان روی نوار ضبط شده است و همگی فاقد هرگونه اعتبار شرعی و قانونی و اجتماعی است پخش نموده و به معرض تماشای بینندگان تلویزیونی گذارده اند. هاشمی رفسنجانی در یادداشت کوتاهی به رئیس برنامه صدا و سیما خواهان رسیدگی به این موضوع شد. سردبیر مجله کیان در سرمقاله خود این سوال را پیش کشید که: کدام عقل سلیم رویارویی یک دستگاه عظیم سیاسی را به نظام نظام جمهوری اسلامی با مدعیانی به حجم فلک با شهروندانی که در هیچ محکمه ای مقصر و مجرم شناخته نشده اند تجویز می کند؟ در پایان سرمقاله با اشاره به رژیم شاه که لایه ای از نخیکان جامعه را بعنوان هم پیمان خود برگزیده و توده های مردم را از قلم انداخته بود آمده است. ظاهراً این معادله معکوس شده و نقطه آسیب پذیر نظام جمهوری اسلامی با قلم گرفتن نخیکان جامعه در حال عمده شدن است. نشریه عصر ما نیز در مقاله ای با عنوان 'نظام را بی اعتبار نکنیم' اتهامات این برنامه را

به شدت مورد نکوهش قرار داده است. روزنامه سلام نیز با اشاره به شعر یک شاعر بزرگ معاصر این سوال را مطرح کرد که 'چطور از شعر کسی استفاده می شود که تصویرش مدام در هویت بعنوان یکی از عوامل تهاجم فرهنگی می آید'. تا بحال چندین گروه دیگر از نویسندگان، وکلا، روزنامه نگاران و هنرمندان با نوشتن نامه های جمعی و یا فردی به پخش برنامه ضد فرهنگی و ضد انسانی هویت یشدت اعتراض کرده اند. از میان آنها کسانی مانند چنگیز پهلوان، مسعود بهنود، هوشنگ کلشیری، رضا براهنی، مهرانگیز کار، اعظم طالقانی چنین روش هایی را از جمله معایر اصول اخلاقی و قانون اساسی دانسته اند. مسعود بهنود در این خصوص نوشته است که به کل نام هایی که در برنامه هویت آمده و نشریاتی که مطرح شد بنگرید همه از خادمان فرهنگ این دیارند و به همین دلیل برگزیده شده اند. از دید هویت حتی آن مبتدلیات که فرهنگ مارا می خورد و مصنوعات آن مبارزان قر کمر نیز که تا گوشه گوشه روستاها رفته تهاجم فرهنگی نیستند. اما زرین کوب، شاملو، صفا، افشار، کلشیری، سبحانی، پهلوان، شایگان، ندوشن، آشوری، براهنی و... البته که مهاجمان فرهنگ ما هستند.

ادامه اختلافات درباره دوچرخه سواری زنان

دوچرخه سواری بانوان در ایران همچنان یکی از موضوعات مورد بحث در ایران است. نشریه صبح که مدتی است بجای هفته نامه بصورت ماهنامه منتشر می شود و همسو و همداستان با روزنامه های رسالت و کیهان است ورزش دوچرخه سواری زنان و دختران را بشدت غیر شرعی اعلام کرد. این نشریه بخشی از مصاحبه اخیر فائزه هاشمی نماینده تهران در مجلس را که گفته بود 'در همان موضع قدیمی هستم و دوچرخه سواری زنان را از نظر شرعی مشکلی ندارد و می توانیم آنرا راه اندازی کنیم' نقل کرده و وی را به موج سازهای فساد آور متهم کرده است. ماهنامه صبح ضمن بیان فتوای خامنه ای و دیگر فتوای های چند مرجع دیگر که دوچرخه سواری زنان در معرض دید عمومی را غیر شرعی اعلام کرده اند نوشت که اما این فتوای ها هنوز نتوانسته برخی را از مرکب شیطان پایین آورد. این نشریه اضافه کرد که در برخی از روایات به موضوع زین سواری بانوان در دوره آخرت اشاره شده که قطعا دوچرخه سواری زنان از مصادیق بارز آن است. از سوی دیگر روزنامه سلام به نقل از مهدی عزیزی مدیر عامل مجتمع فرهنگی - ورزشی چیتگر گزارش داد که بمنظور توسعه فرهنگ دوچرخه سواری کشور یک صد هزار دوچرخه از سوی این مجتمع با حمایت شهرداری تهران بصورت قسطی به علاقمندان واگذار خواهد شد. همچنین هاشمی رفسنجانی در دیدار خود از دهکده تفریحی چاوکان گفت که ایجاد امکانات تفریحی برای شادابی مردم ضروری است. اما شرایط کشور تا کنون بگونه ای بوده که بیشتر به روزه و گریه پرداخته شده است. رئیس جمهور اسلامی گفت که شادی و تفریح در اسلام مستحب است و بنابراین از این پس باید بیشتر به شادی و تفریح پرداخته شود.

ویژگی فقر در ایران

بنوشته ماهنامه گزارش از میان ۲۰۰ مقاله و طرح ارائه شده در چهارچوب طرح فقر زدایی سازمان برنامه و بودجه ۳۰ طرح انتخاب شده که تنها تعداد کمی از آنها مورد توجه قرار گرفت. یکی از این مقالات نوشته فریبرز رئیس دانا کارشناس مسائل اقتصادی در تهران است که در ماهنامه گزارش به چاپ رسیده است.

رئیس دانا موضوع فقر و محرومیت در ایران را بسیار جدی دانسته و تاکید کرده است که چگونگی فقر در ایران مانند برخی از کشورها نیست که به شکل گرسنگی عریان و یا حضور گسترده فقرا در کار خیابانها مشاهده شود. اما فقر در ایران عمدتاً به شکل کم غذایی و فقر و پروتئینی و یا محرومیت از امکانات بهداشتی و آموزشی دیده می شود که اثرات خود را در طول زمان و بصورت انواع بیماریها و یا کاهش عمر و مرگ و میر زنان و جوانان نشان میدهد. وجود درآمد های نفتی ایران یکی از علل عدم بروز فقر به شکل عریان آن در ایران است. به اعتقاد رئیس دانا با توجه به هزینه ۳۰ تا ۴۰ هزار تومانی مسکن در ایران یک خانواده ۵ نفره بطور نسبی به ۸۰ هزار تومان درآمد ماهیانه نیاز دارد تا حد اقل امکانات یک زندگی قابل قبول را تأمین کند. طبق این محاسبه بیش از

منتشر می کند. بعلاوه این شرکت تا کنون کتابی نیز شامل سه مقاله از فیدل کاسترو به ترجمه محمد علی عموتی چاپ و منتشر کرده است. در نامه آمده است که این سازمان در حوادث سیاسی کشور نظیر انتخابات دوره پنجم نیز موضع گیری سیاسی می کند و آنرا به علت فقدان آزادی ها تحریم می کند و یا وقتی علیه محاصره اقتصادی ایران از طرف آمریکا اعلامیه می دهد از حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی نیز انتقاد می کند. نوشته آرش در برنامه منتشره این جریان مرز میان چپ و سوسیالیسم کاملا مخدوش شده و هر جا از سوسیالیسم سخن گفته می شود پیوند عدالتخواهانه انسانی و دمکراتیک بدنیال آن می آید.

از طرف دیگر یک نشریه چپ افراطی بنام اطلس در سوئد که در هر شماره مطالبی در حملات شدید به نیرو های اپوزیسیون پایبند به پیکار سیاسی مسالمت آمیز در داخل و خارج کشور انتشار میدهد با اشاره و تایید مقاله نشریه آرش در پایان اضافه کرده است که مبنای مسلکی و فکری گروه جدید (اتحاد دمکراتیک چپ ایران) با مصوبات اخیر حزب دمکراتیک مردم ایران بسیار نزدیک است.

راه آزادی اطلاعات لازم برای داوری درباره اتحاد چپ دمکراتیک ایران را ندارد. اما هزار چهره نامیدن محمد علی عموتی قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان را که ۲۵ سال در زندان شاه و ۱۲ سال در زندان جمهوری اسلامی به اسارت گذرانده را نمی توان پای بندی به شئون انسانی و اخلاق و انصاف دانست.

بابک امیرخسروی اگر چه علنا گفت که: برای

دفاع از حزب توده به این جلسه نیامده - و حتی گفت که نقطه نظر های انتقادی خود از خاطرات نور الدین کیانوری را زیر چاپ دارد - و گر چه مهدی خانباها تهرانی هم بدرستی اشاره کرد که: پنجاه سال فعالیت سیاسی در مملکتی عقب مانده و استبدادی، قاعدتا با اشتباهاتی همراه خواهد بود، با اینحال، گروهی که گویا فقط به قصد مقابله و مخالف خوانی در جلسه حضور داشتند، وقتی به این توضیحات نهادند و همچنان به تکرار شعار های تکراری خود ادامه دادند... و خلاصه این جلسه کانون، حاصلی نداشت جز اثبات همان نظریه اختناق در آزادی! ای کاش آقای مهرداد درویش پور - سخنران هفته کانون سخن - که موضوع سخنرانی اش عبارت است از موانع تحقق دمکراسی در ایران، بجای بررسی این موانع در جامعه ایران، بحث خود را بر روی چند و چون جلسه گذشته کانون متمرکز می ساخت و نمی پرداخت به موانع تحقق دمکراسی در خارج از ایران و به خصوص شهر فرشتگان!

(ایشان و مهدی خانباها تهرانی) در چهار شهر واشنگتن، نیویورک، شیکاگو و سانفرانسیسکو جلسات مشابهی را برگزار کردیم و در تمام این جلسات موفق شدیم که به یک گفتگوی سالم دست یابیم. چون جو آن جلسات، جو گفتگو بود... این جلسه اما، جز حمله و توهین و کلمات تحریک آمیز، هیچ باری به همراه نداشت. عده ای بجای ایجاد دیالوگ و طرح پرسش های مشخص در چارچوب موضوع سخنرانی، جو جلسه را مسموم کردند و در چنین شرایطی بنده از ادامه بحث خودداری می کنم.

روی سخن آقای امیر خسروی با شرکت کنندگان دائمی کانون سخن نبود. گروه مورد نظر ایشان مشخصا کسانی بودند که بعنوان سخنگویان حزب کمونیست کارگری ایران در جلسه حضور داشتند و به هیچ صراطی هم مستقیم نبودند! این جلسه کانون حاصلی نداشت جز تسویه حسابی خصوصی - ته عقیدتی - بلکه حزبی و سازمانی با حزب توده ایران از روز تاسیس تا به امروز!

تحقق نظریه اختناق در آزادی

پانزدهمین شماره نشریه ایرانشهر چاپ لوس آنجلس در حاشیه سخنرانی آقایان مهدی خانباها تهرانی و بابک امیرخسروی مطالبی به قلم وفا آذر بهاری درج کرده است که در آن از جمله می خوانیم: بمحض ورود به سالن و دیدن جمعیت قابل توجهی که در انتظار دیدار با این دو چهره مشهور تاریخ معاصر میهن مان لحظه شماری می کردند هم شگفت زده می شویم و هم نگران. شگفتی به دلیل کثرت جمع و نگرانی از آن جهت که به تجربه دریافته ایم در فرهنگ ما دمکراسی یعنی توهین به باور های دیگران! یعنی به قول یکی از دوستان اگر ولتر جان می داد برای شنیدن حرف دگراندیشان، ما برای به کرسی نشاندن حرف خود، حاضریم جان هر دگراندیش را بگیریم! از شما چه پنهان، نتیجه نهایی این جلسه ثابت کرد که نگرانی ما چندان هم بی مورد نبود. در ساعت ده و هجده دقیقه شب بابک امیرخسروی اعلام کرد که: ... با کمال تاسف باید این مسئله را ابراز کنم که ما

آب را گل نکنیم!

در کیهان (چاپ لندن) شماره ۶۱۰ خبری جنجالی و غیر واقعی درباره برهم خوردن سخنرانی من توسط حزب کمونیست کارگری ایران در شهر کاسل آلمان بجای رسید بلافاصله تکذیب نامه ای بتاريخ ۲۷، ۲۸، ۲۹ برای آن هفته نامه و رونوشتی از آنرا برای مجله همستکی ارسال نمودم. متاسفانه هفته نامه کیهان از چاپ تکذیب نامه خودداری نمود. به این بهانه که تکذیب نامه حزب کمونیست کارگری در شماره ۶۱۲ کیهان چاپ شده است، با آنکه محتوای آن نامه نیز مورد انتقاد من بود، برای امتناع از دامن زدن به جنجال های پوشالی از پیگیری ماجرا خود داری نمودم. با این همه ته سکوت من و نه تکذیب نامه حزب کمونیست کارگری اثر بخشید و این خبر در برخی رسانه های گروهی (نظیر رادیوی محلی شهر مالمور سوئد) و همچنین برخی نشریات در آمریکا و داخل ایران (نظر ایرانشهر چاپ لوس آنجلس شماره ۱۶ و ماهنامه صبح ارکان حزب الهی های ایران به سردبیری مهدی نصیری شماره ۶۰) بازتاب یافت. جالب آنکه در بازار داغ شایعه پردازی حاکم بر جامعه ایرانی یک خبر در اصل غیر واقعی، چنان شاخ و برگ می یابد که وقتی به ماهنامه صبح می رسد، حتی به تغییر محل و موضوع سخنرانی و درج ۸ مطلب غیر واقعی در گزارشی چند خطی منجر می شود! با آنکه برخورد تعصب آلود برخی از اعضا و هواداران حزب کمونیست کارگری در همان جلسه مورد انتقاد قرار گرفت اما نه سخنرانی برهم خورد و نه می توان الزاما حزبی را مسئول برخورد تک اعضا و هواداران خود برشمرد و بدینگونه آنرا زیر سؤال برد. تا آنجا که به من برمی گردد، غلو نمودن و اغراق در خطای این و آن و ایجاد جنجال بر سر آن را روش ناپسندیده ای می دانم که جز به خصمانه تر نمودن فضای مسموم اپوزیسیون باری نمی رساند. اما اینکه چگونه حادثه ای با شاخ و برگ یافتن، تبدیل به شایعه ای می گردد که اینچنین بازتاب گسترده ای می یابد را باید در فضای کمونیسم شیزی حاکم جستجو نمود. دیگران خود می دانند در مبارزه نظری از چه روشهایی سود می برند. اما تا آنجا که به من برمی گردد، با این روشها سخت بیگانه ام و آنرا بسود یک فرهنگ دمکراتیک نمی دانم. خواهشمند است با چاپ این نامه اجازه بدهید تا از سوی من نقطه اختتامی بر این شایعه گذاشته شود. چه، سکوت من می تواند باز هم به رواج بیشتر آن منجر گردد.

شماره ۲۵ نشریه آوای زن به معرفی کتاب حقیقت ساده نوشته م. رها یک زندانی زن سیاسی سابق پرداخته و تفاوت این کتاب را با سایر خاطرات و گزارشات مربوط به زندانهای جمهوری اسلامی را مربوط به این میدانند که اولاً به زندانی های سیاسی بند زنان اختصاص دارد و ثانیاً بیشتر بر شکل و شیوه روابط زندانیان متمرکز شده است. در ادامه این مطلب از جمله درباره تحریم ها و سرزندهای اعضا و هواداران سازمانهای سیاسی مختلف در زندان و میان زندانیان سیاسی آمده است که: در آن بالا قانون نانوشته ای بر همه چیز و همه جا سایه انداخته بود. قانونی که مقرر می کرد هر دسته و هر فردی در جای مشخص بنشیند و جای معینی کنار سفره داشته باشد. این قانون، اما کمتر کسی را به اندیشه و تأمل وامی داشت. گروههای کارگری هم خارج از آن دسته بندیها نبود. اینکه دسته هایی که در اقلیت ناچیز بودند یا منفردین چگونه خود را با این نظم ناسازگار سازگار سازند دیگر به کسی مربوط نمی شد. مشکل خود شان محسوب می شد فردی هم که در اکثریت قرار می گرفت، قادر نبود نسبت به وضعیت افراد در اقلیت تأمل کند و بویژه اگر منطق اش هم تنها بر اساس حقانیت خودش می بود. فزون بر اینکه تردید و جدل درباره آن هم به معنای از دست دادن جایگاه خودش در میان اکثریت بود و محروم ماندن از همبستگی و امنیت روانی. موقعیت قوی اکثریت و سایه قوانین مبهمش بر زندگی بند باعث می شد که رفتار تحقیر آمیز و اهانت بار شان به دیگران به ارزشهای رادیکال تعبیر شود. حتی اگر فردی از همین پایین دستی ها از یکی از اعضای اکثریت حاکم درباره نوبت کارگری پرسش میکرد و بجای پاسخ با اشاره او به تابلو دیوار مواجه می شد، اسری غیر عادی بنظر نمی رسید. در آنجا حتی حرف زدن بر هر مسئله روزمره و نه به قصد ایجاد یک دوستی، مرز های سیاسی را مخدوش می کرد. چه روابط بیرحمانه و ناعادلانه ای، خواسته یا ناخواسته بر هم اعمال میکردیم. م. رها در یک شب پائیزی در سال ۶۹ از زندان آزاد می شود. او در رابطه با آزادی خودش و سایر زندانیان و شرایط آزادی با خواننده صادقانه به سخن می نشیند

درخواست از هموطنان برای جمع

آوری اطلاعات

"انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران" که در اوایل سال ۱۹۹۵ در فرانسه تشکیل شده است، طی اطلاعییه ای از کلیه هموطنان خواسته است با ارسال مشخصات افرادی که اعدام شده اند و یا در زندان های جمهوری اسلامی گرفتار هستند، انجمن را در افشای جمهوری اسلامی و نیز دفاع از زندانیان سیاسی یاری دهند.

کسانی که اطلاعاتی در این مورد دارند، می توانند مشخصات (نام و نام خانوادگی-تاریخ و محل تولد-تاریخ و محل دستگیری-محل زندان-وابستگی سیاسی یا عقیدتی-اتهام و حکم وارده-در صورت اعدام، تاریخ و محل شهادت-اطلاعات تکمیلی شامل: وضعیت خانوادگی، تحصیلات، شغل و غیره) افراد مورد نظر را به آدرس زیر ارسال دارند.

A.D.P.O.I.
42 rue Monge
75005 Paris /France
Tel/Fax: 40.86.27.47

نشریه خط نو

کتوانسیون اروپارسی که مرکزی علمی و فرهنگی در خارج از کشور است و برای لاتینی شدن خط فارسی تلاش می کند نخستین فصل نامه خود را انتشار داد. در این فصل نامه اهداف و فعالیت های کتوانسیون، قواعد خط اروپارسی و مطالبی درباره ضرورت تغییر خط فارسی به لاتین، رابطه تغییر خط و هویت ملی، اروپارسی و بچه های مهاجرین و غیره به چاپ رسیده است. مهم ترین پیام این مطالب نشان دادن اینست که چسبیدن به خط عربی پشت کردن به جهان مدرن است. بیش از نیمی از مطالب این فصل نامه به هر دو خط عربی و اروپارسی چاپ شده است. نادر حقیقیان در مطلبی با عنوان 'خط لاتین بی تقصیر است' از جمله یادآور شده است که 'نظر ما راجع به هویت ملی و ایرانیت و یا غرب زدگی و عرب ستیزی و غیره هر چه باشد، قبل از هر چیز باید بپذیریم که خط و الفبا در این معرکه بی تقصیر است. خط بخودی خود فرهنگ نیست، تمدن نیست، هویت نیست، حتی زبان نیست. خط قراردادی برای ثبت و حفظ گفتار است. خط یک ابزار است و می

واید حامل هر ایده ای، فرهنگی، هر علم و هر جهالتی، هر عشق و هر نفرتی باشد... اعتقاد ما این است که تغییر خط نه فقط زبان فارسی را تقویت می کند بلکه برای جلوگیری از زوال آن بعنوان یک زبان رایج و به معنی واقعی کلمه زنده، حیاتی است. شروع درست برای بحث تغییر خط، سرزمین و مکان نیست، بلکه عصر و زمان است. انتخاب، انتخابی میان ایران یا غرب یا خاورمیانه نیست، انتخابی میان گذشته و آینده است. نظر ما راجع به ملت و ملیت و عرق ملی هر چه باشد، دهها و در آینده ای نزدیک صد ها میلیون انسان به زبان فارسی سخن می گویند و خواهند گفت. سئوال اینست که سئوالی فرهنگی نیست. عرق ملی و خورشیدی و بیگانه گریزی پاسخ آن نیست. مختصات زمانی این مردم با معیار های روشنی قابل اندازه گیری است. علم دفن زمانه چقدر در زندگی این مردم نقش بازی می کند. امکانات مقدور این عصر برای آموزش، بهداشت، رفاه، امنیت و سازندگی چقدر در زندگی این انسانها راه باز کرده است... اگر این آدمها حق دارند

نشریه جمهوری

فعالین جبهه ملی اخیراً دست به انتشار نشریه ای بنام جمهوری در سوئد زده اند. تا کنون ۱۰ شماره از این نشریه که از انتشارات انجمن گسترش فرهنگ ملی ایران است و بیشتر اخبار نهضت ملی ایران را انتشار می دهد، به چاپ رسیده است. مصاحبه با فعالین سیاسی و نیز درج منشور جمهوری خواهان آزادیخواه ایران (سند همکاری ۲ سازمان) از جمله تلاشهای نشریه جمهوری بوده است.

ترورهای سیاسی زیر نظر مستقیم خامنه ای است!

سخنان آقای ابوالحسن بنی صدر در دادگاه میکونوس، بازتاب وسیعی در افکار عمومی و رسانه های جمعی آلمان یافت و شماری از مقامات و مسئولین اجرایی و قضائی این کشور این شهادت را بسیار مهم و دادستان آلمان آنها را "دقیق" اعلام کرده اند. راه آزادی در همین رابطه با آقای بنی صدر مصاحبه ای انجام داده است که بخش های اساسی آن را در اینجا می خوانید.

راه آزادی: علت طرح شهادت شما در دادگاه میکونوس در آلمان چه بود و آیا شما در دوره اخیر داده های جدیدی پیرامون فعالیت های جمهوری اسلامی علیه مخالفان سیاسی به دست آورده اید؟

ابوالحسن بنی صدر: البته توجه به این مسأله و جمع آوری اطلاعات از همان زمانی که ما به ایران برگشتیم و مسأله فعالیت های تروریستی علیه مخالفان سیاسی به میان آمد، آغاز شد. این کار را ما به طور منظم در سال های گذشته دنبال کردیم. در این اواخر البته اطلاعات جدیدی به دست ما رسید و به دنبال آن ما در شماره ۳۶۷ انقلاب اسلامی سازماندهی ترور را منتشر کردیم (الان شماره ۳۹۳ منتشر شده است). در همه سال های گذشته هم ما به طور مرتب اطلاعات خود را درباره نحوه سازماندهی شبکه های تروریستی حکومت در دسترس افکار عمومی می گذاشتیم. بنابراین، آنچه امروز انتشار وسیع یافته است، مجموعه اطلاعاتی است که در دوره طولانی به تدریج گردآوری شده و اطلاعات جدید فقط آنها را تکمیل کرده اند.

ر.آ: از جمله مطالبی که در مجموعه گفته های شما جلب توجه می کند، جنبه شرعی این ترورهاست. یعنی طرح این مسأله که ترورهای مخالفان سیاسی نمی تواند کار گروه های کوچک و بسته و افراطی این یا آن بخش از حکومت باشد، زیرا در این سطح فردی مانند ولی فقیه باید بر حکم قتل صحنه گذارد.

ا.ب: درست است. باید بدانید که در اسلام، به دلیل سیاسی، کسی را نمی توان کشت و در اساس مجازات اعدام در اسلام وجود ندارد. قاعده کلی اینست که جزای هر جرمی مساوی آنست ولی بهتر است انجام نشود. بر همین پایه، بسیاری از فقهای شیعه و سنی بر این نکته تأکید می کنند که قاضی نمی تواند حکم اعدام صادر کند. زیرا علم خدایی می خواهد که کسی تشخیص دهد که نه بهتر است این کار انجام شود. اما در ولایت فقیه آقایان وضع به چه ترتیب است؟ در قرآن آیه ای است که می گوید: کسی را که دست به قیام مسلحانه علیه حکومت عادل زد، به سه صورت می توان مجازات کرد. اول نفسی بلد (تبعید)، حضرت علی این مجازات را ترجیح می داد. دوم بریدن یک دست و پای اوست و سوم اعدام. این مجازات ها در صورتی عملی هستند که فرد هنگام دستگیری قیام مسلحانه کرده باشد. تشخیص اینکه چه کسی محارب است هم با ولی امر است و نه کسانی دیگر و او بر اساس مصلحت می تواند در این مورد تصمیم بگیرد، یعنی کسانی که در حوزه حکومت اسلامی با آن مشغول جنگ هستند، من دیروز هم به خبرنگار دیگری گفتم که اگر آقای خامنه ای آمد و گفت

که هر مسلمان این اختیار را دارد که خود تشخیص دهد چه کسی محارب است یا مرتد و بعد هم او را بکشد، من هر چه را که گفته ام، پس می گیرم. اگر قرار را بر تشخیص فردی هر مسلمان بگذاریم، خواهیم دید برای مثال خود ایشان چند روز زنده می مانند زیرا هر کس می تواند دیگری را کافر و محارب تشخیص دهد و قتلش را هم واجب بداند.

ر.آ: آیا مسأله را نمی توان به صورت تفاوت میان فتوای کلی و حکم مشخص دید؟

ا.ب: خیر. حتی در مثال سلمان رشدی، این به کلی نادرست است که آنچه آقای خمینی انجام دادند، فتواست. فتوا مانند تفسیر قانون است. مثل اینکه ما بگوئیم اگر کسی به پیامبر دشنام داد مجازاتش مرگ است. این فتواست. اما اگر فردی را به خاطر اینکه به پیامبر دشنام داده محکوم به مرگ کنیم، این دیگر حالت فتوا ندارد و حکم است. بدین ترتیب حکم غیر فتواست و آن را می توان باطل کرد، چرا که ممکن است قاضی یا مقام شرعی در تشخیص خود دچار اشتباه شده باشد. در حالی که فتوا را فقط فتوا دهنده می تواند نقض کند. بنابراین، بدون یک حکم غیرممکن است که یک مسلمان بتواند برود کس دیگری را بکشد. در حکومت ولایت فقیه آقایان هم بر اساس این قاعده عمل می شود.

ر.آ: اعدام هایی وسیعی که تا سال ۱۳۶۷ در زندان ها انجام شد، در همین چهارچوب قابل توضیح است؟

ا.ب: در دوره آقای خمینی، ایشان به قضائی که منصوب کرده بود، اجازه چنین کاری را داده بود و آنها حکم قتل صادر می کردند. من در این ارتباط، روزی به آقای خمینی گفتم که مردم می گویند که خلخالی و دیگران با اجازه شما دستور قتل صادر می کنند. او هم جواب داد که من راضی نیستم اگر کسی چنین نسبتی به من بدهد و در قیامت از آنها شکایت خواهم کرد. من هم در جواب گفتم، پس این را مرقوم بفرمائید که این اعدام ها به من ربط ندارد و من به کسی اجازه صدور چنین احکامی را نداده ام. ولی او حاضر نشد این را بنویسد.

ر.آ: آیا در دوران ریاست جمهوری شما، آقای خمینی به طور مشخص دستور چنین قتل هایی را صادر می کرد؟ برای مثال، اعدام ۴ تن از رهبران ترکمن صحرا ...

ا.ب: در جریان حادثه ترکمن صحرا، پس از تعقیب مسأله معلوم شد که آقای خلخالی دست به چنین کاری زده است. من در آن زمان او را احضار کردم و پرسیدم چرا دستور قتل این چهار نفر را داده اید. اول منکر شد و وقتی

دید که مسئولین اعدام پس از دستگیری دخالت او را مورد تأیید قرار داده اند، گفت من به دستور خمینی این کار را کردم. البته موارد دیگری هم وجود داشت. در آن دوره بخش اطلاعات ارتش گزارش داده بود که پاسداران هر هفته به طور متوسط ۱۲۰۰ عمل خشونت آمیز علیه مخالفان انجام می دهند. من در همین رابطه به آقای خمینی مراجعه کرده بودم و بعدها هم خلخالی چه در نوشته های خود، چه هنگام دفاع از خود در مجلس گفت که هر کاری کرده است، با اجازه و اطلاع آقای خمینی بوده است.

ر.آ: قتل هایی مانند ترور دکتر سامی را هم در همین مقوله می توان جا داد؟

ا.ب: بله. آن هم به همین ترتیب انجام شد. مگر آدم دیوانه است برود کسی را همینطور بکشد. اطلاعات بعدی هم بر این موضوع صحنه گذاشتند.

ر.آ: اما در سال های اخیر، دولت کوشش کرده است که خود را چندان آلوده چنین مسائلی نکند و بیشتر آن را به طور تلویحی، اینجا و آنجا، به گردن سازمان های شبه دولتی و امنیتی و یا نیروهای افراطی بیندازد. اما بر اساس اطلاعات شما، دولت نقش بسیار فعالی در این ترورها به عهده دارد. چرا دولت به طور مستقیم خود را درگیر مسأله می کند که می تواند عواقب داخلی و بین المللی وسیعی داشته باشد؟

ا.ب: از مثال ترور قاسملو شروع کنیم. حتی بر اساس فقه این آقایان، که من به کلی قبول ندارم، قاسملو متهم بوده است و با حکومت به اصطلاح عدل آقایان مشغول جنگ، اما اعلان آمادگی برای مذاکره کرده بود و بنابراین حکم قتل در موردش موضوعیتی نداشته است. خود دولت هم پذیرفته است با ایشان مذاکره کند. این مامورین را چه کسی فرستاد و چه کاری انجام دادند؟ کسانی که از طرف رفسنجانی برای مذاکره آمدند، در حقیقت برای اجرای حکم آمده بودند. اگر این اقدام ها را فقط تدریجاً سازمان داده باشند، چطور است که در بازگشت به ایران مقام می گیرند و نماینده مجلس می شوند. کورش فولادی که در لندن بمب گذاشته بود الان نماینده مجلس است و شیخ عطار که از سوی پلیس فرانسه تحت تعقیب است به سفارت ایران در هند فرستاده شده است. به نظر من، در آنچه که مربوط به سرکوب مخالفان می شود جناح های حکومتی با یکدیگر اختلاف چندانی ندارند.

کافی است برای نشان دادن دخالت دولت، دوران ریاست جمهوری مرا با دوران آقای رفسنجانی مقایسه کنید. در دوره ریاست جمهوری من حتی یکی از این ترورها در خارج

از کشور اتساق افتاد؟ در جریان ترور اول بختیار در پاریس به دست انیس نقاش، آیا دادگاه توانست کوچک ترین مدرکی دال بر دخالت دولت ایران نشان دهد؟ آیا دولت ایران هیچ فشاری به دستگاه قضایی فرانسه آورد؟ آیا دولت ایران از محاکمه این عده آشفته شد و جنجال به راه انداخت؟

ر. آ: به هر حال در جریان این سوئد هم ایران دخالت داشت.

ا. ب: معلوم است. با اینکه آقای نقاش اهل لبنان مدعی است که این کار به ابتکار خود ایشان بوده ولی همه می دانند که چنین چیزی واقعیت ندارد. اول اینکه بدون حکم نمی شد دست به این ترور زد. دوم اینکه بعد از آمدن ما به پاریس، همسر انیس نقاش نزد من آمد و اطلاعاتی درباره توطئه های سفارت برای ترور من در اختیار ما گذاشت و حتی گفت که در کدام اتاق و چه کسانی مشغول طرح این ترور هستند علت این کار او هم ناراحتی اش از اینها بود و می گفت اینها شوهر مرا فریب داده اند و به او گفته اند این حکم را آقای خمینی داده اند و حالا او را رها کرده اند و شوهر من در زندان است. در آن زمان آقای نقاش بدون سر و صدا محاکمه شد و بعدها آقای رفسنجانی در جریان معامله با فرانسه ایشان را از زندان آزاد کرد.

ر. آ: روش هایی که در ترورهای مختلف داخل و خارج کشور به کار رفته اند بسیار متنوعند و از نظر جغرافیائی کشورهای بسیار متعددی را شامل می شوند، آیا شما اطلاعات دقیقی درباره یک سازماندهی پیچیده از داخل ایران دارید؟

ا. ب: ما از زمان تشکیل دادگاه بختیار در سپتامبر ۱۹۹۵، اطلاعات مهمی درباره نحوه سازماندهی ترورها در خارج از کشور منتشر کردیم. تکمیل شده همان اطلاعات و نحوه سازماندهی شبکه ترور در شماره اخیر انقلاب اسلامی دوباره چاپ شده است. کسانی که اخیراً از سازمان های امنیتی حکومت بریده اند و یا از دستگاه خامنه ای و رفسنجانی اطلاعات دقیقی دارند، این مجموعه شبکه سازماندهی ترور را دیده اند و تکمیل کرده اند. وقتی این دو متن را مقایسه کنید، از دقت آنها متعجب می کنید. آنچه این چند نفر شخص آگاه اضافه کرده اند بیشتر اسامی افراد است و روشن کردن برخی ابهامات. همه این عملیات زیر نظر شورای عالی عملیات ویژه انجام می گیرد که تحت نظر آقای خامنه ای است و گرداننده اصلی آن هم آقای ری شهری است که نقش فردوست را بازی می کند. در این شورای ویژه از جمله آقایان ولایتی، فلاحیان، معاون فلاحیان و محسن رضایی حضور دارند و وقتی مسائل جنوب لبنان طرح شود، شیخ الاسلامی معاون وزارت خارجه می آید. اینها تشخیص می دهند که چه کسی باید کشته شود. اینها امکانات وسیعی مانند گارد آقای خامنه ای را در اختیار دارند که به قولی ۸۰ هزار نیرو دارد. یک سازمان تروریستی گسترده هم کنار اینها فعالیت می کند. وقتی قرار شد کسی کشته شود، این حکم به قصر فیروزه فرستاده خواهد شد که ما در نوامبر ۹۳ نوشته بودیم که زیر نظر سرتیپ پاسدار ذوالقدر اداره می شود، و آخرین اطلاعات ما نشان می دهند که هم اکنون این مرکز زیر نظر محسن رضایی است و در غیاب او سیف اللهی این کار را انجام می دهد.

طرح که آماده شد برای اجرا فرستاده می شود. بسته به اینکه عملیات در چه کشوری اتفاق می افتد، مسئول آن فرق می کند. برای مثال، میکونوس را از این نظر به فلاحیان دادند که مرکز فعالیت های اوآوک در اروپا در آلمان است.

تدارک و انجام عملیات را تیم های مختلفی از جمع آوری اطلاعات تا پاک کردن آثار جرم و رد کم کنی و فرار دادن تروریست ها انجام می دهند. اگر امور بر وفق مراد نباشد، آنگاه وزارت خارجه وارد میدان می شود تا از طریق معامله و تهدید کار را پیش ببرد. در مجموع، ۱۶ سازمان دولتی با این مرکز همکاری می کنند.

ر. آ: این تشکیلات از چه زمانی وجود دارد؟
ا. ب: این تشکیلات از مرگ خمینی به این سو سازماندهی شده است. در آن دوره چندین بار به جان رفسنجانی و خامنه ای سوئد و حتی یک بار در دانشگاه امام جعفر صادق، ۸۰ نفر را به این خاطر دستگیر کردند. از این زمان، اینها به فکر یک سازماندهی جدید برای متمرکز کردن عملیات امنیتی و نیز سرکوب مخالفین افتادند. این تجدید سازماندهی با خمینی زدایی در سازمان های امنیتی نیز همراه شد. تمرکز این امور باز نظر داخلی و خارجی، امری ضرور بود. در عرصه خارجی می بایست بر اقدامات حزب الله و به ویژه در لبنان نظارت دقیق می شد، چرا که عواقب اقدامات حزب الله به طور مستقیم متوجه ایران می شد.



ر. آ: آیا قتل های مشکوک داخل ایران مانند میر علانی و شمس الدین امیر علانی را هم می توان در همین چهارچوب دید؟

ا. ب: بله. به قول خودشان این مخالفین را در ایران کامیونی می کنند، یعنی با اتومبیل و تصادف ساختگی کسی را به قتل می رسانند. البته هر تصادفی را نمی توان کار اینها دانست ولی یکی از روش های حذف مخالفین الان همین استفاده از تصادف ساختگی است.

ر. آ: آیا در شوروی عالی عملیات ویژه و رفسنجانی هم شرکت دارد؟

ا. ب: بله، رفسنجانی عضو این شورا است ولی حکم ها را رهبر صادر می کند

بازتاب در رابطه اروپا با ایران

ر. آ: به نظر شما، با توجه به بازتاب وسیع حضور و شهادت شما در دادگاه میکونوس، آیا می توانیم شاهد تغییراتی در روابط اروپا با ایران به ویژه در پی تصویب قانون داماتو در آمریکا باشیم؟

ا. ب: اول باید مسأله رابطه آمریکا و اروپا با ایران را روشن کنیم. آیا سیاست های آمریکا

علیه جمهوری اسلامی تا امروز توانسته اند از گسترش تروریسم جلوگیری کنند؟ از طرف دیگر، اروپا از سیاست گفتگو و انتقاد صحبت می کند. گفتگو بر سر چه و انتقاد به چه. مسأله اساسی اینست، از نظر من، آمریکا و اروپا در ایران و منطقه در پی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران و حقوق بشر نسوخته است. به همین خاطر هم سیاست های آنها، هیچگاه به هدف های ادعایی نرسیده است ولی هدف های واقعی آنها را تأمین کرده است. پیشنهاد من سیاست سومی است که اساس آن را علنیت و شفافیت تشکیل می دهد. من می گویم: آقایان ما به تحریم و فشار سیاسی و اقتصادی نیازی نداریم، شما رابطه علنی با ایران داشته باشید، پول بگیرید و جنستان را بفرشوید. سیاست آشکار و روشن در برابر سیاست محرمانه ای که در خفا معامله می کند و چشم بر عملیات تروریستی و یا اقدامات حکومت می بندد. ما نه تحریم می خواهیم، نه فشار سیاسی و نه مجازات اقتصادی، فقط با حکومت ایران ساخت و پاخت نکنید. به او وام ندهید و قاطعانه جلوی خطا کاری های آنها را بگیرید.

مسأله ما اینست که مردم ما وقتی می بینند که پای خارجی در میان نیست، می آیند و این چند روزه خون را کنار می گذارند. مردم می گویند هر وقت ما آدمی کاری کنیم خارجی ها دخالت کردند. چطور اروپا هم انتقاد می کند و هم ۴۳ میلیارد وام می دهد؟ اروپا و آمریکا رژیم های فاسد و ضعیفی می خواهند که ثروت های مملکت را دو دستی و با نسیبم کاری تقدیم اینها کنند. علت بازتاب صحبت های من در آلمان اینست که افکار عمومی می خواهد بداند با چنین کارنامه ای، این سیاست کفنگوی انتقادی چگونه عمل کرده است، همچنین این واقعیت برملا شده است که بدون همکاری غرب، این حکومت قادر به ادامه عملیات تروریستی خود نیست.

ر. آ: در واکنش مستقیم به صحبت های شما، ایران خواستار استرداد شما از آلمان شده است. برخورد شما با این مسأله چیست؟

ا. ب: البته این موضوع مضحکی است که دولت ایران بعد از ۱۴ سال به فکرش افتاده است. این را من در شمار شانتاژهای جمهوری اسلامی می دانم. همانطور که پرونده بمب های شیمیایی برای آقای کهل و یا ادعای خسارت از زمینس را طرح کرده اند، معنایش اینست که اگر بخواهید ما را تحت فشار بگذارید، ما هم پرونده های گند شما را رو می کنیم. اما خارج از این موضوع، دولت ایران از هفته ها قبل دست به تهدید و ارباب زده بود. ساعت ۳ صبح به برادر من در ایران زنگ زده اند که اگر فلانی برای شهادت به آلمان برود، ما دو کماندو برای کشتن او به آنجا فرستاده ایم. هواپیمایی که مرا به خارج آورد نظامی بوده است و این کار توسط گروهی افسر انجام شد و در آن زمان ده ها افسر نیروی هوایی بی گناه به اتهام تدارک این عملیات اعدام شدند. آنچه که حکومت را به خشم می آورد، تلاش ما برای نجات ایران، برای دستیابی به ایران دموکراتیک و مستقل است.

ر. آ: از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید، تشکر می کنیم. مصاحبه ای از س. نورسته □

هویت یا هویت های امروزی چپ در ایران

بخش عمده چپ کمونیستی و افراطی به درجات مختلف با گذشته خود فاصله گرفته و آن را نقد کرده است و همین حالت گذار سبب شده است که این نیروها در برابر پدیده ها و مسائل اجتماعی و سیاسی بیشتر برخورد انتقادی داشته باشند تا سازنده .

سرانجام باید گفت که کثرت کرائی در چپ از تنوع و غنای بیشتری برخوردار شده است و دو قطب سنتی کمونیسم و سوسیال دموکراسی جای خود را به طیف وسیعتر نیروهائی داده است که هویت خود را نه ضرورتاً در یکی از این دو که در ارزش هائی می جویند که تجربه گذشته همه این کرایش ها کارآئی و اهمیت آنها را نشان داده است .
از ورای همه این تحولات چند سوال اساسی هنوز فکرها را به خود مشغول می کند :

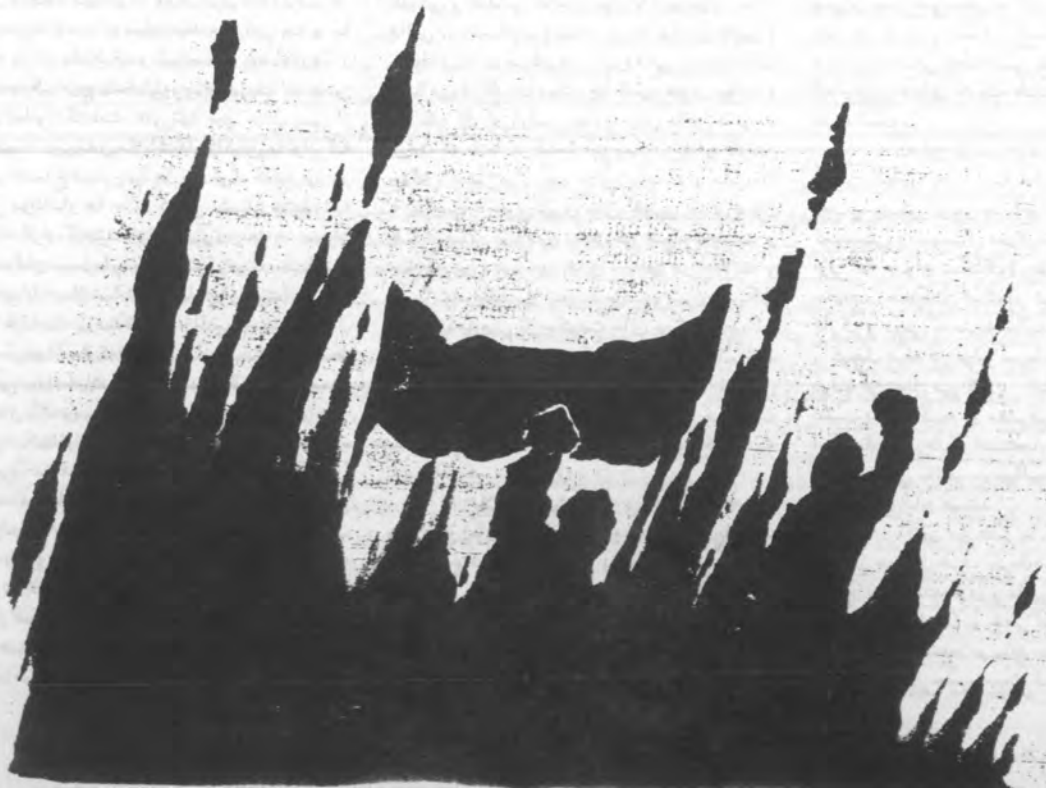
چه نیروئی را می توان چپ دانست ؟ نشانه های تعلق به چپ در اندیشه فلسفی ، سیاسی و برنامه اقتصادی و اجتماعی یک نیروی سیاسی کدامند ؟ چپ باید از کدام نظام اداره کشور جانبداری کند و برنامه فرهنگی او چیست ؟ در نگاه امروز چپ مشارکت مردمی در مسائل جامعه و سیاست چگونه باید تامین شود و این مشارکت در چهار سطح جماعات انسانی (تعلق بومی و محلی ، ملی ، منطقه ای و جهانی) چگونه باید عمل کند ؟ در یک سلسله مفاهیم کلی مانند عدالت اجتماعی ، دموکراسی ، محیط زیست ، برابری زنان و مردان و ... تمایز چپ با سایر نیروها چیست ؟

این پرسش ها و سوالات دیگری که امروز پیرامون هویت های چپ مطرح هستند ، بحثی است که راه آزادی در نظر دارد در این شماره و شماره های آینده به آنها بپردازد .

نیروهای چپ در سراسر دنیا در پی زمین لرزه فکری و عملی سال های ۸۰ ، به تدریج فلسفه اجتماعی و پروژه سیاسی خود را پی می ریزند و تجربه جدیدی را از سر می گیرند . روی کار آمدن کمونیست های سابق با برنامه چپ و سوسیال دموکراتیک در اروپای شرقی و رشد دوباره آنها در روسیه ، یا موفقیت انتخاباتی چپ ها در ایتالیا و یا در برخی دیگر از کشورهای اروپا و آمریکای لاتین نشانه این نوزایی چپ به شمار می روند . خانواده ای که اعضای آن بسیار بیش از گذشته از نظر بینش ، برنامه و عمل با یکدیگر تفاوت دارند .
این تفاوت ها از جمله نتیجه شاخص های مهمی است که دوره کنونی را از گذشته های دورتر جدا می کنند :

از یکسو ، اندیشه های چپ کمتر دعوی جهانشمولی دارند (در دورانی که همه چیز به سوی جهانی شدن پیش می رود !) و رنگ و بوی تد بومی و منطقه ای به خود گرفته اند و از این نظر بیشتر بازتاب واقعیت های خود ویژه هستند . این ویژگی را می توان از نظر فلسفی و اجتماعی توضیح داد . دوران فلسفه های جهانشمول و فیلسوفانی که همگان به شناخت و درک و تئوری های آنها باور داشته باشند ، سپری شده است . به همین ترتیب ، نشست های بین المللی برای همفکری ، هماهنگی و رایزنی در سطح بین المللی برای نیروهای چپ به شدت کم رنگ و بی اثر شده اند .

از سوی دیگر ، چپ بیش از هر زمان به شدنی بودن برنامه ها و اندیشه های خود روی آورده است و تلاش می کند به آنچه که در حال حاضر عملی است بپردازد و از این نظر فقر فضای فلسفی در تفکر چپ به خوبی مشهود است .



گونه گونی چپ و ضرورت مرزبندی ها

باقر مومنی

نیست که این نیروها حتی در لحظه و زمان اتحاد، تضاد یا ستیزی با یکدیگر ندارند. در زمانه ما هم بر خلاف خوش خیالان سطح نگر، در هر نقطه از جهان، و از جمله در ایران، اگرچه نیروهای مختلف الجیش اجتماعی امروز صف واحد چپ را تشکیل دهند، اما فردا در اثر جابه جایی نیروهای اجتماعی و خواست های آنان نیروهای صف واحد چپ یا ترقیخواه و پیشتاز، دچار جابه جایی و جدائی و بالاخره ستیز، به صورت مسالمت جوانانه یا قهرآمیز در میان خود خواهند شد.

با اینهمه، هر یک از جناح های مختلف هر چقدر متنوع و از یکدیگر جدا باشند، به علت رابطه ذاتی و ارگانیک با طبقات مختلف اجتماعی، تعدادشان از چند جناح اصلی تجاوز نخواهد کرد. اگر چه به ظاهر هم رنگ های مختلفی داشته باشند، توضیح آنکه نیروی چپ در زمان حاکمیت بورژوازی بزرگ از سه جناح اصلی زحمتکشان مزدور، خرده بورژوازی انقلابی و بالاخره بورژوازی متوسط ترقیخواه لیبرال تجاوز نمی کند که البته ممکن است بر بعضی جناح بندی ها، مانند دو جناح اخیر، به علت شرایط خاص زمانه ما تسلط اندیشه ها و برداشت های مذهبی یا ناسیونالیستی ضد استعماری اختلافاتی میان آنان بوجود آورد و البته طبیعی است که نمی توان به آسانی از کنار این اختلافات گذشت و یا بدتر از آن، آنها را نادیده گرفت. اما نکته قابل تامل در دوران ما اینست که امروزه دیگر پس از تدوین تئوری های مارکسیستی درباره طبقات اجتماعی و جا افتادن این تئوری ها، نیروی چپ کمونیستی به طور مشخص از سایر نیروهای چپ متمایز شده، از مدتها پیش میانی جنبش اجتماعی طبقه کارگر را از ایدئولوژی های آشفته طبقات دیگر مشخص کرده است.

به این ترتیب اینک در جوامع پیشرفته جهان، آنطور که در همه جا دیده می شود، در 'چپ' بیش از دو جناح عمده و اساسی کمونیستی و سوسیال دموکراتیک وجود ندارد که اولی به عنوان سخنگوی طبقات و لایه های مختلف زحمتکش استعمار شونده جامعه یا طبقه کارگر و دومی به منزله نماینده بورژوازی متوسط و کوچک مرفه در برابر سرمایه های انحصاری و دولت آن عمل می کند و البته برخلاف جوامع عقب مانده که در معرض تهاجم و تجاوز استعمار و فرهنگ استعماری قرار دارند از اندیشه هائی مانند سوسیالیسم ناسیونالیستی یا مذهبی در امان هستند.

اکنون در عصر ما آنچه دروهله اول و بیش از همه از طرف سرمایه داری جهانی - از هر دو نوع استعماری و ملی - و نظریه پردازان آن به عنوان 'چپ' و خطر اصلی ضد سرمایه داری شناخته شده در واقع چپ کمونیستی است و علیه همین چپ است که سرمایه داری از

مختلف اجتماعی بود، پس از یک سلسله اعمال خشونت ها و کشتار ها، یا به اصطلاح زمان ترور، سرانجام به استقرار نظام دموکراسی بورژوائی و حاکمیت بورژوازی پایان یافت.

در جنبش بورژوا دموکراتیک سرزمین خودمان هم، که جنبش مشروطیت نام گرفت، شاهد چنین تجربیاتی با اشکال و ابعاد خاص خود و اتحاد و تجزیه نیروهای انقلابی و مشروطه خواه و درگیری ها و جنگ ها میان آنها بوده ایم. ولی بدبختانه هنوز پس از نود سال از گذشت حوادث، یک تحلیل تاریخی - علمی همه جانبه از آن نشده است و گر نه ما هم می توانستیم در مسیر مبارزه دراز مدت علیه سلطنت استبدادی ملوک الطوائفی تیولدار جبهه وسیع فکری و اجتماعی مختلف الفکر و طبقات مختلف المنافع و جابجائی ها و گروه بندی ها و درگیری های بعدی را بصورت واضح و روشن ببینیم و احتمالاً امروزه در بحث درباره چپ کمتر گرفتار سردرگمی و آشفته فکری باشیم. شاید بتوان گفت انقلاب مشروطیت ایران پیچیده تر از بعضی انقلابات کلاسیک بورژوائی بوده است، زیرا در جریان آن ما نه تنها شاهد 'چپ' انقلابی بوده ای، 'چپ' میانه و طبقات متوسط و 'چپ' محافظه کار سرمایه داری بزرگ بوده ایم بلکه 'چپ' اشرافی و 'چپ' مذهبی هم داشته ایم. زیرا برخلاف انقلاب بورژوا دموکراتیک - یا چنانکه معروف است انقلاب کبیر فرانسه، که به علت شرایط تاریخی و مناسبات طبقاتی - اجتماعی خاص این کشور با هدف برچیدن سلطنت استبدادی و طرد قدرت مذهب از حیات اجتماعی و سیاسی درگرفت، در جنبش مشروطیت به علت شرایط تاریخی و طبقاتی خاص ایران ناکزیر میان جناح هائی از اشرافیت تیولدار و ملوک الوایفی و خانجانی از یک طرف و گروهائی از روحانیت اسلامی از طرف دیگر با نیروهای میانه و محافظه کار بورژوائی بده بستان هائی صورت گرفت که طبعاً در اینجا نیز پس از پایان گرفتن جنگ و ستیز میان نیروهای استبداد و مشروطه - یا چپ - به درگیری های خونین بعدی میان جناح های گوناگون مشروطه خواه انجامید و چنانکه می دانیم نیروهای مختلف در ایالات و ولایات مختلف از عقب مانده ترین شکل حکومت مذهبی تا حکومت های بورژوا فئودالی و بورژوائی و همچنین حکومت های دموکراتیک از نوع ملی و توده ای و سوسیالیستی را تشکیل دادند تا سرانجام از میان آنها یک حکومت سلطنتی استبدادی بورژوا - مملاک شبه ناسیونالیستی سردرآورد.

ملاحظه میشود که در هیچ جامعه ای و در هیچ زمان و مکانی یک چپ واحد و یا یک صف واحد با انسجام و پایدار از نیروهای ترقیخواه وجود نداشته و اگر در لحظاتی از زمان، جناح های گوناگون جبهه ترقی و پیشرفت به مناسبت یا مناسبت هائی صف واحدی را تشکیل می دهند، به هیچ وجه به معنای آن

در آشفته بازار فکری کنونی که بخصوص دامن نیروهای ترقیخواه ایران را گرفته، ظاهراً باید همه چیز را از نو تعریف کرد و از آن جمله اصطلاح چپ را بعنوان یک جریان فکری - اجتماعی - سیاسی - چپ از آغاز و در اساس به عنوان نیروهای ترقیخواه در برابر نیروهای محافظه کار و ارتجاعی که خواهان ثبات نظام موجود فکری - اجتماعی - انسانی و یا بازگشت به مراحل و مواضع نظام های گذشته هستند تلقی و تعریف شده است. باین معنی چپ یک کل پیشرو را تشکیل می دهد که تا وقتی تضاد اصلی میان ترقی از یک سو و ثبات سنت و ارتجاع از سوی دیگر است طبعاً در یک جبهه وسیع واحد بسوی ترقی و تکامل و علیه ثبات و سنت و ارتجاع عمل و مبارزه می کند در حالی که به روشنی معلوم است که در این جبهه وسیع واحد نیروهای کاملاً متفاوت اجتماعی، و بالطبعه نیروهای متفاوت فکری وجود دارند که پس از حل تضاد داخلی ممکن است صف های کاملاً متمایز از یکدیگر و حتی متضاد با یکدیگر را تشکیل دهند. این امر در جریان انقلاب بورژوا دموکراتیک فرانسه، که با اصطلاح چپ نیز از همان زمان وارد فرهنگ سیاسی جهان شد، با تمام مشخصات دیده شده است.

در این انقلاب تمام نیروهای وابسته به بورژوازی و فرهنگ آن و همچنین تمامی نیروهای خورده بورژوازی و زحمتکشان با فرهنگ های خاص خودشان در صف واحدی علیه نظام و فرهنگ اجتماعی - انسانی - سیاسی اشرافیت فئودال برخاستند. ولی حتی در کرماکر انقلاب که در این صف واحد، شاه و دربار و طبقه فئودال را هدف قرار داده بود، هر کسی می دانست که میان یقه چرکین ها و پا برهنه ها از یک طرف و ثروتمندان یقه آخاری از طرف دیگر هیچ سختی وجود ندارد. به همین دلیل زمانی نگذشت - و تنها سه سال پس از انقلاب - ژیروندن ها باشکاه ژاکوین ها را، که محل اجتماع تمام چپ ها بود ترک گفتند و در مقابل مونتانیار ها - یا کرسی نشینان منتها الیه چپ - قرار گرفتند. زیرا ژیروندن ها به عنوان نمایندگان سرمایه داری بزرگ ضد سلطنت اشرافی با اصلاحات اقتصادی و اجتماعی به سود طبقات زحمتکش مخالف بودند و حال آنکه مونتانیار ها که نمایندگان طبقات متوسط انقلابی بودند باشکاه ژاکوین ها را به انجمن دوستان آزادی و برابری تبدیل کردند و خواهان نظام دیکتاتوری توده ای یا دیکتاتوری 'اراده عمومی' شدند. از اینها چپ تر 'خشمکینان' بودند که با طرح یک برنامه سوسیالیستی میخواستند اموال ثروتمندان به سود دولت مصادره و، علاوه بر مساوات مدنی و سیاسی، برابری اقتصادی و اجتماعی نیز در جامعه برقرار شود. اختلافات میان نیروهای مختلف چپ ضد سلطنت اشرافی که در واقع تظاهراتی از تعارضات و تضادهای طبقاتی نیروهای

انواع گوناگون استعماری جهانی و وابسته و ملی در کشورهای نیمه مستعمره و استعمار زده اردو کشی عظیمی برای انداخته و از همه سلاحها برای سرکوب آن استفاده کرده و می کند .

چپ ایران نیز کم و بیش همان مسیر تاریخی کشور های دیگر را با توجه به مشخصات اجتماعی و فکری خاص خود ، طی کرده است ، یا این تفاوت که علاوه بر زمینه های عینی اجتماعی - تاریخی به شدت تحت تاثیر افکار و جنبش های اروپا بویژه از طریق روسیه و عثمانی قرار داشته و از آنها الهام می گرفته است . در جنبش مشروطیت ایران صف 'چپ' همان مجموعه ای از نیرو های خرده بورژوازی بازار - اعم از پبله ور و پیشه ور - و زحمتکشان شهری و دهاتی بود که در چپ ترین قسمت های آن گرایش های سوسیال دموکراتیک دهقانی با شمار تقسیم زمین میان دهقانان مشاهده می شد و عناصر آگاه سوسیال دموکرات آن زمان ، سازماندهی اصولی ترین خواست ها و نیروهای جنبش را در آن برعهده داشتند . اما پس از مدتی تحت تاثیر جنبش کمونیستی روسیه و قفقاز ، هسته های کمونیستی در ایلات شمالی ایران مانند گیلان و آذربایجان بوجود آمد که با استقرار حکومت استبداد رضا شاه نقش و تاثیر توده ای خود را از دست دادند .

آنچه در مورد شکل گیری چپ ایران پس از دوره استبداد رضا شاهی و حیات سیاسی دوران ما قابل مطالعه است اینست که این حکومت نه تنها کمونیست ها و اندیشه کمونیستی ، بلکه هر نوع فکر و سازماندهی دموکراتیک و ترقیخواهانه خود انگیخته و غیرفرمایشی را نیز به شدت سرکوب می کرد و به همین دلیل پس از سقوط آن آشفتگی فکری چشمگیری در میان نیروهای فعال سیاسی ترقی خواهانه جامعه بوجود آمد به نحوی که در مراحل اولیه مرز میان ناسیونالیسم فاشیستی ضد استعمار انگلیسی و سوسیالیسم و کمونیسم برای بسیاری از آنها روشن نبود و اگر بعضی عناصر آگاه باقیمانده از تفکر کمونیستی وجود نمی داشت معلوم نبود این آشفتگی تا کی و به چه شکل ادامه می یافت و به کجا می انجامید . با اینهمه اگر چه 'چپ' توانست صف خود را به طور قطع از جریان ناسیونالیستی متمایز کند ولی مرز میان کمونیسم و سوسیال دموکراسی همچنان آشفته ماند زیرا عناصر کمونیستی به هر دلیل نخواهند صف مستقل کمونیسم را از سوسیال دموکراسی کاملاً جدا کنند .

حزب توده ایران که در اساس به دست عناصر آگاه کمونیست بنیان گذاشته شد ، در واقع با یک برنامه سوسیال دموکراتیک معتدل و تبلیغات ضد فاشیستی مبارزه اجتماعی - سیاسی خود را آغاز کرد و پس از دو سه سال مبارزه توانست تقریباً تمام نیروهای دموکرات و ترقیخواه و ضد استعمار را در خود جذب و با دور خود جمع کند ، تا آنجا که تنها نیروی بسیار معدودی از عناصر ناسیونالیست از قلمرو تاثیر آن بیرون ماندند . این وضع در عین حال که محاسن بسیاری داشت این عیب را نیز داشت که با یک کاسه کردن تمام نیرو های مختلف چپ - از کمونیست گرفته تا سوسیال دموکرات و دموکرات و ناسیونالیست ترقیخواه - مرز های فکری و سیاسی میان این جریان های گوناگون را به کلی مخدوش کرد و تنها پس از شکست حکومت آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ و انشعاب دیماه ۱۳۲۶ بود که نیرو های ناسیونالیستی و عناصری از سوسیال دموکراسی

خرده بورژوازی برای همیشه از آن جدا و یا از دور آن پراکنده شدند . با اینهمه به علت شرایط تاریخی - سیاسی آن زمان و بویژه گسترش نفوذ معنوی شوروی در نسل های جوان تر ، این تجزیه و تفکیک به نحو کامل شکل نگرفت و حزب توده ایران تا آخرین روز های حیات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد تا حدود زیادی ، همچنان به صورت محل تاخت و تاز عناصر اپورتونیست چپ و راست خورده بورژوا و در نتیجه آشفتگی مرز های فکری و سیاسی گوناگون چپ باقی ماند .

این آشفتگی فکری در پهنه چپ در دوران جدید - یعنی در سالهای پنجاه که جنبش سیاسی - اجتماعی مخالف حکومت استبدادی ناکزیر بصورت جنبش مسلحانه درآمد همچنان ادامه یافت و از آنجا که کمونیسم در میان چپ جهانی وجهه ای عمیق داشت انواع و اقسام نیروهای خرده بورژوازی حتی با ریشه های فکری مذهبی در جنبش فدائی کرد آمدند و فکر فلسفی مادی دیالکتیک نیز چنان گسترش و پذیرش یافت که به صورت آورده و مخدوش در جنبش چریکی مذهبی سازمان مجاهدین رخنه کرد ، تا آنجا که پس از مدتی نیروی انشعابی قابل ملاحظه ای از آن گرایش خود را به کمونیسم رسماً اعلام کرد .

آشفتگی فکری به علاوه در میان نیروهای سیاسی ایرانی خارج از کشور بیش از داخل بود . بخصوص پس از آشکار شدن جدال میان دو دولت سوسیالیستی چین و شوروی این آشفتگی شدت بازمیم بیشتری یافت . از یک طرف علاوه بر بعضی عناصر آگاه کمونیستی ، نیروهای وابسته به خرده بورژوازی مرفه ضد کمونیست زیر پرچم مائونیسم پا بلند کردن پرچم ضد شوروی - که حالا دیگر خود را 'سوسیالیسم واقعا موجود' می نامید ، چپ ترین مواضع فکری - سیاسی را اتخاذ کردند . از طرف دیگر توده ای های مهاجر و افراد معدود تازه ای که به آنها پیوستند به صورت جریانی وابسته به شوروی درآمدند که در جریان این کشمکش عملاً به صورت دولتی شوروی و انحرافات سیاسی - تئوریک حاکم بر آن درآمدند . این نیروها ، بخصوص پس از انقلاب و فعالیت مستقیم در داخل کشور یا دامن زدن به آشفتگی های فکری - سیاسی در جناح های مختلف چپ و بخصوص آمیخته کردن چپ 'مارکسیستی' با چپ پوپولیستی ، باعث ایجاد و سلطه چنان بازار آشفته ای بر جامعه سیاسی ایران شد که چپ واقعی مارکسیستی یکسره در آن گم شد .

چنانکه می دانیم پس از انقلاب ، در چپ سه خط مشخص اپورتونیستی راست و چپ بنام های خط یک و دو و سه خود را به ثبت رسانید . بگذریم که گاه از خط چهارم و پنجم هم سخن به میان می آمد و همدیگر را به راست روی و چپ روی و اپورتونیسم متهم می کردند و در عین حال همگی از مارکسیسم دم می زدند و در جدال های فکری خود دست به دامن اندیشمندان جهانی مارکسیست می شدند و برای اثبات صحت راه خود و با نقل قولهای دراز و کوتاه و غالباً نابجا از آنها مدد می گرفتند .

آشفتگی فکری در چپ ایران ، علاوه بر اینها ، به علت شکست قطعی این جنبش در برابر تهاجم ضد انقلاب اسلامی و طولانی شدن دوران فترت بیش از پیش عمق و گسترش یافت و چنانکه امروزه می بینیم چنان سردرگمی و پراکندگی در جنبش چپ ایران بوجود آمده که بنظر می رسد در هیچ تاریخی در هیچ کشوری

سابقه نداشته است . البته انحلال دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی در تشدید آشفتگی فکری در چپ امروزی ایران بی تاثیر نبود ، اما ریشه اصلی آنرا بیشتر باید در تاریخ خود این جنبش جستجو کرد . در حقیقت حتی پیش از انحلال شوروی ، چپ ایران چنان آشفته و درهم ریخته بود که این حادثه چیز چندان زیادی نمی توانست بر آن بیفزاید ، اما در هر حال ، در پراکندگی و سردرگمی بیشتر و هزیمت دوستان خرکی و کین توزان شتری سوسیالیسم شوروی تاثیر عمده ای بجا گذاشت ، باین معنی که قسمت های عظیمی از نیرو های این دو اردو ، که از دوستی دشمنی اتحاد شوروی تغذیه می کردند و بر سر پا بودند ، اینک دیگر وظیفه تاریخی خود را پایان یافته حس می کنند و همگی - یا با کوله باری از ادعا های چپ و یا شرمساری از گذشته چپ خود - به آشور طبقاتی خورده بورژوازی اصیل خود بازگشته اند و آنها که هنوز به چاه ویل انفصال نیفتاده اند همچنان مشغول خلط مبحث و توسعه آشفته فکری در اردوی چپ هستند ، با این ادعا که با فکر باز و متحرک و متحول و یا پندآموزی از گذشته در جستجوی جادوی معجز اثر و کیمیا سعادتمند و حال آنکه صادق ترین آنها شرمزده از گذشته و واکنش شدید تلافی جویانه نسبت به آن ، همچون خاشاک در دم باد ، هر دم به سویی رو می کنند . این نیرو ها و عناصر ، تفکر مستقل درباره حوادث و بدست آوردن نتایج و احکام تازه را با تزلزل فکری و رو آوردن به احکام کهنه خر رنگ کن طیف وسیع خرده بورژوازی اشتباه می گیرند و چنانکه رسم هر عنصر خرده بورژوا است با قاتی کردن ایدئولوژی و سیاست و تاکتیک و استراتژی و التقاط اندیشه های عهد بوقی با مکاتب من درآوردی فکری جدید از سویی رو به محراب حکومت اسلام نماز می گذارند و از سوی دیگر دست اشرفیت سلطنتی را می بوسند و در عین حال با ده چشم به جریان های گوناگون سیاسی - اجتماعی ، از ناسیونالیسم ضد کمونیستی تا کمونیسم بی بند و بار ، چشمک می زنند .

اما 'چپ' با همه رنگارنگی هایش و با همه توریهای تازه ای که بر زمینه آن مورد بحث و آزمایش قرار گرفته ، در جهان سرمایه داری پیشرفته ، همچنان در دو طیف وسیع کمونیستی و سوسیال دموکراتیک تجاوز نمی کند و در کشور هایی مانند ایران نیز ، به جز آن قسمت از نیرو هایی که بشدت ناسیونالیستی و یا ناسیونالیستی - اسلامی هستند ، نیروی چپ فکری - سیاسی از این دو طیف کلی خارج نیست .

در آنچه که مربوط به داخل کشور است ، طبیعی است که بر اساس حضور طبقات مختلف کارگران و زحمتکشان و حاشیه نشینان از یک طرف و لایه های متوسط و خرده بورژوازی مستقل و حقوق بگیر که رو به ورشکستگی می روند از طرف دیگر ، دو گرایش کلی کمونیستی و سوسیال دموکراتیک جاذبه پیدا کند . اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد اینست که در شرایط اختناق ، این گرایش ها نمی توانند به آسانی مسوریزه شوند و شکل برنامه ای به خود بگیرند و به صورت گسترده ای در میان طبقات مربوطه رسوخ کنند . حال آنکه در خارج ، که اینک بیش از سه میلیون ایرانی پراکنده اند چنین امری امکان بسیار زیادتری دارد . باین ترتیب نیرو های چپ خارج از کشور باید با تلاشی خستگی ناپذیر با

تأملاتی درباره هویت چپ

بابک امیر خسروی

در موضوع مطرح شده از سوی هیات تحریریه نشریه راه آزادی، دو مسأله اساسی زیر بیش از همه نظر را جلب کرد:

۱ - چرا در حال حاضر تجدید بنای چپ به طور عمده، در شکل ومحتوای سوسیال دموکراتیک صورت می گیرد؟

۲ - در اوضاع واحوال کنونی چه نیرویی را می توان چپ دانست؟ ملاک ومعیار چیست؟ تمایزها کدامند؟

در اطراف این دو مسأله اساسی، چند مطلب مهم دیگر، از جمله درباره دیدگاه چپ ایران نسبت به مسائل ملی و بین المللی مطرح شده اند که درخور تأمل و تفکر است. من در این مقاله کوشیده ام درک کلی و اولیه خود را بیان کنم. حال آنکه تک تک نکات مطرح شده نیاز به تدوین مقاله و رساله مستقلی دارد که پرداختن به آنها با چنین وسعتی در ظرفیت این پرسشنامه نیست.

مارکسیسم قرن بیستم، سوسیال دموکراسی بود نه لنینیسم!

به نظر من تکامل و اندیشه های راهنمای مارکس و انگلس در پرتو تغییرات و دگرگونی های تدریجی در ساختار طبقاتی و جامعه شناختی جوامع سرمایه داری پیشرفته، به طور طبیعی و منطقی به سوسیال دموکراسی می انجامید. نه لنینیسم. نگاهی به تغییرات و پیشرفت های جوامع سرمایه داری در قرن بیستم نشان می دهد که انقلاب اجتماعی و استقرار سوسیالیسم علمی، یعنی کسب حاکمیت سیاسی از سوی پرولتاریا، همزمان در کشور های متدین و لا اقل در انگلستان و آمریکا و فرانسه و آلمان، آن گونه که مارکس گمان می برد، عاری از زمینه های عینی و ناشدنی بود. چه رسد به توفیق آن و استقرار سوسیالیسم علمی در کشور واحد و عقب مانده و نیمه متدین روسیه فاقد پیشینه آزادی و سنت های دموکراتیک.

استنتاجات سیاسی و راهنمایی های پایه گذاران سوسیالیسم علمی از چگونگی تحولات جامعه سرمایه داری برخاسته از دانش آنها از جهان پیرامونی میانه های قرن نوزدهم بود و نمی توانست خیلی فراتر از آن باشد.

مارکس با مشاهده آرایش طبقاتی جوامع سرمایه داری قرن نوزدهم؛ تجزیه و تلاشی دهقانان و پیشه وران، جا به جایی ها و شکل بندی های جدید، به این باور رسید که این جوامع با سرعت به سوی دو قطبی شدن می روند. به نحویکه در یک قطب آن اکثریت پرولتر شده و تحت استثمار فزاینده قرار می گیرد، که با شتاب یسوی فقر نسبی و فقر مطلق می رود (انباشت فقر) و در قطب دیگر، اقلیت هر چه جمع وجور تر سرمایه دار (انباشت ثروت).

برای اقشار میانی جامعه که رو به زوال تصور می شد، نقشی جز پیوستن به این یا آن قطب به نظر نمی آمد. پایه طبقاتی ثموری مارکس وانگلس درباره حاکمیت سیاسی پرولتاریا و ناگزیر بودن انقلاب قهرآمیز - آن جا که آزادی نیست - و تحول مسالمت آمیز به سوسیالیسم - هر جا که آزادی و دموکراسی برقرار است - اساسا از همین تحلیل چشم انداز تحول طبقاتی در جوامع سرمایه داری قرن نوزدهم نشات می گرفت. این اندیشه ژرف انگلس که دموکراسی در غایت به کمونیسم می انجامد (نقل به معنی) از همین تحلیل و تصور تبدیل پرولتاریا به اکثریت جامعه و رسالت تاریخی او بر می تافت. اما تحولات جامعه سرمایه داری پیشرفته (کهواره انقلاب پرولتری)، در راستای پندار آن روزی مارکس پیش نرفت. از همان دهه پایانی

قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مشاهده می کردید که با پیشرفت سرمایه داری لایه های میانی جامعه، به نایب قشر و طبقه، نه تنها رو به زوال نمی رود بلکه در اشکال متنوع نوین تجدید حیات می یابد و به تدریج به کثیر ترین طبقه اجتماعی مبدل می گردد.

برنشتاین این 'ریویونیست نابکار'، اولین مارکسیست معتبری بود که با استفاده از متدولوژی مارکس و با ارقام، این گرایش اجتماعی را نشان داد و به استدلال نشست. جنبش سوسیال دموکراتیک؛ معتقد به اصلاحات تدریجی و راه مسالمت آمیز و گام به گام به سوی تأمین عدالت اجتماعی و دموکراسی بیشتر، در واقع پژواک خواست ها و ایدئولوژی همین اقشار میانی جامعه سرمایه داری است که اینک قریب به هفتاد در صد جمعیت این جوامع را تشکیل می دهند.

تفاوت اوضاع و احوال آنها به این مورد محدود نمی شود. دنیای قرن بیستم که ما در پایان آن بسر می بریم با قرن ۱۹ فرق های اساسی دارد. در کشور های سرمایه داری پیشرفته، از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا که مارکس توصیف می کند خبری نیست. موضوع آنها در اقلیت ماندن طبقه پرولتاریا نیست. کارگران قرن بیستم دیگر پرولتاریای فقیر و بی سواد و بی چیز قرن نوزدهم نیستند که چیزی جز زنجیر های خود از کف نخواهند داد. از سوی دیگر، در آن ایام که افکار مارکس و انگلس شکل می گرفت و به سیستم تبدیل می شد، احزاب کارگری حالت جنبشی داشتند. اولین جنبش کارگری (چارلیست ها در انگلستان) در ۱۸۳۰ پا به حیات گذاشت. اتحادیه کمونیست ها به مثابه اولین هسته سازمان کمونیستی در ۱۸۴۷ موجودیت یافت. آن ایام کارگران حتی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نداشتند. در فرانسه پنج انقلاب لازم آمد تا کارگران از حق رای برخوردار شوند. دموکراسی واقعا طبقاتی و در خدمت بورژوازی بود. اما با پیدایش سندیکاها و پرتوان و ایجاد احزاب سوسیالیست رو به رشد قدرتمند و در سایه مبارزات آنها، شرایط کار و زندگی کارگران رو به بهبودی گذاشت. اثرات آن از همان ربع آخر قرن نوزدهم و در سالهای پایانی حیات مارکس وانگلس پیدا بود و در آثار آنها، بویژه انگلس تا حدی منعکس است. زندگی نادرستی تر فقر مطلق مارکس را که می پنداشت با پیشرفت سرمایه داری کارگران فقیر و فقیر تر می شوند نشان داد. دهه هاست که بخش مهمی از

کارگران حالت و وضعیت اقتصادی - اجتماعی اقشار میانی را پیدا کرده و به سیستم فکری او پیوسته اند. لذا رشد و سلطه تفکر رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک در کشور های پیشرفته سرمایه داری، نه حاصل خیانت برخی از مارکسیست ها به طبقه کارگر، آنگونه که لنین و برخی دیگر از ارتدوکس ها مدعی اند بلکه پیامد منطقی و طبیعی واقعیت عینی جوامع سرمایه داری و تحولات کمی و کیفی طبقات تشکیل دهنده آن بود.

در شرایطی که زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی انقلاب پرولتری قهرآمیز از کشور های پیشرفته سرمایه داری رخت برمی بست، می توان دریافت که اصرار لنین برای برپایی انقلاب سوسیالیستی، آن هم در کشور عقب مانده و به غایت روستائی و استبداد زده روسیه، تا چه حد دور از واقعیت و جز اراده کرائی نبود. رویداد روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ حتی با آموزش های پایه ای مارکس از انقلاب اجتماعی در تناقض آشکار بود. فقط در سایه درایت و سرسختی لنین به مانند یک رهبر سیاسی جسور و مبتکر و به همت یک حزب بسیار آزموده، رزم جو ومنضبط بلشویک ها ممکن شد با استفاده از اوضاع و احوال به غایت بحرانی کشور و ناراضی بسیار شدید سربازان و دهقانان از جنگ طولانی و خانمان برانداز، و سوسه ذهنی لنین درباره انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد. آن هم در روسیه عقب مانده، تجسم عینی بیابد. در شرایطی که نه قدرتی برای حکومت کردن بود و نه نیرویی برای حمایت از آن، بلشویک ها توانستند با اقدام برق آسا و کودتا مانند، ارکان دولت را بدون اینکه خون از دماغ کسی بریزد بدست بگیرند. لنین کسب قدرت از سوی بلشویک ها را انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه نامید، در حالی که نه زمینه مادی و نه بستر فرهنگی - سیاسی آن فراهم بود. انقلاب 'سوسیالیستی' با شعار صلح و زمین که از لحاظ مضمون اجتماعی - سیاسی شعار بورژوائی بود، توانست حمایت اولیه توده های میلیونی دهقانی و اقشار محروم روسیه را جلب کند. و الا توده صد میلیونی موژیک بی سواد و محروم از فرهنگ سیاسی و دموکراسی درک و تصویری از سوسیالیسم علمی نداشت. در واقع پیشاهنگ به 'ولایت' از توده ها برایشان تصمیم گرفت. البته بودند مردان بزرگ و اندیشمندی نظیر 'کانوتسکی مرتد' که از همان آغاز خطا و خطر را دیدند و پیش بینی کردند که فرجام رویداد اکتبر، نه سوسیالیسم بلکه سرمایه داری دولتی و یک رژیم استبدادی

خواهد بود. اما در آن شور و هیجان انقلابی، کوشش شتابانی نبود. لنین با همان اراده کراتی و قهر که بر اهرم قدرت تکیه داد، بر این گمان بود که می توان با همان روش و صدور فرمان، عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی جامعه روسیه را از میان برداشت. اما حکومتی که با قهر و حمله غافلگیرانه به کاخ زمستانی (مقر حکومت موقت کزنسکی) به کف آمد و از بدو امر با قهر و دیکتاتوری همزاد شد و طی یک جنک داخلی چند ساله و برقراری کمونیسم جنکی قوام گرفت، تنها می توانست با استمرار قهر و استبداد خشن به حیات خود دوام ببخشد.

چنین نیز شد. بی گمان آیندگان در یک بازنگری نقادانه به تاریخ و جنبش چپ جهان، از ولادیمیر ایلیچ لنین بیشتر به عنوان یک انقلابی ماجرا آفرین و اراده گرا یاد خواهند کرد تا اندیشه پرداز راه رهایی زحمتکشان. لنین روحیه اراده گرا و باور خود را در مقاله 'توهم درباره قانون اساسی' که در هشتم اوت ۱۹۱۷، درست ۳ ماه قبل از انقلاب اکتبر (۷ نوامبر)، هنگامی که تدارک ذهنی انقلاب را در سر می پروراند، در روزنامه 'کارگران و سربازان' به نحو روشن زیر بیان مس دارد: 'در عصر انقلابی نیازی به شناختن اراده اکثریت نیست، خیر، باید در لحظه و در محل تعیین کننده، از همه قوی تر بود. باید پیروز شد'. سپس با یادآوری انقلاب های دیگر تاکید می کند که همه آنها نشان می دهند که: 'یک اقلیت سازمان یافته تر، آگاه تر و بهتر مسلح شده، اراده خود را به اکثریت تحمیل کرده و پیروز شده است'. انقلاب اکثریت نه قانونمند بود و نه برخاسته از الزامات رشد اقتصادی و فرهنگی روسیه. آن هم هشت ماه پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ که رسالت تاریخی آن رشد و توسعه سرمایه داری جوان و از هم گسیخته روسیه و تحکیم و گسترش آزادی های بدست آمده و دموکراسی شکننده بود.

اگر لنین و بلشویک ها در سوسه کسب قدرت به هر قیمت و در توهم انقلاب جهانی ناشدنی، دست به قمار بزرگ انقلاب پرولتری در کشور تهای روسیه نمی زدند و امکان می دادند روسیه سیر طبیعی رشد و توسعه خود را بیاماید و حکومت سوسیال دموکرات منشویک ها بر سر کار بماند و برنامه های اصلاح طلبانه اجتماعی - اقتصادی خود را تحقق بخشد و بلشویک ها نیز به مانند یک حزب اپوزیسیون رادیکال و سازنده، چه در خارج از حکومت و یا از درون یک حکومت ائتلافی، با ارائه طرح های شدنی به گسترش و تعمیق اصلاحات اجتماعی در جهت رفاه زحمتکشان و کل جامعه بر بستر رشد و توسعه اقتصادی و انباشت سرمایه یاری می رساندند. دلیلی نداشت که روسیه با آن همه منابع زیر زمینی غنی، وسعت و تنوع خاک و جمعیت بسیار، از رشد و پیشرفت اقتصادی و رفاه عمومی بهتر از بسیاری از کشورهای اروپا برخوردار نشود. بهر حال قدر مسلم آنست که لااقل ملت روس و جمهوری های تابعه، نه آن دوران ترور سیاه استالینی را از سر می گذرانند و نه میلیون ها انسان شریف در زندان ها و اردوگاه های کار جمعی رنج و مشقت می دیدند و نابود می شدند. و عاقبت نیز پس از فروپاشی نظام شوروی سرمایه داری لجام گسیخته و وحشی قرن نوزدهم جانشین 'سوسیالیسم واقعا موجود' نمی شد و یک رژیم مافیائی کم مانند سر بر نمی آورد!

تبلیغ اتحاد شوروی طی هفتاد سال همچون آرمان شهر آزادیخواهان و جویندگان عدالت اجتماعی در جهان و بهشت روی زمین، به مانند سرزمینی که در آن بالا ترین آزادی ها و گسترده ترین دموکراسی ها برقرار است؛ که گویا انسان از والا ترین عزت و حرمت برخوردار می باشد. شاید بزرگ ترین دروغ و فریبی باشد که تاریخ بیاد دارد. زیرا صد ها صد ها میلیون انسان در سراسر جهان و تک تک ما در ایران، به آن باور کردند و مبلغ آن شدند! بسیاری از روشنفکران، نویسندگان و شاعران شریف و صادق و اندیشمندان بزرگ بشریت ساده لوحانه در دام این فریب بزرگ افتادند و به تجلیل و توجیه آن پرداختند!

لذا شکست سوسیالیسم مسخ شده و بوروکراتیک و توتالیتاریستی شوروی، گرچه موقتا تناسب قدرت های جهانی را بهم زد و یاس و سرخوردگی فراوانی ببار آورد و اثرات منفی بسیاری برجای گذاشت، اما نباید به حساب شکست آرمان های بشر دوستانه سوسیالیست ها و جنبش چپ در کل آن گذاشت. زیرا جنبش چپ در جهان در حمایت از محرومان و قیام علیه بی عدالتی ها، برای برابری و همبستگی انسان ها، دهه ها قبل از انقلاب اکتبر وجود داشت. طی هفتاد سال موجودیت سوسیالیسم روسی، علیرغم همه کارشکنی ها و خصوصیت ها، جنبش های پیر توان و مستقل سوسیال دموکراتیک در اقصی نقاط جهان فعال بودند و دستاورد های مهمی داشتند. لذا دلیلی ندارد پس از فروپاشی 'سوسیالیسم واقعا موجود' دوام نیابد. هم اکنون، رشد نیرو های چپ در قالب سوسیال دموکراسی در جهان و پیدایش احزاب قدرتمند چپ دموکرات و سوسیال دموکرات در اروپای شرقی و روسیه که برخی به حکومت نیز رسیده اند، گواه آنست.

این از اشکالات چپ طیف توده ای در ایران بود که سرنوشته خود را چنان با حزب کمونیست و دولت شوروی گره زد که فروپاشی آن به معنای شکست عمومی چپ ایران و ایدئولوژی او تلقی شد. بخشی از واقعیت این است که هویت حزب توده ایران و چپ نیز به همراه آن، به حق با مارکسیسم - لنینیسم (در واقع فقط لنینیسم) و تعلق و وابستگی به اردوگاه سوسیالیستی (در عمل اتحاد شوروی) مشخص می شد. حتی جنبش چریک های فدائی خلق در دهه پنجاه نیز نتوانست خللی در آن وارد سازد. زیرا این جنبش نیز به نحوی از انحا در همان طیف ایدئولوژیک قرار داشت. بیوستن بعدی اکثریت به مشی حزب توده ایران بهترین گواه آنست. پس از انقلاب بهمن ۵۷، پیدایش سازمان ها و احزاب متعدد چپ، نظیر راه کارگر و حزب رنجبران و سازمان بیکار و دیگران نیز از این قانونمندی خارج نبود. تفاوت تنها در رادیکالیسم و گرایش های مانوئیستی و در واقع در تعصب و مکتبی تر بودن و باور قشری گرایانه به لنینیسم بود نه چیز مهم دیگر.

اما واقعیت وجه دیگری هم دارد. دقت در تاریخ حزب توده ایران نشان می دهد حتی این حزب، مستقل از شوروی و کمینترن به وجود آمد. دنباله روی او از اتحاد شوروی بعد ها و به تدریج صورت گرفت و درمهاجرت و از دهه سی و چهل به بعد، تمام عیار شد. ساختار و ایدئولوژی و مشی سیاسی آغازین حزب توده برنامه و اساسنامه مصوب کنگره ها موضوع کیری ها و مندرجات مطبوعات آن دوره شاهد آنست. مارکسیسم - لنینیسم به مثابه

ایدئولوژی و اندیشه راهنمای حزب بعد ها مطرح و اعلام گردید. این موضوع اولین بار در اوایل دهه سی ایران از نوع چپ دموکرات، سوسیال دموکرات و رفرمیست بود. اسناد کنگره اول و دوم و در طرح برنامه جدید که فقط در درون حزب پخش شد مطرح گردید. ولی به تصویب هیچ ارگان صلاحیت داری نرسید و انتشار بیرونی نیافت (گو اینکه حزب توده از سال ها پیش اعلام نکرده. در این راه گام گذاشته بود). اعلام رسمی مارکسیسم - لنینیسم بمثابة ایدئولوژی و ساختار حزب در پلنوم وسیع چهارم (تیر ماه ۱۳۳۶) صورت گرفت. ماجرای سرنوشته حزب توده ایران و توضیح علل و عوامل این تغییرات، به ویژه موضوع وابستگی از حوصله این بحث خارج است. من در نوشته های دیگر تا حدی به آن پرداخته ام.

ما نیز در حرکت سیاسی خود منتظر فروپاشی دیوار برلین و فروپاشی 'سوسیالیسم واقعا موجود' نماندیم. جنبش ما از اوایل سال ۱۳۶۳ و مدت ها قبل از روی کار آمدن کارباچف و شکل گیری و جا افتادن خط فکری او آغاز گردید و با انتشار 'نامه به رفقا' در پاییز ۱۳۶۳ شکل بیرونی یافت. به همین جهت، روی کار آمدن کورباچف و تحولات بعدی شوروی، فقط اعتماد به نفس مارا دو چندان کرد. اصالت حرکت ما و استقلال اندیشه و عمل ما را نشان داد. قبل از ما نیز خلیل ملکی و یاران او در راه ایجاد یک چپ آزادی خواه، ملی و مستقل کام نهادند. و اگر به دلیلی ناکام ماندند چیزی از اصالت حرکت آن ها نمی کاهد.

لذا فروپاشی نظام سوسیالیسم واقعا موجود به گونه آرمان شهر و بی اعتباری لنینیسم بمثابة 'توضیح المسائل'، معنایش فقط 'پایان نوعی از چپ است نه موجودیت و ضرورت آن'. چپ در هیچ زمان و مکانی شکل و محتوای واحدی نداشت. فقط پس از انقلاب اکتبر و ایجاد کمینترن چنین تلاشی صورت گرفت. تبلیغ عشق ورزی و ستایش از شوروی، حمایت و پیروی از آن بمثابة جوهر انترناسیونالیسم و لنینیسم، همچون ایدئولوژی واحد احزاب ساختار احزاب، از ابداعات این دوره و هدف نیز تامین هژمونی جهانی اتحاد شوروی بود.

چپ ایران در بازسازی و تجدید حیات خود نیازی به ظهور فیلسوف جهانشمول و مرکز غیبی ندارد تا پیامبرگونه راه و چاه حال و آینده های نزدیک و دور را نشان بدهد. چپ ایران رفرا نس های اصیل و پر ارزش خود را دارد.

کار ما از جهانی رجعت به اصل است. در که فکر من احیا اصول و مبانی حزب توده ایران در سال های آغازین آن نهفته است. البته به شرط حذف و مرزبندی با معایش و غنا و اسروزی کردن اصول و مبانی آن، با بهره جویی از نیم قرن تجربه ملی و بین المللی. منظور من، از جمله، تاکید بر استقلال اندیشه و عمل، تعمیق درک مان از مقوله آزادی و دموکراسی و نوآوری های دیگر، برخاسته از الزامات جهان پیرامون و مسائل مشخص جامعه کنونی ایرانست. بحث و شکافتن این نکات و پرداختن به هویت چپ امروزی در ایران، موضوع مقاله بعدی است.

مطلبی که از نظر شما می‌گردد، برخورد انتقادی به یکی از مقالات راه آزادی پیرامون هویت چپ است. با توجه به اینکه بسیاری از نکاتی که مقاله به آنها می‌پردازد به طور مستقیم با بحثی که از این شماره در نشریه پیرامون هویت چپ آغاز خواهد شد در ارتباط است، ما آنرا در چهارچوب دفتر ویژه منتشر می‌کنیم.

مقاله ای در راه آزادی شماره ۴۴، اسفند ماه ۱۳۷۴ به قلم محسن حیدریان چاپ شده که حاوی نکات چشمگیری است؛ از اینرو پرداختن به آن مقاله برای بازشناسی "هویت و نقش چپ" سودمند است. نویسنده مقاله به درستی تأکید می‌کند که کوشش برای "تبیین سیمای فکری سیاسی و اجتماعی چپ دموکرات ایران"، "هنگامی به نتیجه روشن‌نگارانه می‌رسد، که بر پایه پاسخ به نیازهای جامعه کنونی ایران بنا شود"، اما این تنها نیمی از راه است. برای پیمودن نیمه دیگر راه شاید اساسی‌ترین بخش کار به دست دادن تحلیلی روشن و همه‌جانبه از سیمای جامعه است که موضوع و محیط فعالیت این جریان می‌تواند باشد. بدست دادن این تحلیل پروژه‌ای روزنامه‌نگارانه نیست، که یک نفر فقط با گرداندن قلم از عهده آن برآید. زمانی همه بر این اعتقاد بودند، که اشتباه در برخورد به جنبش اسلامی در ایران، ناشی از عدم شناخت و درک از جامعه و نیروهای محرکه آن بود و اکنون برای پرهیز از تکرار این اشتباه باید کار وسیع پژوهشی و کارشناسی کرد. منظور از این تذکر به تعویق انداختن بحث‌های ضرور نیست، بلکه فقط با شناخت عینی و واقع‌بینانه از توش و توان و بضاعت فکری موجود، درست‌ترین کار "عقب‌نشینی" و "آرایش مجدد" نیروست. چرا که در غیر اینصورت شاید دون کیشوت وار به آسیاب‌های بادی حمله ور شویم.

اما موضوع بحث اصلی این مقاله طرح برخی احکام مطلق است که در مقاله نامبرده بالا با آن رویرو می‌شویم. زیرا برای نویسنده این سطور پذیرفتن بسیاری از استنتاجات آن سخت دشوار می‌نماید.

نویسنده مقاله از نخستین تا واپسین سطر این مقاله (و البته مقاله‌های دیگری که در همین مجله نگاشته است) سیلی از ناسزا و ناروا به شیوه ایدئولوژیک اندیشه وارد کرده است؛ او در این کار چنان پیگیری عمل می‌کند که به ورطه خود فراموشی فرو می‌غلظد و از نظر دور می‌دارد که خود نیز پیگیرانه ایدئولوژیک فکر می‌کند. البته برای کسانی که "هوسونی پرولتاریا" همواره ورد زبان‌شان بوده است، تعجبی ندارد که با زبانی آتشین از "کمونیسم روسی" و "چپ استبدادی" و "تئوری‌های کمونیستی" صحبت کنند، این شیوه برخورد انسان را یاد این ضرب‌المثل آلمانی می‌اندازد که می‌گوید: بیرحم‌ترین شکارچی گوزن خودش سابقاً گوزن بوده است.

لحن مقاله و واژه‌هایی که بکار می‌رود بیشتر به فیلم‌های هالیوودی درباره "کشورهای پشت پرده آنتین" می‌ماند و نه به مقاله‌ای که از دیدگاه "چپ" به معضل خودی و خانگی می‌پردازد.

البته اگر سرایای مسئله به لحن و واژه‌گزینی محدود می‌شد کار ساده‌تر بود. اما مسئله عمیق‌تر و پیردامنه‌تر از آنست که بتوان با دعوت نویسنده به رعایت حد اقل ادب و نزاکت سر و ته قضیه را به هم آورد.

نویسنده می‌نویسد: "نظریه‌های مربوط به نقش پرولتاریا و... پایان دوران، نقش سرمایه داری،

بازشناسی هویت

سلطه آمریکا بود، چاره دیگری جز "رواج تفکر ضد امپریالیستی" در پیش پای "چپ"‌ها قرار نداشت. مسئله پیچیده‌تر از آنست که با "همسو" قرار دادن سیاست چپ‌ها با درک اسلامین بتوان تفکر "ضد امپریالیستی" را به قول معروف "زیر ضرب" برد.

ضدیت با لیبرالیسم و آزادیخواهی

اینجا هم باز در به روی مسئله‌ای باز می‌شود و منظور اصلاً روشن نیست. آری "چپ"‌ها با "لیبرالیسم" به مثابه یک جریان تاریخی و اجتماعی فکری و سیاسی بر پایه دلایل معینی ضدیت دارند این ضدیت پدیده تازه‌ای هم نیست، از همان انقلاب فرانسه، هگل و کانت و "ایدئولوژی آلمانی" گرفته تا حال. می‌دانید چرا؟ برای آنکه "لیبرالیسم" را مترادف آزادیخواهی نمی‌دانسته‌اند و هنوز هم نمی‌دانند.

لیبرالیسم تفکر سیاسی دوران رقابت آزاد سرمایه داری است. نمی‌توان در بحث سیاسی حاضر فقط ادعا کرد که لیبرالیسم یعنی آزادیخواهی و فراموش کرد که این آزادی خواهی به عرصه‌های سیاسی و اعتقادی محدود نمی‌شود و عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد و موضوع اصلی آنست. اگر "چپ‌های دموکرات" به "لیبرالیسم" رسیده‌اند، پس ما باید از برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی کاملاً متضادی با برنامه‌های موجود خود پیروی نکنند. مثلاً برای ایران ما، خصوصی کردن صنعت نفت و همه منابع زیرزمینی و غیره و در پیش گرفتن سیاست‌های درهای باز در تجارت خارجی، تقلیل و حذف همه یارانه‌های دولتی، پرده‌ای از این "لیبرالیسم" در سیاست "تعدیل اقتصادی" دولت کنونی نمایش داده می‌شود. آیا این سیاست می‌تواند سیاست چپ دموکرات باشد؟

مصرفی‌نمیدان الگوی زندگی شهری

"چپ"‌ها نه در گذشته، الگوی زندگی شهری را مصرفی می‌دانستند بلکه حال هم باید بر این عقیده باشند و نه تنها این، هر کس که خرده‌ای از عقل سلیم بهره‌مند است به این امر باور دارد و می‌گوید اگر درها به همین پاشنه پچرخند زندگی روستایی هم مصرفی خواهد بود. "کلوب‌رم" که دیگر هیچ‌شک و شبهه‌ای در "دمکرات" بودنش نیست نیز همین عقیده را دارد و تحلیل "مرزهای رشد" آن در این زمینه سال‌ها پیش منتشر شده است. برای کشورهایی نظیر کشور ما که از در صد رشد جمعیت بالایی برخوردار است و مهاجرت روستائیان به شهرها معضل مسکن، اشتغال، ترافیک، محیط زیست، آلودگی هوا... کلاف سردرگمی را ایجاد کرده است که حل آن برای هر دولتی مشکل خواهد بود، آیا درست نیست، با توجه به ترکیب جمعیت، توان و استعداد‌های طبیعی و منطقه‌ای و نیازهای روزافزون داخلی سیاست گسترش کشاورزی در پیش گرفته شود و روستائیان به ماندن در دهات خود ترغیب شوند و کسانی که به

ضرورت لغو مالکیت خصوصی که توسط مارکس فرموله شده، شاید در شرایط قرن نوزدهم قابل بحث بود، اما امروز یک اتوپیا بیش نیست.

بدینسان، نویسنده معتقد است که "نظریه‌هایی" که گویا مارکس "فرموله" کرده است شاید در شرایط قرن نوزدهم "قابل بحث" بود. به دیگر سخن به زعم نویسنده در قرن نوزدهم در شرایط سرمایه داری آن قرن هم این نظریه‌ها کاربردی نمی‌توانستند داشته باشند و در حال حاضر که "یک اتوپیا" بیش نیست و برای نقطه ختام گذاشتن بر بحث می‌افزاید: "نیرومندترین و متشکل‌ترین جنبش‌ها و سازمان‌های کارگری در همه کشورها پیشرفته صنعتی در مبارزات اقتصادی و سیاسی خود و در رادیکال‌ترین حالت نیز چیزی جز زرفرم در جامعه سرمایه داری و برآوردن مطالبات صنفی و دموکراتیک نمی‌خواهند".

البته نویسنده این سطور هیچ مخالفتی با ابراز چنین عقایدی ندارد چون در بالا اشاره کرده‌ام که نویسنده مقاله خود ایدئولوژیک فکر می‌کند، اکنون در پی ردیابی این شیوه تفکر هستیم و می‌کوشیم نشانه‌های آنرا در منظر نگاه خواننده به نمایش بگذاریم. ناگفته نگذارم که انجام بحث محتوایی درباره این ادعای نویسنده را ضرور می‌دانم و آنرا به فرصتی دیگر وامی‌گذارم. اما در اینجا فقط این تذکر را لازم می‌دانم که نویسنده مقاله برای "چپ دموکرات" هدفی سیاسی و اجتماعی که فراتر از چارچوب سرمایه داری برود واقع‌بینانه نمی‌داند و آلترناتیو و تنها انجام اصلاحاتی در این نظام است.

در مقاله نامبرده نویسنده به مقوله‌هایی پرداخته است که گویا "چپ استبدادی" معتقد به آن بوده و علیه برخی دیگر ستیز کرده است. اکنون به یک یک این مقولات می‌پردازیم.

همسویی سیاسی و فرهنگی... با مدافعان فرهنگ اسلامی در رواج تفکر ضد امپریالیستی

البته برای نویسنده این سطور معلوم نیست، این یکی از نکات منفی و یا مثبت تفکر و عملکرد "چپ استبدادی" بوده است. البته اگر "تفکر ضد امپریالیستی" را جزو همان نکات منفی و یا مثبت تفکر عملکرد "چپ استبدادی" به شمار آوریم که گویا باید به دور ریخت، مسئله روشن می‌شود. اصلاً مسئله امپریالیسم شاید با فروپاشی سوسیالیسم هم موضوعیتی نداشته باشد. شاید ضدیت نویسنده، با مطرح ساختن "امپریالیسم" است. به نویسنده می‌شد حق داد، اگر ادعا می‌کرد که "خارجی‌ستیزی" مدافعان فرهنگ اسلامی توسط "چپ استبدادی" به مثابه "تفکر ضد امپریالیست"ی ارائه شده و یا اینکه آن درکی که ما از مبارزه با امپریالیسم داشتیم همان درکی نبود که جریان اسلامی از این مقوله داشت. اما بودند کسانی که می‌گفتند "چپ‌ها" با رواج تفکر ضد امپریالیستی در میان مردم با درکی که از آن داشتند القا ایدئولوژی می‌کنند. برای انقلابی که یکی از اهداف عمده آن گسستن بند‌های اسارت از

و نقش چپ

شهرها مهاجرت کرده اند و در حاشیه شهرها قادر زندگی می کنند صنایع داخلی و بازار کار منظم به جذب این نیروی انسانی نیست و نیروی بالقوه انفجارهای اجتماعی را مترکم می کنند، به بازگشت دعوت شوند و دورنمایی برای آنان گشوده شود. آری شهرنشینی دستاوردی فرهنگی است که شایسته حفظ و شکوفایی است اما آیا شهرهایی نظیر تهران و قاهره و مکزیکو و سانپاولو... را می توان شهر نامید که زندگی در آن ارزشی برای خود باشد. معترضی بودن چنین نوع شهرنشینی نتیجه منطقی ترکیب و ساختار چنین شهرهایی است، منظور نقد فرهنگ شهرنشینی نیست، نشان دادن نیمرخ شهرنشینی در شرایط سرمایه داری است که تا کنون صد ها کتاب، فیلم و نمایش درباره آن منتشر شده است و ما نه فرصت و نه امکان ژرف شدن در آن را داریم.

تقدیس شهادت طلبی

البته "چپ" های استبدادی "در کنار بسیاری دیگر که چپ هم نبوده اند و استبدادی هم فکر نکرده اند، بر سر آرمانهای خود جان باخته اند آنهم نه داوطلبانه و خود خواسته بلکه به دلیل آنکه رژیم های استبدادی حاکم به زبانی جز سرکوب و اعدام صحبت نمیکنند. "چپ" های استبدادی "برای شهید شدن مسابقه نگذاشته اند و تا توانسته اند کوشیده اند از توری که برایشان پهن کرده است بگریزند. شاهدان عینی فراوانند.

اما یک سوال، آیا می توان از کسی انتظار داشت جانش را فدای برقراری آزادی و دموکراسی در ایران بکند یا خیر؟

دفاع از ارزش های مدرن و تجددخواهان

به زعم نویسندگان "چپ" های دمکرات "اکنون از ارزش هایی دفاع می کنند که "مدرن" و "تجدد خواهانه" هستند. نظیر "فردیت، دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، جدایی دین و ایدئولوژی از حکومت، برابری زن و مرد و غیره... که در "تاریخ، ادبیات و زندگی و ارزش های چپ ایران به عنوان سنت حضور نداشته است..."

درباره همین یک پاراگراف مقاله، به قول معروف باید انجیل را از نو نوشت. چون از داستان آفرینش تا روز موعود را در برمی گیرد.

البته مدرن و تجدد خواهانه بودن این ارزش ها جای خود دارد. ولی درباره یکایک آنها می توان نکاتی را یادآور شد.

فردیت: "فردیت" یعنی "اندیویدوالیسم"، "چپ" هایی که "ایدئولوژیک" فکر می کنند و از فلسفه خاصی پیروی می نمایند، می گویند، یک رابطه دیالکتیکی میان فرد و جمع وجود دارد و چون همبستگی در جامعه را انسانی تر می دانند می گویند، منافع و خصایل فردی در جمع و در خدمت جمع است که امکان رشد و شکوفایی می یابد و می کوشند همه امکانات را برای رشد و شکوفایی آن فراهم آورند. فردیت یعنی ارجح شمردن منافع فردی و شخصی بر منافع جمع. در دوران

آغازی سرمایه داری که هنوز فردیت به معنای انگشت گذاشتن و تاکید بر منافع واقعی نوع بشر خواستی انسان دوستانه بود و در نظر داشت انسان را از بند های فنودالیسم رها کند و رشد و شکوفایی فرد را در خدمت مناسبات بورژوازی در حال تکوین قرار دهد. اما در مراحل بعدی رشد سرمایه داری "فردیت" یعنی رقابت و تلاش برای کسب سود و سعادت فردی و برای همین هم "فرد" را در برابر "جمع" قرار می دادند، هنوز هم تبلیغ می کنند که هر کس باید سعادت و آینده خودش را تامین کند ولی در همان حال تاکید می کنند که "فرد" در برابر "جمع" مسئول است، در برابر کارخانه و واحد تولیدی و... هدف آشکارا تثبیت سلطه است نه چیز دیگری.

در دید سنتی "چپ" کم بها دادن به تنوع نیازمندی های فردی، رعایت و احترام به حقوق فرد در برابر جامعه و جمع مشکلات فراوانی را ایجاد کرد که پرداختن به آن از حوصله مقاله خارج است. اما کوشش در رفع این تقیصه رسیدت به "فردیت" نیست. چنانکه گفتیم درباره مقولات باید در چارچوب تاریخی و اجتماعی آن بحث کرد. نمی توان در بحث مقولاتی را که اساسا دارای بار ایدئولوژیک عظیمی هستند وارد کرد و در آخر گفت که منظور فقط معنای لغوی آن بوده است و نه فلسفی و جامعه شناسی ...

دموکراسی، حقوق بشر، جامعه

مدنی: چپ ها تا به حال درک دیگری از دموکراسی داشته اند چون مناسبات روبنایی جامعه را جدا از مناسبات و ساختار اجتماعی - اقتصادی نمی دانستند، ولی این امر به هیچ وجه مانع از آن نشده است که در بسیاری از کشورهایی که اجازه فعالیت داشته اند، برای حفظ، تحکیم و تثبیت و تعمیق دموکراسی بورژوازی مبارزه نکنند. در کشورهایی هم که غیرقانونی و تحت پیگرد بوده اند نیز برای برقراری شرایط دموکراتیک فعالیت کرده اند. اما اگر مسئله ارتباط سوسیالیسم و دموکراسی است و یا اینکه در مواردی مقطعی و استثنایی سیاست احزاب چپ به تثبیت دموکراسی نینجامیده است، بحث کاملا دیگری است که به "فقدان سنت" دموکراتیک در "چپ" ربطی ندارد.

مبارزه حزب توده ایران برای انجام تحولات دموکراتیک در جامعه چیز دیگری جز مبارزه برای برقراری دموکراسی، رعایت حقوق بشر و استقرار جامعه مدنی نبود.

می بینید زیاد مدرن هم نیست، فقط در لباس دیگری ارائه شده است.

جامعه مدنی، دموکراسی، مطالباتی نیست که بتوان فقط با ابزار آن و یا در پی یک حرکت سیاسی بر آن دست یافت، جامعه مدنی ارتباط علی یا رشد ارگانیک جامعه ای دارد که سرمایه داری به آن راه یافته است. منظور آنکه، جامعه مدنی محصول رشد "فکری" و یا "معنوی" در جامعه نیست، بلکه محصول تحولات عظیم مادی است.

جدایی دین و ایدئولوژی از حکومت، هم که با سفسطه و بازی با الفاظ است ویا عدم درک مسائل.

با اضافه کردن ایدئولوژی به یک حکم آشنا و جا افتاده نمی توان کامل کرد. اگر نویسنده توانست ایدئولوژی را از حکومت و قدرت جدا کند، پس نسخه شکستی در جیب دارد، مسئله جدا کردن دستگاه دینی و حزبی از حکومت است، یعنی قوای سه گانه اجرائیه، قضائیه و مقننه، در تصمیم گیری های خود مطیع دستگاه دینی و ارگانهای حزبی نباشند یعنی "شرعی" عمل نکنند، اما نمی توان جلوی وکیل مجلسی را گرفت که در تصویب قوانین بر طبق عقاید وجدانی خود، یعنی مذهب و یا ایدئولوژی خاصی عمل نکند و آزادی عمل وجدانی یعنی رعایت حقوق بشر. قوه قضائیه و اجرائیه هم فقط بر حسب قوانین مصوب و موجود حق عمل و تصمیم گیری دارند نه تفسیر فلان آیت الهه و اسقف اعظم و فتوای مراجع و یا کمیته حزبی.

برابری زن و مرد هم موضوع

دیگری است. البته از زمانی که عده ای از "چپ" ها به مسئله زن از دیدگاه فمینیستی می نگرند به این نتیجه رسیده اند که "برابری زن و مرد" در سنت "چپ" جایی نداشته است. اما "چپ" که بر طبق همان اصل فلسفی شناخته شود اعتقاد داشت یک رابطه علت و معلولی میان پدیده ها هست و نمی توان جای علت را با معلول عوض کرد و همه تحلیل را بنابراین جابجایی قرار داد. یعنی "مردسالاری" معلول مناسبات زیر بنایی است و نمیتوان فقط با "مرد سالاری" مبارزه کرد و مناسبات را دست نخورده گذاشت. البته منکر دست آورد های جنبش زنان، از جمله شاخه فمینیستی آن در عرصه برابری زن و مرد چه در زمینه های قانونی و چه فرهنگی نیستیم، اما نباید فراموش کرد که مترقی ترین قوانین ناظر بر برابری زن و مرد در قانون اساسی اتحاد شوروی مصوبه پس از انقلاب بود که الکساندرا کولوتای در تدوین آن نقش ویژه ای داشت هنوز در پی رد پای ایدئولوژی فکر کردن هستیم.

نویسنده می نویسد: وجوه تمایز "چپ" دمکرات "با "چپ سنتی" شامل همه مقولات می شود، از انسان و سیاست گرفته تا طبقه و ایدئولوژی، اخلاق، انقلاب و سوسیالیسم.

فعلا واژه های اصلی این دگرگونی و تحول را شاید بتوان این چنین خلاصه کرد: به این سه جفت مقوله که پشت سر هم آمده اند توجه کنید:

از اتوبیای و رویا بافایی به زمین خاکی، از ایدئولوژی گراییی به راه حل جوییی، از طبقه گراییی به انسان گراییی.

ما می گوئیم که به طبقه خاصی توجه نداریم و انسان نوعی سیاست ماست. اما چون موضوع سیاست انسانی است که بر زمین خاکی زندگی می کند و وظیفه سیاست راه حل جویی برای حال و آینده آنست و انسانی که موضوع سیاست است، انسانی است که در اجتماع خاصی، جایگاه و نقش ویژه ای دارد، یعنی به طبقه و قشری تعلق دارد، کمی مکث می کنیم و به این نتیجه می رسیم که نویسنده مقاله رویا بافی کرده، به جای ارائه راه حل، با انسان گراییی خود ایدئولوژیک فکر کرده و نمی داند طبقات را پشت کدام پرده پنهان کند.

مسئله ارتباط منافع طبقاتی و منافع عام بشری مطرح نیست. اگر در فرمولبندی بالا به چنین

آیا می توان گفت که چیزی بطور واقعی در چپ ایران تغییر کرده است؟ طرح این پرسش برای خوانندگانی که حتی اندکی با ادبیات چپ ایران در سال های اخیر آشنا هستند شاید بسیار نابجا و چه بسا مضحک بیاید. زیرا مقایسه آنچه که بخش بزرگی از چپ ایران امروز می گوید با نظرات وی در ۱۵ سال گذشته نشان می دهد که این نیرو ها تغییرات چشمگیری را پشت سر گذاشته اند. اما نگاه نگارنده این سطور بیش از آنکه متوجه مضمون این تغییرات باشد، به روش ها و ابزارهای معطوف است که چپ در دست یافتن به مواضع جدید خود از آنها بهره جسته است.

حقیقت اینست که بحث هایی که طی سال های اخیر در میان نیروهای چپ پیرامون هویت خود در جریان است با همه تنوع و گونه گونی آن، در بخش عمده دست کم بر سر یک نکته با یکدیگر همنوایی شکست انگیزی دارند. گرایشی که می توان در شمار فراوانی از نیروهای چپ با اندکی دقت تشخیص داد. همگرایی هایی است که در متدلوزی برخورد با مسائل و ابزار و روش های شناخت و دست یابی به یک پروژه سیاسی به چشم می خورد، یعنی در پی حوادث تکان دهنده دهه هشتاد، بازاندیشی و نگرش انتقادی چپ به گذشته و اندیشه های فلسفی و سیاسی خود، کم و بیش، با همان ابزار و روش هایی صورت گرفته است که در گذشته های دور نیز برای پی ریزی سیاستی دیگر بکار بسته می شدند. دو پرسشی که بطور طبیعی در این جا به میان می آیند به علت و اهمیت و پی آمد این موضوع یعنی روش شناخت و ابزار تجزیه و تحلیل برمی گردند. هدف نوشته حاضر پرداخت به اهمیت متدلوزی و ابزار تحلیل و چند و چون دست یابی به سمتگیری فلسفی و یا برنامه سیاسی نیست، اما ناگفته پیداست در حوزه اندیشه و شناخت فرد، جماعات انسانی و جامعه، روش و چند و چونی فقط خصلت ابزاری ندارند و در نتیجه کار و نوع نگاه و ذهنیت و دید افراد و گروه ها اثرات جدی برجا می گذارند.

هدف بحث جاری بیشتر طرح این پدیده و نشانه های بارز آن و نیز پرسش هایی چند پیرامون این بحث در میان شمارگی از گرایش های چپ و برخوردی انتقادی با این مسئله است.

چپ مصرف کننده اندیشه

در تغییرات و دگرگونی هایی که چپ ایران در ۱۰ سال گذشته شاهد آن بوده است، دو سمتگیری اساسی بیشتر برجسته می نمایند. یعنی اگر نیروهایی که کمتر دستخوش تغییرات شده اند را کنار بگذاریم (حزب توده ایران، حزب کمونیست کارگری) دو هویت در چپ با همه تنوعی که در هر شاخه آن به چشم می خورد، به تدریج شکل گرفته اند: نخست گرایشی که با شکست تاریخی اردوگاه سوسیالیسم و اندیشه مارکسیستی - لنینیستی نوع شوروی به سوی رقیب تاریخی او یعنی سوسیال دموکراسی متمایل شده است و در حقیقت با رونویسی عجولانه برنامه های این گرایش، اندیشه های فلسفی و سیاسی 'جدید' خود را پی ریخته است و تا حدودی هم این روند را تمام شده تلقی می کند. در این چهارچوب مفاهیم، کلمات و عناصر فکری به روشنی به غایت گرفته شده اند و در ادبیات این گرایش با همان قاطعیتی که در گذشته درباره سوسیالیسم واقعا موجود، راه رشد غیرسرمایه داری، مبارزه ضد امپریالیستی، آرایش نیرو های اجتماعی، انترناسیونالیسم پرولتری، گذار از دوره های تاریخی به بحث می پرداخت، امروز درباره مدرنیته، دموکراسی، ضرورت اصلاح (و نه تغییر) جامعه سرمایه داری، نفی انقلاب، بعد ملی نیرو های چپ سخن به میان آورده می شود.

گرایش دوم که نیروهای رادیکالتر جامعه را دربرمی گیرد، با کنار گذاشتن و حک و اصلاح بی سر و صدای مفاهیم گذشته و نیز نزدیک شدن به مواضع برخی نیرو های چپ آمریکای لاتین به مجموعه نظراتی دست یافته اند که تناقض های بسیار اساسی را با خود همراه دارد. برای مثال این نیروها از یکسو از انتخابات، حکومت پارلمانی، آزادی احزاب و... دفاع می کنند و همزمان می خواهند از طریق پیروزی شدن در انتخابات یا انقلاب گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را عملی کنند.

با نگاهی به متدلوزی و ابزار شناخت هر دو گرایش عمده می توان دریافت که چپ ایران دست کم در بخش سازمان یافته خود هنوز چون گذشته مصرف کننده و موتاژگر اندیشه و برنامه سیاسی است و نتوانسته است بر ضعف اصلی خود که همانا دستیابی به خطوط فکری ناشی از خوداندیشی و شناخت مستقل (بی شک با بهره جویی از فرهنگ و دانش چپ در خارج از مرز های ملی) است، فائق آید. هنوز هم چپ ایران برنامه سوسیال دموکراسی سوئد یا آلمان و یا حزب کارگران برزیل

یا ساندنیست های نیکاراگوئه یا فلان حزب کمونیست را الگو قرار می دهد و با تبلی فکری مثال زدنی خود، یافته ها و اندیشه های دیگران را با مهارتی که در 'انطباق' با شرایط ایران دارد، به برنامه خودی تبدیل می سازد و به ستایشگر آن تبدیل می شود.

دروپایی موانع تاریخی

شاید با بضاعت روشنفکری و نیروی انسانی چپ انتظار بیش از اینهم کمی عبث به نظر آید. اما وقتی ما از یکسو شاهد درگیری های نظری و تئوریک میان روشنفکران چپ غربی و برخی کشور های دیگر و تلاش آنها برای دست یابی به چهارچوب ها و عرصه های جدید فلسفی و سیاسی برای پاسخگویی به سئوالات مهمی که امروز در برابر جامعه بشری و به ویژه نیروهایی که دعوی تغییر آنرا در سر می پروراند، هستیم

چه چیزی در چپ ایرا

و از سوی دیگر آسان جویی و فقر اندیشه در چپ ایران و ناتوانیش در تولید نظری را می بینیم، نمی توانیم از کنار پرسش هایی که به علت های واقعی این پدیده برمی گردند بگذریم، به ویژه آنکه دوران پرجوشی که چپ می توانست در جستجوی عیب های تاریخی و فلج کننده خود باشد، طی شده اند و ادبیات این نیرو ها و افراد کمتر به موضوعاتی می پردازند که شش هفت سال پیش به طور گسترده در مطبوعات آنها به چشم می خورد و سمتگیری های اصلی تا حدودی 'نهادی' شده اند.

به نظر می رسد ضعف های اساسی چپ ایران در وهله نخست همان ضعف هایی باشند که دنیای سیاست در ایران را کم توان و بی رمق می کنند. ۹۰ سال پس از انقلاب مشروطیت، سیاست در ایران هیچگاه جایگاه واقعی خود را در جامعه مدنی دموکراتیک نیافته است. ما سیاست حرفه ای به معنای غربی کلمه نداشته ایم و به طریق اولی سیاستمدار حرفه ای هم نداریم. یعنی کادرهای سیاسی در ایران، معمار سیاست و اندیشه پرداز سیاسی در چهارچوب احزاب و در سطح ملی و در جریان عمل اجتماعی تربیت نشده اند و رشد نکرده اند.

نکته بعدی به شکاف تاریخی میان اندیشه و عمل در حوزه سیاست در کشور برمی گردد. چپ و دیگر نیرو های سیاسی کمتر فرصت یافته اند برنامه سیاسی خود را به آزمون و داوری عمل اجتماعی و شهروندان جامعه و مخاطبین خود بگذارند. اگر برخی دوستان چپ یک روستای صد نفری را هم در ایران اداره کرده بودند، شاید می توانستند بفهمند برنامه ها و حرف های آنها چقدر عملی و عینی است.

مسئله دیگری که شاید بیشتر به چپ برگردد، رابطه، پیوستگی یا همبستگی میان اندیشه فلسفی، پروسه شکل گیری شناخت و پروژه سیاسی و عمل مشخص (تاکتیک ها) است. در متدلوزی و شیوه کار چپ ایران این مقوله ها به طور بسیار گسسته و مصنوعی در ارتباط با هم اند و از آنجا که اندیشه چپ از همان ابتدا از بیرون به جامعه ما راه یافته است، ما به نوعی فرهنگ موتاژ و واردات را چنان درونی کرده ایم که به جزئی از فرهنگ عمومی و خلق و خوی سیاسی ما تبدیل شده است.

در کنار این فقر عینی، ضعف های تاریخی عمومی، ناتوانی های ساختاری و بضاعت ناچیز انسانی، رقهارها و عادت های سنتی چپ خود موانع دست و پا گیر دیگری هستند که رشد فکری چپ را بشدت کند می کنند. نیروهای چپ با وسواس مثال زدنی 'مرزبندی' با دیگر بخش های چپ را عنصر جدایی ناپذیر هویت خود می دانند. این روانشناسی هر نوع دیالوگ به طور واقعی را میان نیروهای چپ غیر ممکن ساخته است. در تمام سال های اخیر، ما شاهد چه میزان دیالوگ واقعی میان نیرو های چپ، حتی آنان که بهم نزدیکند بوده ایم؟ چه نیرو هایی حاضرند بدون چهارچوب بسته و مفاهیم و مثنی های 'نهادی' شده پای یک گفتگو و تبادل نظر دموکراتیک بروند و مسائلی را که هزاران اندیشمند در اینجا و آنجا بر سر آنها چانه می زنند و جدل می کنند و برای آنها میلیونها صفحه کاغذ سیاه می کنند، را مورد بحث قرار دهند؟

همه گرایش های موجود در نیروهای جبهه خودی و غیرخودی گسترش دهد. برای مثال نگاه ستایش کرانه به یک طیف مانند سوسیال دمکراسی، ندیدن شرایط تاریخی رشد آن و ناتوانی های کنونی آن برای ارائه یک پروژه سیاسی نو و متفاوت در غرب و شکست های چشم گیر او در آمریکای لاتین ما را به همان بیراهه ای هدایت می کند که در گذشته به سرکشتگی و کمراهی ما منجر شد (اینبار شاید فقط سرها بر زمین نیفتند).

در شرایط امروز ایران، ما چگونه باید از طریق ارزش های جهانشمول به مسائل مشخص جامعه خودمان بپردازیم؟ اگر مسئله بیش از آنکه به صورت انطباق تئوری با شرایط مشخص طرح باشد به صورت شناخت مشخص و ارتباط آن با تئوری ها و ارزش ها در میان باشد، چه تا چه اندازه آمادگی و توانایی وارد شدن به چنین زمینه کاری دارد؟ رابطه چپ با مقولاتی که در گذشته برایش به ظاهر کمتر مشکل آفرین بوده اند از جمله مسائل حل نشدنی در برابر ما هستند. فمینیسم و رابطه زن و مرد در جامعه، رابطه با مذهب، اخلاق، مسئله محیط زیست، رشد و گسترش سرسام آور تکنولوژی جدید و رابطه آن با روحیات بشری و روانشناسی جامعه های امروزی، نقش و جایگاه آموزش و رابطه آن با فرصت های نابرابری که برای شهروندان وجود دارد، مسئله رسانه های جمعی و جهانی شدن فرهنگ و رابطه فرهنگ های بومی و ملی با این پدیده و... باید در نگاه جدید چپ بار دیگر تعریف شوند. پاسخ به همه این سئوالات نه در توان چپ ایران است و نه نیرویی را در دیگر کشور های جهان می توان یافت که راه حل های آماده در جیب داشته باشد. اما این ضعف ها نباید سبب شوند که به جای اینکه با شجاعت فکری و اخلاقی به سراغ این مسائل برویم، چون گذشته راه رو نویسی، تقلید و مونتاژ، نگاه خود باخته به دیگران دوختن را پیشه کنیم و مدعی این شویم که گویا چیزی هایی در اساس تغییر کرده اند.

چپ اگر علت وجودی خود را گرایش به تغییر و اصلاح می داند، باید به ناکزیر به آینده دور تر نظر داشته باشد. کاهش برد فکری و عملی چپ و محدود شدن آن به شماری از خواست های اقتصادی و سیاسی کوتاه مدت، جامعه را از نیرویی که با پویایی خود به موتور تحولات اجتماعی تبدیل شود محروم می کند.

چپ باید بتواند به طبیعی ترین بستر زایش و پویای اندیشه های مربوط به تحول جامعه در سمت اصلاح، انسانی، عقلانی و عادلانه شدن تبدیل گردد. جامعه بشری به چنین نیرویی برای پی ریزی یک فردای بهتر نیاز دارد. خصلت اصلی اندیشه چپ علیرغم همه اشتباهات گاه مهلک، باور به امکان دگرگونی اجتماعی و مردمی و تلاش در این راستا است.

به نظر من، در چپ ایران اعتماد به نفس اغراق آمیز و غرور سنتی و اعتقاد به صحت بی چون و چرای اندیشه و برنامه آن به خاطر ضعف ها و ناتوانی های پیش گفته نه تنها کاهش نیافته است که برجستگی بیشتری هم دارد. همه این پدیده ها بر بستر واقعیتی عمل می کنند که به کارکرد درونی یک سازمان اجتماعی (مانند حزب سیاسی) و خصلت های محافظه کارانه آن بازمی گردند. حزب سیاسی به عنوان یک سازمان اجتماعی دارای یک فونکسیون 'حفظ' خود است که در مثال گروه های کوچک چپ ایران با خرده فرهنگ قبیله ای و بانندی جامعه عقب مانده در هم می آمیزد. به عبارت دیگر مشکل هویتی گروه های چپ ایران گاه بیش از آنکه ریشه در مسائل فلسفی، اندیشه سیاسی و عملکرد اجتماعی داشته باشند، ناشی از منافع، روابط، خرده فرهنگ ها و دلبستگی هایی است که در مسیر تاریخ مشترک درون هر سازمان بوجود آمده است.

تغییر نگرده است؟

س. نورسته

چپ بی آرمان

مشکل اساسی چپ در حال حاضر که دست بر قضا به ایران هم محدود نمی شود، فقدان فلسفه اجتماعی و سیاسی است که بتواند اساسی ترین پرسش های مربوط به تحول جوامع در آستانه قرن جدید را حتی به طور نسبی توضیح دهد. به قولی، زمانی مارکس فکر می کرد که کار فلاسفه نه فقط تفسیر جهان بلکه تغییر آنهم هست. امروز ما به تفسیر مجدد جهان، زندگی بشری، سمت و چند و چون آن نیاز داریم. بدون این تفسیر، چپ چه اصالت و چه دورنمایی برای خود می توان تصور کند؟

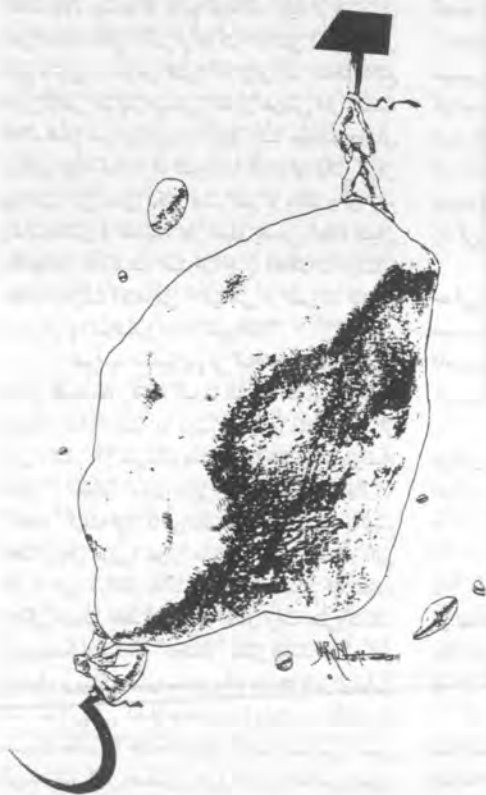
پاسخ هایی که امروز چپ ایران برای پرسش های بی شماری که در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی طرح اند ارائه می کند ابهامات فراوانی به همراه دارد. این ابهامات حوزه های اساسی زندگی یک نیروی سیاسی را در برمی گیرند. یک نمونه از این برخورد های سئوال انگیز مسئله نفی حزب ایدئولوژیک است که در بسیاری از نوشته ها با حزب بدون ایدئولوژی، یکی گرفته می شود. چگونه می توان حزبی که دعوی تغییر در جامعه در سمت اصلاح و بهبود آنرا دارد، خود را بدون ایدئولوژی بداند؟

نمونه دیگر یکی گرفتن عدم تعلق انحصاری به یک طبقه یا قشر اجتماعی با حزب ماورای طبقات است. چپ در همه دنیا مخاطبان معینی دارد و توهم اینکه گویا باید همه طبقات و اقشار اجتماعی از سوی حزب به خاطر موضع انسانی او یکسان گرفته شوند، چه پی آمد های واقعی بر برنامه و سیاست های حزب چپ دارد؟

برنامه اقتصادی چپ یکی دیگر از ابهامات کلیدی اندیشه کنونی وی را تشکیل می دهد. در برابر گرایش تکنوکراتیکی که اینک در اقتصاد و همه شئون جامعه و حیات بشری را می خواهد با کارآیی و عدد، داده های کمی و سودآوری و رشد توضیح دهد و پشت آن موضع بکشد، چه راه حل دیگری وجود دارد؟ چه رابطه ای میان الزامات اقتصادی، کارآیی و سودآوری و مفهوم، سمت و معنای زندگی انسانی وجود دارد؟ بحرانی که اینک تمدن بشری در سطوح مختلف با آن مواجه است چه دورنمایی خواهد داشت؟ رابطه با اقلیت ها و رعایت حقوق آنها، ضعف های اساسی دمکراسی های غربی، رابطه کشورها، مسائل عمومی بشری، رابطه شمال و جنوب را چپ چگونه می بیند و راه حل های او از چه اصالتی برخوردارند؟

آرمان گرایی در فلسفه و اندیشه چپ همواره جایگاه برجسته ای داشته است. آیا امروز به صرف شکست اتویی های گذشته، باید داشتن هر نوع آرمان، هر نوع ایدئال بشری را یکجا مردود دانست؟ آیا بخشی از بحران کنونی جوامع بشری به نگاه بیش از حد عادی و روزمره به مسائل و فقدان هر اشتیاق و شیفتگی برای تغییر اوضاع نیست؟

چپ برای دست یافتن به اندیشه ای ژرفتر و پروژه های سیاسی جدی تر و نوسازی خود به ناچار باید از یکسو برخورد انتقادی خود را به



موضوعی اشاره می شد جای شبهه ای باقی نمی ماند.

از آشتی ناپذیری انقلابی به اتحاد جویی و اصلاح طلبی

باز هم شکل لاینحل، نمی دانم چرا نویسنده مقاله نمی تواند در برابر شرایط حاکم، در برابر ارتجاع سیاه، در برابر ظلم و بی عدالتی آشتی ناپذیر باشد و در همان حال با هم راهان و هم رزمان اتحادجو باشد و در کنار آنان در جهت اصلاحات مبارزه کند. البته حدس می زنم که نویسنده به صورتی انقلابی با "چپ استبدادی" آشتی ناپذیر است، به جز آن با همه جویای اتحاد و طالب چیز دیگری نیست جز برخی اصلاحات.

"از حزب سالاری به مردم سالاری"، "از تجرید گرایی به رئالیسم"

این دو جفت هم نمونه خوبی برای نشان دادن عمق درک و وسعت دید نویسنده است. البته در ادبیات سیاسی سال های اخیر واژه هایی که نقش چماق ایدئولوژیک را بازی می کنند، فراوانند. مثلاً جامعه مدنی، مردم سالاری، چند گرایی، رفاه اجتماعی. کفتم نقش چماق را بازی می کنند، چون هدف فقط کوفتن بر سر حریف است، اینکه این واژه ها دارای کدام مفاهیم تاریخی و اجتماعی هستند توجه کسی را جلب نمی کند. البته نویسنده این سطور دارای تحصیلات آکادمیک در علوم سیاسی نیست، اما چنانکه به گوشش رسیده، مردم سالاری، اگر برخوردی تجریدی به آن نداشته باشیم، در شکل بورژوازی آن حکومت احزاب است، وجود و تعدد و کثرت احزاب بیانگر و وسیله اعمال اراده و نظر مردمی است که تنوع و تضاد منافع دارند. می گویند، تا حال بهتری برای مردم سالاری جز از راه حزب سالاری نیست. "از اراده گرایی به قانون گرایی": این هم یکی از شاخص های تحول فکری "چپ های دمکرات" است، البته بنای آنرا ندارم که چون گذشته بنویسم، "ما به قوانین احترام می گذاریم که با منافع توده ها سازگار باشد" و الخ. نیازی به اطاله کلام نیست، از قدیم گفته اند، باید از هر چیزی کمی داشته باشی، اگر اراده گرا نباشی نمی توانی هیچ قانونی را عوض کنی، اگر برای ابد الدهر تابع قانون باشی هم چپ نیستی، قانون خویشی اش آنست که امکان عوض شدن را دارد. اما موضوع جای دیگری نهفته است، که اشاره به آن برای فکر کردن پیرامون این تحول فکری مثر تر باشد و آن لزوم رعایت قانون و حقانیت نظر است یعنی رابطه میان حقانیت و قانونیت. سنوال: چپ دمکرات درباره حقانیت حرکت اجتماعی - سیاسی در صورت قانونی بودن آن چه موضعی اتخاذ می کند؟

غرب ستیزی و تجدد خواهی: ذهن شسته و رفته شما نمی دانم چرا دوست نویسنده ما را عمداً در برابر مسائل غامضی قرار می دهد. "از سرمایه ستیزی به پیشرفت و رفاه طلبی". نگفتم! دوست عزیز چرا غرب را هم معنا با "تجدد" گرفته ای؟ کافی نیست که اروپایی ها (آنهم فقط اروپای غربی) خود را مهد تمدن می دانند و این فکر را می خواهند به ابنا بشر القا کنند که شیوه زندگی انسانی فقط آنست که آنان ارائه می کنند. "چپ دمکرات!" آیا "تجدد" نمی تواند بر اساس فرهنگ و ویژگی های سنتی یک جامعه غیر اروپایی که رشد تاریخی کاملاً متفاوتی را پشت سر نگذاشته صورت بگیرد؟ همه ادبیات "جهان سوم" می گویند، آری این امکان وجود دارد و امکانی است دلپذیر. اگر شما میگوئید خیر: من می گویم شما

که هنوز مارکسیستی فکر می کنید و "تئوری" ها و "نظریه" های کمونیستی درباره صورت بندی ها و غیره هنوز در ته رسوایی دارید! می بینید که مسائل به سادگی چرخش قلم و ردیف کردن جفت هایی برای تنظیم قافیه نیست. همین ما "جهان سوم" های "چپ" و "استبدادی" اندیش به خوبی می دانیم که برای رسیدن به پیشرفت و نیل به رفاه چاره ای جز ستیز با سرمایه داری نداریم. اینجا هم که "چپ دمکرات" نویسنده مقاله از "سرمایه ستیزی به پیشرفت و رفاه طلبی" متحول شود، نیازی به ارائه آمار درباره آنکه چند در صد مردم جهان تحت پوشش سرمایه داری قرار دارند، و چند در صد در کدام مناطق از جهان از مواهب آن بهره مند می گردند نیست. البته همین "کلوب رم" هم عقیده دارد، اگر همه کشور های موجود جهان بخواهند همان رشد کلاسیک سرمایه داری را که در اروپای غربی دیده ایم از سر بگزارند، کره خاکی یعنی محیط زیست ما سخته خواهد کرد. تمام!

این رشته هنوز سر دراز دارد. "از جدایی خواهی به وحدت ملی"، "جیی" که طرفدار حقوق ملت ها بوده اکنون مبلغ "وحدت ملی" شده است بدون آنکه بگوید ملت و وحدت ملی ارزش های ازلی و ابدی ثابت و ماندگاری نیستند. این تحول "چپ دمکرات" تحول سوسیال دمکراتیک هم نیست، زیرا سوسیال دمکرات هایی که در دام راست نیافتاده اند و از حربه ملی گرایی آنان واهمه ندارند می گویند، مردم در هر کدام طرف مرز بهتر زندگی کنند و وطنشان هم همانجاست. یعنی مردمی که خواهان زندگی کردن هستند و رویابافی نمی کنند، طرفدار رئالیسم هستند، یعنی چرتکه می اندازند، اگر در وطنشان به شان خویش نگذشت، برای کسب حقوقشان قیام می کنند و یا نه کوچ و مهاجرت.

به جغرافیای سیاسی همین اروپای قرن بیستم نگاه کنید، چه تغییرات بزرگی اتفاق افتاده است. در مواقعی "جدایی خواهی قومی" به نفع خلق مشخصی است و در مواردی حفظ وحدت ملی. مهم این نیست که ما بعنوان "چپ دمکرات" یا "استبدادی" خواهان "وحدت ملی" باشیم یا "جدایی اقوام"، مهم منافع عینی خلق هاست که باید در راستای تأمین آن کوشید. ما عاشق فرمولبندی ها نیستیم. درست است که باید برای حفظ تمامیت ارضی کشور مبارزه کرد ولی به موازات آن نباید فراموش کرد که آیا مردم در چارچوب این واحد جغرافیایی - سیاسی زندگی خوشبختی را دارند یا خیر؟

اما اگر نویسنده این منظور را داشته که جدایی خواهی با شورش و خوریزی همراه شود و مسبب بروز مصائبی برای خلق هاست، باید گفت تأمین و تضمین "وحدت ملی" هم گاهی بدون خوریزی ممکن نمی شود.

در مقاله نامبرده می توان موارد متعدد دیگری از این نوع را بر شمرد که نویسنده از افراط به تفریط افتاده است.

نویسنده در ادامه مقاله می نویسد: "چپ دمکرات بخاطر نگرش پیگیر انسان سالارانه و انگیزه اش در تعمیم حقوق بشر... در برابر بی عدالتی های اجتماعی و شکاف طبقاتی... نمی تواند بی طرف باشد" و "حساسیت جدی در برابر شکاف طبقاتی جامعه دارد".

البته چون نویسنده در ادامه مقاله یادآور شده است که "مرگ و زندگی" موضوع سیاست نیست، جای شگفتی باقی نمی ماند که در برابر شکاف طبقاتی جامعه "حساس" باشد. این به آن می

ماند که کسی بگوید سفیدی هاست مرا عصبانی می کند.

شکاف طبقاتی جامعه مسئله ای "حساسی" نیست که اگر چنین بود به قول نویسنده چون مرگ و زندگی نمی توانست موضوع سیاست باشد. شکاف طبقاتی واقعیتی عینی است، مشخصه جامعه ای است مبتنی بر طبقات. حد اقل در درسامه های حزبی چنین آمده است.

مسئله مرکزی "چپ" (از جمله "چپ دمکرات") اینست که آیا باید تا ابد شکاف طبقاتی مشخصه جامعه انسانی باشد یا خیر، می توان روابط میان این گروه از حیوانات اندیشمند را به گونه ای سامان داد که زندگی عادلانه ای میان آنان ممکن گردد؟

نویسنده مقاله که سیاست را موضوعی "حساسی" نمی داند بدون تردید اذعان دارد که سیاست یک چیز و عملکرد بنیاد خیریه چیز دیگری است. مسئله اینست که چگونه می خواهید شکاف طبقاتی را پر کنید. برای کدام طرف شکاف دل می سوزانید؟ و قدرت را برای از بین بردن این شکاف در کجا گرد می آورید؟

اگر نویسنده نوشته بود که بر خلاف نظر "چپ های انقلابی" دیگر بر این عقیده نیست که مبارزه طبقاتی موتور حرکت تاریخ به پیش و منشا تحولات اجتماعی است مسئله برای خواننده ساده تر می شد.

آری تا زمانی که تعلق به طبقات گوناگون اجتماعی "مرگ و زندگی انسان" را تعیین می کند، "مرگ و زندگی" نه تنها موضوع سیاست خواهد بود بلکه چه موضوعی مرکزی تر از آن برای سیاست.

پایان سخن

نویسنده در جایی نوشته بود که می خواهد از رویابافی پرهیزد و به جای تجرید به رئالیسم بپردازد ولی در ادامه مقاله نوشته است: "فلسفه وجودی چپ دمکرات در آفرینش شرایط و زمینه هایی است که همه انسان ها بتوانند از هر گونه قید و بند سیاسی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی، جنسی، ملی، نژادی آزاد باشند".

اگر فراموش نکرده باشیم که نویسنده یادآور شده بود که رادیکال ترین خواست جنبش های موجود در فرم در سرمایه داری موجود است، طریقه برقراری چنین شرایط بی قید و بندی برای ما پنهان میماند، فقط اینقدر که این رئالیسم یا بقول نویسنده "اوپتیسمی" خالص! پرهیز از ایدئولوژیک فکر کردن و قباحات آن مطرح نیست، برای نویسنده مسئله ایدئولوژی خاصی است که در یک ردیف "دیدگاه های خشک مذهبی، مارکسیستی، ناسیونالیستی و قومی" و غیره آورده است.

نویسنده نوشته است که از "یقین گرایی به پرسش گرایی" متحول شده است. در عرصه سیاست، هم "یقین گرایی" و هم "پرسش گرایی" (واژه سازی نویسنده مقاله) مراحل مختلفی هستند که نمی توان آنها را در برابر هم قرار داد. آری در مرحله تدوین یک سیاست باید دیدی نقادانه داشت ولی در مرحله تبلیغ و ترویج آن در میان مردم باید به درستی آن ایمان داشت و گرنه نتیجه ای به دست نخواهد آمد.

نویسنده این طور نه خود را طرفدار "چپ استبدادی" می داند که مجبور شده است در این مقاله به برخی مسائل پاسخ گوید و نه مقاله نویسنده نامبرده را معرف "چپ دمکرات" که این پاسخ دلیلی بر معاندت با این جریان تلقی گردد. این چند سطر کوششی بود برای پاشیدن نور میسر برای روشن تر دین تر و خشک، تا با هم سوزانده نشوند. □

سرخوردگی جوانان از دو شکست تلخ بزرگ

کتاب اسلام گرایی و مرگ دومین کتاب از مجموعه سه اثری است که فرهاد خسرو خاور جامعه شناس ایران مدرسه عالی مطالعات اجتماعی پاریس درباره انقلاب ایران به رشته تحلیل درآورده است. اولین کتاب وی در این مجموعه بنام اتوبی قربانی شده ۳ سال پیش منتشر شد. اسلام گرایی و مرگ در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسیده است. آخرین کتاب او درباره انقلاب ایران به زودی در پاریس منتشر خواهد شد.

اسلام گرایی و مرگ به مرگ دوستی هزاران ایرانی بویژه جوانان بسیجی می پردازد که در سال های پس از انقلاب و از جمله دوره مرکبار جنگ ایران و عراق جان خود را بر سر پیمان با رهبران انقلاب ایران گذاشتند و شفته وار مرگ را پذیرا شدند. از این پدیده در سال های ۸۰ در رابطه با ایران بسیار صحبت شد و هم اکنون نیز گسترش عملیات انتحاری حزب الله در فلسطین و اسرائیل و یا کشور های دیگر مسئله را بر سر زبانها انداخته است.

در ادبیات سیاسی به زبان فارسی و یا زبان های خارجی با پدیده فوق بیشتر از زاویه مذهبی یا سیاسی برخورد شده است. داده های تاریخی و جایگاه فرهنگ شهادت طلبی و شهید پرستی در مجموعه باور ها و اعتقادات مذهبی و فرهنگی جامعه ما ملاط اصلی تحلیل هایی را تشکیل می دهند که هیچگاه نخواستند اند از ابعاد دیگر به سراغ این مساله بروند. در نتیجه فرهنگ شیعه و امام حسینی و فئاتیسم مذهبی مهمترین دلایل گرایش به مرگ و شهادت در میان جوانان قلمداد شده است.

ویژگی اصلی کتاب فرهاد خسرو خاور پرداختن به مساله شهادت انقلابی در ایران بعد از ۱۳۵۷ از نگاه جامعه شناسی است. اسلام گرایی و مرگ از طریق تحلیل عوامل ذهنی انگاره ها و انگیزه های جوانان بسیجی و زمینه اجتماعی این روانشناسی و ذهنیت به پدیده شهادت در این دوره تاریخی بصورت یک 'عمل اجتماعی' می نگرد.

ماده خام کتاب را مصاحبه های نویسنده با جوانان بسیجی و نیز تحلیل نوشته های آنها (وصیت نامه) تشکیل می دهد. اهمیت کتاب در حقیقت پرداختن به موضوعی است که کمتر پژوهشگر علوم اجتماعی توانسته است از طریق میدانی با این وسعت و از ابعاد گوناگون جامعه شناسی، فلسفی، و سیاسی مورد بررسی قرار دهد. فرهاد خسرو خاور با تکیه بر داده ها و مشاهدات خود می کوشد که هزاران جوانی که داوطلبانه و مشتاقانه بروی میدان های مین رفتند و تکه تکه شدند همان

شهادت سنتی نیستند که ما می شناختیم و شریعتی هم آنها را قلب تاریخ می دانست. از نظر نویسنده مرگ این جوانان را باید در سایه درک ذهنیت و روانشناسی آنها و بحران هویتی نسل جوان ایران و انگیزه های آنها برای پیوستن به جنبش اسلامی و بالاخره رابطه آنها با انقلاب و رهبری فرهمند آن یعنی شخص آیت الله خمینی مورد توجه قرار داد. رادیکالیسم و تقدیس مرگ در این برهه ویژه و کوتاه تاریخی به بخشی از هویت چند پارچه و شکل نکرته جوانان محلات مردمی تبدیل می شود که از انقلاب انتظاری جز بریایی یک جامعه عادلانه و مدرن با روی آوردن به ارزش های بومی و مذهبی و نیز از طریق مشارکت همه مردم نداشتند. کتاب، عشق به مرگ در میان این جوانان را بازتاب شکست این افکار ناشدنی و بر باد رفتن آرمان های انقلاب می داند. از این جنبه مرگ این جوانان بیشتر به نوعی خودکشی سیاسی می ماند تا شهادت در شکل سنتی آن و به همین خاطر هم چنین مرگی پیش از آنکه پشواک فرهنگ سنتی و شهادت نوع امام حسینی فئاتیک باشد، پدیده جامعه مدرن و بحران مربوط به آن باید به حساب آید

انقلاب ایران واکنش به این رشد ناموزون و هجوم بی در و پیکر ارزش های غربی و جامعه مصرفی بود. با افتادن سکان انقلاب بدست نیرو های مذهبی، در میان بخش بزرگی از جوانان محلات مردمی این باور شکل گرفت که انقلاب اسلامی ما را بسوی جامعه ای آرمانی سوق می دهد. اما سالهای پس از انقلاب نشان دادند که آرمان شهر اسلامی سرابی بیش نیست و شعار های اصلی انقلاب توهم هایی بودند که در سایه واقعیت های تلخ با شتاب رنگ باختند. از هم پاشیدن اتحاد مردم، روی گردانی بخش های بزرگی از مردم از انقلاب و مقاومت نیرو های سیاسی در برابر انحصار طلبی روحانیت نشانه های زودرس این دورنمای نومید کننده بودند.

فرهاد خسرو خاور، مرگ دوستی بخشی از جوانان را سرخوردگی عمیق آنها از این دو شکست تلخ بزرگ و نیز احساس گناه دائمی نسبت به نقش و عمل اجتماعی خود می داند. نویسنده در تلاش برای توضیح جامعه شناسانه خود از پدیده مورد بحث البته از زمینه های فرهنگی و مذهبی مساعدی که به شکل گیری چنین روانشناسی کمک می کند، غافل نیست و رابطه سازمند آنها را از نظر دور نمی دارد.

نکته جالب دیگر در بررسی جامعه شناسانه رفتار جوانان بسیجی در این دوره رابطه متحول شده آنها یا خانواده، با نهاد سیاسی، با مذهب غربی و سیاسی شده و سیاست مذهبی شده است. نویسنده به رابطه و کش متقابل میان جوانان و ذهنیت آنها و نیز نهاد سیاسی برآمده از انقلاب و اصلی ترین نهاد آن یعنی رهبری فرهمند آیت الله خمینی توجه فراوانی مبذول کرده است و نشان داده است که چگونه همزمان رهبران بخش مهمی از مشروعیت خود را بر پایه ایثار و فداکاری بی دریغ جوانان بسیجی استوار کرده بودند.

کتاب نشان می دهد که در ایران دهه های گذشته با نفوذ تجدد و رشد جامعه مدنی و نیز با خشونتگی که از جانب نهاد سیاسی اعمال شده بود. مذهب و سیاست راه خود را جدا کرده بودند. مرگ گویی اینبار به دستاویزی برای پیوند این دو تبدیل شد. پیوندی که در دنیای جدید ناممکن بود و جوانان می خواستند این ناممکن را از طریق فدا کردن جان خود ممکن سازند.

(۱) متن خلاصه و اصلاح شده مصاحبه خانم ایران زندیه از رادیو بین المللی فرانسه با سعید پیوندی



بحران هویتی و آرمان های بر باد رفته

زمینه اجتماعی تقدیس مرگ در میان بخشی از جوانان در حقیقت ریشه در بحران هویتی جامعه ایران سال های پیش از ۱۳۵۷ و نیز حوادث سالهای انقلاب دارد. ما در سال های ۴۰ و ۵۰ شاهد توسعه جامعه مدرن شهری، تخریب ساختار های سنتی جامعه و بویژه در روستا ها بودیم. اما این تحولات اساسی هیچگاه با مشارکت مردمی همراه نشدند و جامعه ما از نظر سیاسی بسته تر هم شد.

مفاهیمی که باید دوباره معنا شوند

ناهد کشاوری

مردسالارانه الزاماً مقابله با گریه کردن نیست بلکه برخورد و شناختی مجدد از آن است، یعنی پذیرفتن این دیدگاه که گریه کردن نوعی توانایی بیان احساسات است. بیان حسی از احساسات بیشمار آدمی که اندوه و دلشکستگی است، بیان نارضایتی است، بیان درک غم آلودی از محیط پیرامون است. خانم 'الف' به دلیل رابطه مرد مورد علاقه اش با زن دیگری و شوک ناشی از این اتفاق به بیماری شدید عصبی دچار شده است. او مدت‌های مدیدی با این عذاب وجدان دست به گریبان بوده است که آنچه او را آزار می‌دهد حسادت کوری است که از صفات ناشایسته انسانی است و بخصوص برانزده یک زن فمینیست نیست. او از بیان خشم خود نسبت به مرد سر باز می‌زند و سعی می‌کند از خود قهرمانی بسازد که توان تحمل همه چیز را دارد و این موضوع او را به درگیری‌های شدید روانی و طغیان می‌کشاند.

بیان خشم و ابراز و نشان دادن آن همواره در حیطه حرکات مردانه به حساب آمده است. مرد وقتی خشمگین است، وقتی حسادت می‌کند به خود اجازه هر حرکتی را می‌دهد. او می‌تواند از هر وسیله‌ای استفاده کند تا خشم خود را فرونشاند، کما اینکه تعداد مردانی که به خاطر خشم و حسادت همسر و یا دوست دختر خود را کشته‌اند به مراتب بیشتر از زنان است. در حالی که زنان در خاموشی رنج برده‌اند، در سکوت اشک ریخته‌اند و غمگین شده‌اند. اما زنان فمینیست از آنجا که چون مادرانشان نیستند تا در خاموشی رنج برند و خشونت مردانه را هم در حوزه زندگی خود نمی‌دانند پس خشمشان را فرو می‌دهند و در نتیجه از آنها انسان‌هایی ساخته می‌شود که ناگهان از درون منفجر می‌شوند. آنها به جای دفاع از احساساتشان آنها را سرکوب می‌کنند و در پذیرش آنها دچار تردید می‌شوند. رنج بردن را امری طبیعی در برخورد با یک پدیده نامطلوب قلمداد نمی‌کنند. خشم خود را آتقدر فرو می‌دهند تا به روان پریشی دچار آیند. نقش سنتی قدیمی آنها چنان طبیعی نشان داده شده است که هر نقشی بجز آن همه چیز و همه عواطف را مورد سؤال قرار می‌دهد و تا یافتن پاسخ درست و راه عملی ذهن به آشفتگی دچار آمده است. فمینیست بودن گویا در این عرصه هم توقع تحمل جدید تری را از آن زن بوجود می‌آورد و باز این جامعه است که چونکنگی برخورد به احساسات را به زن می‌آموزد یعنی مثلاً از آنجا که بروز خشم از جانب زن را امری منفی تلقی می‌کند این خشم در زن درونی می‌شود و به صورت ستیزی درونی درمی‌آید که او را بیشتر به درون خود و درگیری ذهنی با خود مشغول می‌کند تا به مسائل بیرونی و در نتیجه به افسردگی منجر می‌شود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که افسردگی در میان زنان بیشتر از مردان است که بخصوص در میان زنان روشنفکر ناشی از همین درگیری‌های ذهنی است. هر چند که افسردگی در میان زنان بیشتر است اما خودکشی در میان آنها کمتر صورت می‌گیرد چرا که آنها با رشته‌هایی دیگر چون فرزندان و خانواده به زندگی پیوند یافته‌اند و اقدام به خودکشی از سوی آنها گاه تنها بمنزله جلب توجه بیشتری از سوی جامعه صورت می‌گیرد.

آقای 'اشمیت' روانکاو آلمانی می‌گوید:

آنچه باعث خودکشی می‌شود بی ارزش شدن زندگی است و نه درد‌های آن و زنها علیرغم درد‌ها و رنج‌های بیشترشان می‌توانند معنای زندگی را در نزدیکان‌شان و کسانی که دوست دارند یا در برابرشان احساس مسئولیت می‌کنند بیابند.

مسئله دیگری که زنان با آن روبرو هستند رو در روئی با بار عذاب وجدانی است که جامعه مردسالار بر دوشان می‌اندازد و آنها را به جدائی درونی با خودشان می‌کشاند. آنها هر چند از نظر ذهنی به این نتیجه رسیده‌اند که از آزادی جنسی برابری با مردان برخوردارند اما در عمل ناکزیر محتاط عمل می‌کنند چرا که مورد قضاوت جامعه‌ای قرار می‌گیرند که ارتباط زنان با مردان را متفاوت از ارتباط مردان با زنان بررسی می‌کند.

'خانم' ف' دوبار اقدام به خودکشی کرده است و بعد از یک دوره بستری شدن در بیمارستان روانی در جلسات مرتب روان درمانی حضور پیدا می‌کند. او مدتی بعد از جدائی از همسرش با مرد دیگری رابطه داشته است و در زندگی و بازگشت مجدد با همسرش که خود در این میان رابطه‌های متعددی داشته است مرتب مورد سرکوب و سرزنش قرار می‌گیرد که او را به عذاب وجدان و افسردگی شدید مبتلا می‌کند.

مراجعه زنان مهاجر ایرانی به مراکز مشاوره حقوقی و خانوادگی و مراکز روان درمانی این سؤال را رو در روی ما قرار می‌دهد که برای حل مشکلات این زنان که در خیلی از موارد مسائل روحی و روانی است راه حلی وجود دارد؟ و آیا روانشناسی موجود و تجربه روانکاوان غربی می‌تواند پاسخگوی مشکلات روانی این زنان باشد؟ و آیا زمان آن نرسیده است که در کنار پرداختن به مسائل حقوقی و اجتماعی زنان تحلیلی‌نوا از وضعیت روانی آنها داده شود؟ تحلیل‌ها و امکاناتی که نه تنها شناختی نواز این زنان بدست دهد بلکه خود آنها را هم در رویارویی با شرایط جدید یاری رساند. شرایطی که در آن دو الگو از زن بوجود آمده است، الگو یا تصویری ذهنی از زنی که وابسته است، عاطفی است، سنتی است، حسود و خشمگین است، زودرنج است و در عین حال مادری خوب و زنی فداکار است و تصویر دوم زنی است که با الگوی اول مخالفت می‌ورزد و در نتیجه می‌باید همه چیز او رو در روی این تصویر سنتی قرار گیرد. این زن از آنجا که نمی‌خواهد نقش زن سنتی را بازی کند پس می‌باید از تمام عاطفه‌های او هم تهی شود، مهر مادری او هم مورد سؤال قرار می‌گیرد، موجود خشنی است که می‌باید در نان آوری خانه بار بیشتری را بر دوش بکشد. این تصویر که با واقعیت وجودی زن تضاد دارد او را دچار شک و سردرگمی می‌کند و او را به توضیح دائم خواسته‌ها و نظرات خود می‌کشاند که در نهایت انرژی و وقت فراوانی را از او می‌گیرد. او که برای رسیدن به باورهای جدید ذهنی خود تلاشی همه جانبه و توانفرسا را پشت سر گذاشته برای عملی ساختن آنها مبارزه تازه تری را رو در رو دارد که تلاش نفس گیر هر روزه‌ای است که گاه چنان سخت می‌شود که او را به درگیری‌های جدی روحی و روانی سوق می‌دهد. در این مقاله سعی می‌شود به پاره‌ای از مشکلات این زنان با مثال‌هایی با توجه به تجربه کار با روانکاوان و دفاتر مشاوره اشاره شود: خانم ب زن روشنفکر و فمینیستی است که در مراجعه به روانکاو از افسردگی مداوم خود گله می‌کند. او سه سال است از همسرش جدا شده، شاغل است و با فرزندش زندگی می‌کند. او می‌گوید که در سال اول جدائی از وضعیت روحی بهتری برخوردار بوده است. هرگز گریه نمی‌کرده و این جدائی را بمنزله رهایی تلقی می‌کرده است و بخصوص در جمع زنان همفکرش به کرات در مورد احساساتش حرف زده است. در سال بعد احساس تهائی و اندوه آغاز شده، اما هرگز درباره آن با جمع دوستانش حرف نمی‌زده است چرا که نمی‌خواسته تصویر قبلی خود را درهم شکنند. او به مرور به افسردگی روحی دچار شده است.

خانم 'دیگان' روانکاو آلمانی در این مورد می‌گوید:

'زنان روشنفکر شرقی در مورد احساسات واقعی شان بسختی سخن می‌گویند و حتی در جلسات روانکاو می‌هم گفتگو به دشواری صورت می‌گیرد. آنها با تلاش فراوان به آگاهی‌های تازه در مورد حقوقشان دست یافته‌اند. اما این آگاهی‌ها آنان را از زنان دیگر مجزا می‌کند و آنها نگران هستند که به این تصویر و آنچه که از خود ساخته‌اند لطمه‌ای وارد شود و گاه به دشواری می‌توانند جایی واقعی برای عواطف خود بیابند.'

زنان هر چند که در صفتی مجزا از مردان قرار می‌گیرند اما فضای تنفسی هر دو یکی است. هوای تنفسی آنها آغشته به ارزش‌ها و سنت‌هایی است که برای زوددن آنها به طوفانی عظیم نیاز است. زنان به خاطر منافعشان مایلند از این طوفان استقبال کنند اما آنچه اتفاق می‌افتد ورزش نسیمی است که تحولی‌کننده را باعث می‌شود. آنچه در عمل سیر تحولات را کند می‌کند نه تنها مقاومت دائم دنیای مردانه بلکه تنش‌های ذهنی و درونی خود زنان است که از سوی همان جامعه سنتی در ذهنشان رسوخ کرده است. گاه در درون آنها قاضی سختگیری وجود دارد که همواره تمام حرکاتشان را مورد قضاوت قرار می‌دهد و گاه با حکم عذاب وجدان آنها را مجازات می‌کند و زنان در مقابله با این بار عذاب وجدان چهره‌ای را از خود نشان می‌دهند که چهره واقعی آنها نیست، نه با عواطفشان برخوردی درست می‌کنند و نه با ضعف‌هایشان چنانکه باید کنار می‌آیند. بطور مثال قرن هاست که به زنان قبولانده‌اند که موجودات ضعیفی هستند که ضعف خود را با گریه بروز می‌دهند و از آن به عنوان سلاحی استفاده می‌کنند. حرف بر سر این نیست که چه کسی کمتر یا بیشتر گریه می‌کند مسئله این است که چون گریه کردن در نزد زنان بیشتر اتفاق می‌افتد پس عملی زنانه و منفی است. راه برخورد با این تفکر

اعلامیه مشترک

به مناسبت هشتمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

هم میهنان گرامی!

ایک هشت سال از کشتار عظیم و خدناکانه زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در شهریور ماه ۱۳۶۷ می گذرد. هشت سال پیش در چنین روزهایی چند هزار تن از فرزندان برومند میهن ما، که در میان آنان صدها نفر از اندیشمندان، محققان، نویسندگان و کادرهای سیاسی برجسته قرار داشتند، به جوخه های مرگ سپرده شدند. بسیاری از آنان سال ها یود در دادگاه های فرمایشی رژیم محکوم شده، دوره محکومیت خود را می گذراندند. برخی چند سالی بود که دوران محکومیتشان بسر آمده بود. همه آنان در بازجویی های چند دقیقه ای و یا با دو سه پرسش کوتاه و محیلاته به مرگ محکوم شدند.

در فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی، صدها نفر از رهبران و کادرهای حزب توده ایران، کادرها و اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان چریک های فدائی خلق ایران، حزب کمونیست ایران و چندین گروه و سازمان چپ دیگر و گروه کثیری از کادرها و اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران قربانی سیاست رژیمی شدند که به دنبال شکست جنگ هشت ساله و نوشیدن جام زهر می خواست با کشتار جمعی زندانیان سیاسی و نابودی کادرهای سیاسی اویزیسیون، جو حقیقان و وحشت در جامعه را شدت بخشد و با 'پاکسازی' زندان ها به شیوه خود مسأله زندانیان سیاسی را 'حل' کند.

فاجعه کشتار جمعی زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷، قاطع ترین سند افشاکر ماهیت استبدادی و ضد آزادی و غیرانسانی رژیم حاکم است که جلوه های گوناگون آن همچنان نمود دارد و از جمله هم اکنون در ماجرای دادگاه میکونوس در برابر دیدگان جهانیان به نمایش گذاشته شده است.

ما اعضا کنندگان این اعلامیه، در سالگرد این فاجعه ملی، به نام همه اعضا و هواداران مراتب همدردی و همبستگی مان را با همه بازماندگان این شهدای راه آزادی اعلام کرده و عمیقاً خود را در اندوه و خشم آنان شریک می دانیم و یاد یاران از دست داده را همیشه گرامی می داریم. ما بار دیگر این اقدام وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی را محکوم نموده و همه آزادی خواهان و نیروهای سیاسی ایران را فرا می خوانیم دست در دست یکدیگر برای برقراری آزادی و رعایت اصول مندرج در منشور جهانی حقوق بشر در ایران و استقرار نظامی دموکراتیک و مردمی در کشور بکشند و تلاش های خود را یگانه کنند.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حزب دموکراتیک مردم ایران

سازمان جمهوری خواهان ملی ایران

تصحیح و پوشش

درج منشور جمهوری خواهان آزادی خواه در شماره ۴۶ راه آزادی،

ناشی از یک اشتباه، تأسف بار و کاملاً تصادفی بوده است.

هیأت تحریریه راه آزادی، بدین وسیله از خوانندگان گرامی، به ویژه

از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و جمهوری خواهان ملی

پوزش می طلبد.

هیأت تحریریه نشریه راه آزادی

بقیه از صفحه ۲۸

نباید به چنین همکاری و اتلافی تن داد. اما به فرض صحت و تحقق این پیش بینی هم نمی توان به این نتیجه گیری موافق بود. زیرا در هر صورت عدم همکاری دو جریان عمده چپ به طور طبیعی موجب ضعف مجموعه نیروی انقلاب و طبعاً بسود استبداد و امپریالیسم و ارتجاع و طبقات و لایه های ستمگر و عقب افتاده خواهد بود و چنانکه می دانیم در هیچ دوره ای و در هیچ انقلابی نیروهای ترقیخواه و دموکرات، حتی اگر از فرطای خود بیخ داشته اند و علیرغم سوابقی که در این زمینه وجود دارد، به چنین پراگندگی تن ندادند.

اما از هر چیز که بگذریم ما در عصری زندگی می کنیم که تجربیات تلخ و شیرین زیادی در پس پشت آن قرار دارد و امروزه بشر این خرد و آگاهی را یافته است که بتواند جریان حوادث را مهار کند و از عوارض ناخواسته آنها تا حد امکان بکاهد. این امر در مورد حوادث پس از انقلاب و تحولات بعدی استراتژی آن و عوارض این تحولات نیز می تواند صادق باشد، بخصوص که در عصر ما دموکراسی این همه گرامی شده و اندیشه دموکراسی این همه خواهان و متولی پیدا کرده است. شک نیست که اگر ما از هم اکنون به اندیشه دموکراسی در اذعان خود و منش دموکراسی در فعالیت های سیاسی خود قویاً اعتقاد پیدا کنیم و در عمل اصول آنرا بکار بندیم، در آینده برای حل اختلافات میان خود نیازی به قهر نخواهیم داشت. □

جامعه با این ارزش گذاری که مردان می توانند تنها با جسم خود با زنی رابطه جنسی برقرار کنند و زنان در رابطه با مردان با روح و ذهن و جسم خود همزمان رابطه ای را برقرار می کنند و بنابراین متفاوت عمل می کنند راه را برای رابطه های متعدد مردان با زنان باز می کند، ضمن اینکه در واقع با این تفکر و ذهنیت به دو گونه زنان را مورد تحقیر قرار می دهد: اول زنانی که با آنها در رابطه بوده اند که تنها در یک رابطه جسمانی مورد استفاده قرار گرفته اند و دوم تحقیری جدی بر عواطف انسانی زنانه ای است که در رابطه با این مردان قرار می گیرند و در ته این تفکر همان رد پای مردسالارانه مذهب زده ای وجود دارد که زنان را به پرهیزکاری بیشتری مرامی خواند و همان تفکر پدرسالاری است که زن را بارگرمی خواهد و همان اندیشه ای است که رابطه های متعدد مردان را افتخار و زنان را فحشا محسوب می کند.

اینکه حضور زنان در جلسات روان درمانی چقدر می تواند سودآور باشد و اینکه روانکاوان غربی با شناخت اندکشان از فرهنگ جوامع شرقی چقدر می توانند به مشکلات این زنان پاسخ گویند، حرف دیگری است. اما این نکته که زنان شجاعت و شهامت حرف زدن را در خود بیابند بی شک امری مثبت است. می باید برون گرایی زنانه تشویق شود، می باید زنان از هر امکانی برای توضیح خود سود جویند و با این تفکر که گویا درونگرایی نه تنها صفتی مردانه که حسنی مردانه است، مبارزه کنند. می باید به همه آن چیزهایی که صفت زنانه قلمداد می شود و یا تحقیر به آن نگریسته شده است دوباره با کجکاو و کنکاش نگاه کرد. خطری که در اوایل جنبش زنان در آن به چشم می خورد این بود که زنان برای دور شدن از ارزش ها و صفت زنانه خود که بار منفی به همراه داشت بیشتر سعی به نزدیکی و تقلید از دنیای مردانه را داشته اند و این موضوع آنها را از زنانگی خود که ارزش ها و عکس العملها و صفات دیگری را به همراه داشت دور می کرد و آنها را به نوعی از خود بیگانگی دچار می ساخت. اما امروز می باید در عمل با این تفکر که فمینیسم را نوعی انحراف از فطرت زنانه می داند و از زنان انسانهایی بی مسئولیت در رابطه با فرزندان و اطرافیان می سازد مبارزه کرد.

'نهضت فزنودی' در مقاله 'انگاره های ذهنی' در کتاب 'چهره زن در فرهنگ ایران می نویسد:

'برای زنان بسیار مهم و سرنوشت ساز است که قوانین دقیقی از شرایط رشد خویشتن بدست بیاورند و بر مبنای آن نهاد های اجتماعی و قوانین یاری دهنده و مزاحم و مخرب تمیز و تشخیص داده شوند. بر اساس چنین بررسی دقیقی مفاهیمی نظیر وابستگی، استقلال، قدرت، ضعف، اخلاق، دانش، احساس، عقل، مسئولیت، تعهد و غیره دوباره و با ذهنیت زنانه معنا بشود و زن خود بگوید که کیست؟ و چگونه احساس می کند؟ چگونه می اندیشد و چگونه رشد می کند؟ بسیاری از مفاهیم فوق و آنچه زن را تعریف می کند باید دوباره و به وسیله خود زن معنا شود.

آنچه زنان را به تضاد و دگرگونی درونی با خود و در نتیجه به ناهنجاری روانی می کشاند این است که با همان الگوها و ارزش گذاری های سابق به قضاوت در مورد خود می نشینند به مبارزه با احساسات و عواطف و ذهنیات خود برمی خیزند که ناشی از زنانگی آنهاست و می باید تعریف دقیق تری از همه آنها و برخوردی انسانی تر و منطقی تر با همه آنها داشته باشند.

خانم 'مایر' روانکاو آلمانی که تجربه کار با زنان شرقی را دارد می گوید: 'نکته مهم در مورد زنان شرقی این است که با مردان خود از جهت آگاهی به حقوق انسانی و برابری زن و مرد در یک سطح قرار نگرفته اند. زنان با موشکافی مدام آگاهی های خود را در این عرصه گسترش می دهند و نوعی وظیفه آموزش مردان در این زمینه را هم به عهده گرفته اند و این برای آنها خستگی بسیار به بار آورده است. زن فمینیست شرقی بیش از هر چیز خسته است. او بیش از توانش انرژی صرف می کند، او نه مزایای اندک مادرش مثل عدم دخالت در امور مالی خانه را دارد و نه امکانات دخترش را. زن فمینیست امروزه شرقی قربانی آگاهی های خود است و چاره ای جز بردن این بار را ندارد.'

زن فمینیست ایرانی به روانشناسی تویی نیاز دارد که بتواند به همه این مشکلات پاسخ گوید و در ابتدا می باید به شناختی نو از این زن دست یافت. شناختی واقعی و دور از چارچوب های قبلی. در این عرصه قهرمان بی عیبی وجود ندارد. همه با ضعف ها و قدرت هایشان قهرمان هستند. اصلاً دنیای زنانه قهرمانی ندارد. قهرمانان متعلق به دنیای مردانه هستند. در یک دنیای همطرز زنانه، زنان با نکات اشتراک و تفاوت هایشان در کنار هم قرار می گیرند و تنها در یک داد و ستد روحی و روانی و ذهنی و برخورد نظرات است که نوعی تعادل روحی زنانه شکل می گیرد □

استفاده از تجربیات جهانی و توجه به مباحث تازه ای که در محافل روشنفکری جهان در گرفته است و با توجه هر چه بیشتر به شرایط و تحولات همه جانبه داخلی به تدوین نظریات خود و استراتژی مبارزه در دوران کمونیستی بپردازند .

طبیعی است که در جبهه وسیع چپ ایران بطور کلی و یا در طیف نیرو های کمونیست و سوسیال دموکرات ، بویژه با توجه به تاثیر شرایط تاریخی که این نیرو ها از سر گذرانده اند و تزلزلی که گرفتار آن بوده و هستند و همچنین با توجه به مباحث و درگیری های فکری جهانی ، رنگ های بسیار گوناگونی به چشم خواهد خورد . اما بدون شک این نیرو ها در کلیت مشترک خود در این دو طیف می توانند جای گیرند . بنابراین هیچ چاره ای جز این وجود ندارد که این دو طیف هر کدام از طریق تدوین و پذیرش یک یا چند اصل بسیار کلی ، صفوف خود را از یکدیگر مشخص کنند . طبیعی خواهد بود که هر طیف در میان خود ، صرف نظر از توافق بر سر اصول کلی ، در مسائل غیر کلی و فرعی ، اختلاف و در نتیجه جناح بندی های جداگانه داشته باشند ، و اتفاقاً مشکل اولیه نیز تمیز میان همین اصول کلی و غیر کلی است .

در مورد چپ های اصیل و رادیکال ، یعنی کمونیست ها بنظر می رسد که مشکل عمده ای بر سر اصول کلی ایدئولوژیک متفقاً نباید وجود داشته باشد ، زیرا کافی است جریانی اندیشه های مارکسیستی را در زمینه شناخت جهان و جامعه انسانی بپذیرد و برای تعبیر جامعه در جهت رسیدن به نظام سوسیالیستی فعالیت کند تا کمونیست شناخته شود . اما مشکل نیروهای این طیف وسیع می تواند اختلاف در شناخت جامعه موجود ایران ، مناسبات طبقاتی آن و امکانات تحول آن و درک مرحله مبارزه و حد آمادگی روحی جامعه برای این مبارزه و رسیدن به هدف های مبارزه در مرحله کنونی باشد و چون در شرایط امروزی و حیات فکری - سیاسی ، اختلاف نظر در این زمینه ها بسیار زیاد است ، طبیعی است که در جبهه وسیع کمونیست ها گرایش های فکری گوناگون و فراقسیون های مختلف مربوط به این گرایش ها ، لااقل در مرحله معینی از مبارزه ، به رسمیت شناخته شوند و این گرایش ها مجاز باشند در جریان مبارزات فکری و اجتماعی نظرات خود را در عمل به مرحله آزمایش بگذارند . قبول چنین وحدت جبهه ای بر سر اصول فلسفی و اجتماعی مارکسیسم همراه با پذیرش تحلیل های مختلف از وضع سیاسی - طبقاتی موجود ایران و وجود فراقسیون های مختلف ، کار را برای سازمندی این نیرو ها و اقدام به یک مبارزه مشترک ثمربخش در جهت تغییر حاکمیت موجود آسان خواهد کرد .

اما در آنچه که مربوط به نیرو های چپ 'سوسیال دموکرات' به طور کلی است آنها ، اگر چه بر اساس مد روز از دلبستگی به یک ایدئولوژی به ظاهر و با سر و صدای زیاد پرهیز و تبری میکنند ، اما در حقیقت به شدت به جهان بینی های طبقات متوسط و خورده بورژوا - اعم از جهان بینی های ناسیونالیستی یا مذهبی یا سوسیال دموکراتیک به معنای واقعی و شناخته شده آن و یا معجونی از این جهان بینی ها - وابسته اند . به این ترتیب بنظر می رسد که ائتلاف یا وحدت میان نیرو های وابسته به این قسمت از چپ مشکل تر از جبهه کمونیست ها باشد یا اینکه یک امر مهم و حاد

- بخصوص در شرایط فکری فعلی جهانی - آنها را به یکدیگر نزدیک می کند و آن ضدیت و کین تواری آنها نسبت به کمونیسم و مارکسیسم است . زیرا پس از انحلال شوروی و گرایش به بازیستی و بازسازی میان کمونیست ها و مارکسیست ها ، چپ سوسیال دموکرات ، حتی بیش از طرفداران اصول نظام سرمایه داری بزرگ ، 'پایان کمونیسم' را جشن گرفته است . البته ترس و نفرت سوسیال دموکراسی از کمونیسم و کینه ورزی نسبت به آن که دنباله مبارزات گذشته میان این دو است در جریان بازسازی و شکل گیری آنها شکل معقول تر و منطقی تری به خود خواهد گرفت و آنها ناگزیر در برابر سرمایه داری بزرگ وابسته و ارتجاع و استراتژی مبارزه با آنها به یکدیگر نزدیک خواهند شد .

شک نیست که دو جریان کلی کمونیستی و سوسیال دموکراتیک از آنجا که از لحاظ جهان بینی یا یکدیگر اختلاف اساسی دارند ، در زمینه های اجتماعی - طبقاتی و دورنما های مورد نظر شان نیز با یکدیگر اختلاف خواهند داشت ، و طبیعی است که حتی درک های مختلفی هم از مفاهیم اجتماعی و سیاسی مانند دموکراسی ، عدالت اجتماعی ، ملیت و غیره داشته باشند با اینهمه آنها می توانند در یک دوره استراتژیک مبارزه در برابر امپریالیسم ، سرمایه داری بزرگ وابسته و هر نوع ارتجاع صف واحدی را تشکیل دهند .

تجربه سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ ، به استثنای مدت کوتاه دوره اول مبارزه برای ملی شدن نفت در سال ۳۰ و اوایل سال ۳۶ ، می تواند نمونه خوبی از این وحدت باشد . حزب توده ایران در این سالها توانسته بود تمام نیرو های چپ توده ای و ترقیخواه را در خود یا به دور خود جمع کند . البته پس از سقوط آذربایجان عده زیادی از نیرو های میانه و متزلزل وابسته به طبقات متوسط و ناسیونالیست از این حزب جدا شدند . با اینهمه علی رغم انشعابی که به دنبال این حادثه رخ داد و طرح بسط بعدی فکر 'نیروی سوم' در پناه تیتیسیم از جانب انشعابیون ، این نیرو ها نتوانستند هویت خود را به نحو کامل و جدی سازمان دهند و آنرا به ثبت برسانند و تنها زمانی که مسئله ملی شدن نفت مطرح شد قسمتی از نیرو های ناسیونالیستی به رهبری مصدق ، تحت عنوان جبهه ملی شکل گرفت که توانست خورده بورژوازی و نیرو های وابسته به آن را نیز برای مدت کوتاهی بسوی خود بکشاند و در برابر حزب توده ایران ، که در این زمان دیگر تا حدود زیادی رادیکالیزه شده بود ، هویت مبهمی باز یابد .

این روند تاریخی البته مشکلات و در عین حال محاسن و معایب خود را هم داشت . اجتماع وسیع نیرو های توده ای و خورده بورژوازی در درون یا در اطراف حزب توده ایران زیر شعارهای 'اتحاد کارگران ، دهقانان ، پیشه وران و روشنفکران' و 'مبارزه با هر نوع امپریالیسم' در عین حال که موجب وحدت تمام نیرو های توده ای و ملی ترقیخواه شده و گسترش اندیشه های توده ای و ترقیخواهانه را در میان وسیع ترین توده های مردم تسهیل کرده بود ، سرز های ایدئولوژیک طبقاتی را نیز مخدوش و آشفته کرده بود ، اما بعد ها و در جریان مبارزه ملی شدن نفت که این حزب تا حدود زیادی یکدست و رادیکالیزه شده بود ، به علت وابستگی ذهنی و روحی به استراتژی جهانی شوروی برای مدت کوتاهی از این جنبش

فاصله گرفت و در نتیجه موجب سو ظن شدید نیرو های خورده بورژوازی ملی و فاصله میان آنها و نیروی توده ای رادیکال شد . اما از محاسن این وابستگی ذهنی و مضعگیری اشتباه آمیز ناشی از آن در این مرحله از مبارزه ، تمایز قطعی و همیشگی سرز میان چپ کمونیستی و غیر کمونیستی از یکدیگر و رفع هر نوع سو تقاهم در این زمینه بود ؛ در عین حال عیب آن نیز این بود که زمینه را برای تبلیغات خصمانه و کین توزانه ، نه تنها عوامل امپریالیسم و سرمایه داری وابسته و ارتجاع ، بلکه ناسیونالیست های خورده بورژوازی نیز که از حزب توده ایران آسیب دیده بودند ، در میان مردم فراهم ساخت و سو تقاهمی از نوع دیگر میان چپ کمونیستی و غیر کمونیستی بوجود آورد که پس از شکست قطعی جنبش توده ای و ملی و به دنبال تبلیغات وسیع نیرو های وابسته به امپریالیسم شدت و عمق بیشتری یافت و آن ظن وابستگی مادی و عینی کمونیسم و تمام نیرو های کمونیست به دولت اتحاد شوروی بود . اما اینک پس از انحلال این دولت و تاخت و تاز یکجتهه سرمایه داری جهانی ، تنها اختلافی که می تواند میان چپ کمونیستی و چپ سوسیال دموکراتیک باقی بماند ، چیزی جز اختلاف ایدئولوژیک و دورنمای اجتماعی میان طبقات زحمتکش و طبقات متوسط نیست که این امر هم در دوران استراتژیک کنونی مبارزه جهانی علیه امپریالیسم و مبارزه در جهت شرقی و پیشرفت همه جانبه اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی نمی تواند مانع از اتحاد عمل این نیرو ها برای رسیدن به این دو هدف باشد .

نیرو های کمونیستی و غیر کمونیستی چپ ، همانطور که گفته شد می توانند علاوه بر اختلاف ایدئولوژیک نسبت به مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی ، دموکراسی ، ملیت و غیره اختلاف نظر ، و در آن واحد جدال نظری داشته باشند ولی کسانی که به بهانه وجود این اختلافات و مبارزه نظری و سیاسی در این زمینه ها هرگونه نزدیکی و همکاری میان این نیرو ها را در دوران استراتژیک کنونی مبارزه ناممکن می نمایند ، یا احق های خشک مغز یک بعدی هستند و یا خواسته و ناخواسته در صف امپریالیسم و ارتجاع قرار می گیرند . چپ ، اعم از چپ کمونیستی و غیر کمونیستی باید با یک مبارزه حاد ایدئولوژیک صفوف خود را از اینگونه عناصر پاکسازی کند و در ضمن سازماندهی فکری و سیاسی خود و جلب عناصر و نیرو های واقعا دموکرات ملی ، استراتژی مبارزه در دوران کنونی را که مبارزه در راه سرنگونی جمهوری اسلامی ، استقرار دموکراسی با مشارکت فعال و دائمی توده ها ، طرد قطعی و همه جانبه امپریالیسم و پیشرفت و تعالی کشور و رفاه عمومی و عدالت اجتماعی است ، پیش ببرد .

شک نیست که در جریان رشد و تکامل انقلاب و جامعه و تعبیر و تحول مناسبات طبقات ، نه فقط هدف های مبارزه تغییر خواهند کرد بلکه حتی اختلاف در معنای مفاهیم هدف های امروزی هم پیش خواهد آمد و در اینصورت لابد این دو جریان چپ ناگزیر اگر نکویم رو در روی هم قرار خواهند گرفت ، لااقل صفوف خود را از یکدیگر جدا خواهند کرد و حتی این امکان وجود دارد که برای سلب قدرت از یکدیگر به قهر نیز متوسل شوند ، همانطور که در بسیاری از انقلابات پیش آمده است . احتمال دارد که بر اساس این توضیحات بعضی ها به این نتیجه برسند که

بلکه بر خلاف تحریم و بایکوت و غلیرغم همه اختلافات و بدتر از آن تفاوت های مسلکی، از وجوه اشتراک موجود حرکت می کند. در تحریم اقتصادی آمریکا اما جای چنین عنصری خالی است.

این تحریم، در ایران بر خلاف لفاظی های رسمی، بسیار جدی گرفته می شود. ایران می داند که این تحریم می تواند روند بسط و توسعه صادرات نفت و گاز را بطور جدی دچار اختلال کند. اما موفقیت این تحریم نه فقط به دلیل عدم پشتیبانی بین المللی قابل تردید است بلکه همچنین به این دلیل که تصادفات ایدئولوژیک اهداف آنرا در غیاری از ناروشنی فرو می برد. (۱۸)

در گفتمان آمریکایی، سیاست این کشور در مقابل ایران نوعی انتقامجویی برای جبران گروگان گیری ۱۹۷۹ در سفارت آمریکا در تهران ارزیابی می شود. کوئی مسئله بر سر کم کردن روی ایران است و نه واداشتن آن به تجدید نظر در رفتار خود. رژیم ایران هم در این میان خودرا سربلند می داند که در مقابل بزرگترین ابر قدرت ایستاده است و قادر به تشخیص نیست که اگر هم منافع ایران نه در مقابله با منافع آمریکا بلکه در جهت آن تعریف شوند، به هر حال منافع ایران باقی می ماند.

آیا ایالات متحده هنگامی که ۱۸ میلیون دلار برای پشتیبانی از اقدامات مخفی مخالفان رژیم ایران اختصاص می دهد، واقعا فقط خواستار تغییر سیاست ایران است؟ در این باره که در محافل رهبری جمهوری اسلامی به اندازه کافی نیرو هائی وجود داشته باشند که بتوانند تحولی در راستای خواست های آمریکا انجام دهند، فقط می توان حدس و گمان داشت. یک جانشین (الترناتیو) برای رژیم ایران، با توجه به پراکندگی اپوزیسیون در داخل و خارج کشور قابل رویت نیست. (۱۹) و بیشتر باید روی همبستگی با این نیروها حساب کرد.

ملی گرایی نیرومند ایران و اسلام، فقط در تصویری است که بمثابة دو عنصر ناسیونالیسم سکولار و مذهب به طور آشتی ناپذیر در مقابل هم قرار می گیرند. برای اکثریت ایرانیان و حتی آنان که دارای تفکر لاتیک هستند اسلام و فرهنگ اسلامی، بخشی جدائی ناپذیر از هویت آنان شمرده می شود. درست به همین دلیل، با انکا به آگاهی تاریخی بیگانه با فرهنگی دیگر و با شیوه نکرش غربی نسبت به ایران، در مورد بنیادگرایی و سلمان رشدی، که حقیقتا هم داوری درستی درباره ایرانیان نیست، تنها می توان آنان را به سمت همبستگی با بنیادگرایان سوق داد.

اما در کنار جناح سرسخت در ایالات متحده آمریکا نظریاتی هم وجود دارند که نقش ایران را در منطقه درست تشخیص می دهند و طرفدار سیاست دیگری هستند. (۲۰) ولی سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر با رُست فاتح جنگ سرد انجام می گیرد و لذا با چنین خصوصیتی فرهنگ سیاسی خودی لطمه می بیند. اینکه ادعا های اپوزیسیون خارج از کشور مانند شورای ملی مقاومت در روزنامه ای چون اینتر ناشنال

هرالد تریبون درج می شود، بدون اینکه کوچکترین توضیحی در این مورد داده شود که این شورا چیزی جز پوششی برای فرقه تروریستی مجاهدین خلق نیست، (۲۱) قابل تعق و ابعاد ادعا های ثابت نشده سازمانهای اطلاعاتی درباره تروریسم و تسلیح هسته ای جمهوری اسلامی وحشتناک است. چنین برخورد هائی سیاست واقع بینانه در قبال رژیم ایران را تحت الشعاع قرار می دهند.

پس از یک سری ترور های بیرحمانه و غیر انسانی در تل آویو و اورشلیم، بیش از همه به آلمان فشار وارد می شود که دست از سیاست "گفتگوی انتقادی" بردارد و مبادلات تجاری را محدود کند و یا پایان دهد. اما دولت ایران را به این دلیل که ظاهرا کنترل خودرا بر روی گروه های مشخصی در لبنان از دست داده است، نمی توان از مسئولیت معاف کرد. با اینحال به نظر می رسد که در ایران سیاست خارجی جدید در حال شکل گیری است؛ به جز یک استثنا، واکنش های وسایل ارتباط جمعی ایران در مورد موج تازه ترورها، با گذشته تفاوت چشمگیری داشت. (۲۲) ولایتی توضیح داد که ایران پول در اختیار حماس نمی گذارد. (۲۳) ادعائی که اگر عکس آن ثابت شود، برای او بسیار گران تمام خواهد شد.

ایران یک قدرت منطقه ای؟

ایران در حال حاضر خودرا یک قدرت منطقه ای می داند و این ادعا در درجه اول شامل منطقه است. اما اینکه، طبق مفهوم کلاسیک قدرت، یعنی بعنوان بازیگری دارای ظرفیت های اقتصادی و یا نظامی که می تواند در خارج از مرز های خود تاثیر بگذارد، یک قدرت منطقه ای است، جای سؤال دارد. (۲۴) می توان گفت که یک 'هنوز نه' پاسخ مناسبی است، چرا که بسیاری از ظرفیت های ایران از قوه به فعل در نیامده اند. اما ایران از طرف همسایگان خود به عنوان بازیگر مهمی در منطقه ارزیابی میشود و برای بسیاری از این همسایگان شریک اقتصادی نیز هست. سیاست خارجی ایران - بویژه از زمان فروپاشی اتحاد شوروی - به ما این اجازه را نمی دهد که این کشور را فقط از نقطه نظر مزاحم بالقوه مورد توجه قرار دهیم. با همپیوندی فزاینده ایران در منطقه، از آسیای مرکزی گرفته تا خلیج فارس، برای این کشور نوعی عدم تعادل شکل می گیرد: از طرفی از نظر سیاسی بیشتر و بیشتر تحت تاثیر عوامل منطقه قرار می گیرد و این عوامل را متقابلا تحت تاثیر قرار می دهد و از طرف دیگر در اقتصاد و تسلیحات کم تا بیش وابسته به مناسباتش با کشورهای صنعتی باقی می ماند. در آینده نزدیک، در وضعیت کنونی ایران نمی تواند درگرونی چشمگیری ایجاد شود. غرب، در خدمت منافع خود، باید سیاست استراتژیک کهنه نسبت به ایران را تغییر دهد، سیاستی که طبق آن همه نیرو بر روی پایگاه های غرب گرا در منطقه متمرکز است و مثلا تبلیغات بنیادگرایی، دشمنی با دموکراسی و نقض حقوق بشر در عربستان سعودی را نادیده می گیرد ولی به ایران همواره با دیده بدگمانی می نگرد.

مناطق مختلف جهان، پس از پایان درگیری های غرب و شرق، از استقلال بیشتری برخوردار شده اند. انزوا از غرب دیگر انزوا به مفهوم عام نیست. توجه درخور به ایران و به منطقه ای که این کشور در آن قرار دارد، لازم و ملزوم یکدیگرند.

توضیحات و منابع:

- ۱ - عباس ملکی: 'سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران' مندرج در ژورنال روابط خارجی ایران به زبان انگلیسی شماره ۷، سال ۱۹۹۶ صفحه ۷۴۷. وی در عین حال مدیر مؤسسه پژوهشهای سیاسی و بین المللی وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است (توضیح نکارند).
- ۲ - مقایسه شود با جواد منصور: 'نکرشی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران'، تهران ۱۳۶۵ صفحه ۱۹ تا ۳۴
- ۳ - مقایسه شود با منوچهر محمدی: اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تهران ۱۳۶۶ صفحه ۳۹ تا ۴۱
- ۴ - محمد جواد لاریجانی در ژورنال روابط خارجی ایران شماره ۷ سال ۱۹۹۶ صفحه ۷۵۶
- ۵ - مقایسه شود با یوهانس رایسز: 'ایران، تسلیح به جای توسعه' (به آلمانی)، چاپ پادن پادن ۱۹۹۵ صفحه ۴۰۴
- ۶ - سخنرانی ۱۴ ژانویه ۱۹۹۶ در تهران
- ۷ - عباس ملکی منبع شماره یک صفحه ۷۴۹
- ۸ - بنا به ادعای یک سخنگوی وزارت بازرگانی روسیه، این کشور سالانه ۵۰۰ میلیون دلار کالا به ایران صادر خواهد کرد. مقایسه شود با میدل ایست اکونومیک، ۸ مارس ۱۹۹۶ صفحه ۲۸
- ۹ - نگاه کنید به ترانزیشن (به انگلیسی)، چاپ پراک ۲۹ دسامبر ۱۹۹۵ صفحه ۱۰
- ۱۰ - در رابطه با علائق ایران در حوزه دریای خزر، نگاه کنید به ادومند هرتزیک: ایران و جمهوری جنوبی شوروی چاپ لندن ۱۹۹۵ صفحه ۳۸ تا ۴۱
- ۱۱ - مقایسه شود با بی بی سی، میدل ایست بتاریخ ۶ مارس ۱۹۹۶
- ۱۲ - منبع شماره ۱۰ صفحه ۴۱
- ۱۳ - همانجا صفحه ۳۸
- ۱۴ - عباس ملکی منبع شماره یک
- ۱۵ - درباره سیاست ایران نسبت به بحرین، نگاه کنید به مقاله کاری سبک ژورنال مناسبات بین المللی چاپ ۱۹۹۵ شماره ۴۹ صفحه ۲۰۸
- ۱۶ - مقایسه شود با یوهانس رایسز منبع شماره یک صفحه ۳۷۱
- ۱۷ - درباره مسئله تسلیحات هسته ای، نگاه کنید به مقاله شای فلدمن تحت عنوان خاور میانه و توان هسته ای در ژورنال مناسبات بین المللی شماره ۴۹ سال ۱۹۹۵ صفحه ۲۰۸
- ۱۸ - این اهداف عبارتند از: ۱ - عدم تجهیز به وسائل امعا جمعی ۲ - پایان دادن به فعالیت های تروریستی و خرابکارانه در کشورهای دیگر ۳ - دست برداشتن از مقاومت در برابر روند صلح خاور نزدیک ۴ - بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران
- ۱۹ - نگاه کنید به مقاله اسفر شیرازی تحت عنوان مسائل و چشم انداز های اپوزیسیون ایران مندرج در مجله اینامو چاپ آلمان زمستان ۱۹۹۵ و همچنین مقاله حمید احمدی تحت عنوان چپ ایران میان تحجر و تجدید نظر، در همین مجله
- ۲۰ - مقایسه شود با ژورنال بنیاد استانی در مقاله ای تحت عنوان آینده استراتژی ایالات متحده درباره خلیج فارس، و ارتون ۱۹۹۵ صفحه ۱۲
- ۲۱ - اینتر ناشنال هرالد تریبون ۷ مارس ۱۹۹۶ صفحه ۷
- ۲۲ - لوموند ۱۲ مارس ۱۹۹۶ صفحه ۲
- ۲۳ - کیهان هوائی ۱۳ مارس ۱۹۹۶ صفحه ۱ ولایتی مکرر هر نوع کمک اعما از مالی، نظامی یا آموزشی از طرف ایران به گروه های فلسطینی و بویژه حماس شده است.
- ۲۴ - درباره این مقوله مقایسه شود با کتاب هاینس کراسر تحت عنوان ترکیب، یک قدرت منطقه ای با آینده؟ صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۱

انقلابیون، نقش بزرگی در تکمیل شرایط عینی انقلاب دارند

سیاست صنعتی رژیم در کادر تقویت بورژوازی کمپرادور و سرمایه امپریالیستی خارجی دور می زند و مملکت تبدیل به چراگاه همه تراست های بزرگ و کوچک شده است. آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی و ژاپن و کشورهای اروپایی همه در صنایع و بانک ها و معادن ایران سرمایه گذاری کرده اند و این کار را رژیم آگاهانه برای آن انجام می دهد که مجموعه سیستم جهانی سرمایه داری را در حفظ خود ذینفع سازد و به علاوه حقایق نشان می دهد که امپریالیسم جهانی از ایران نه تنها به عنوان سرپل سیاسی و نظامی می خواهد استفاده کند بلکه به عنوان یک سرپل اقتصادی نیز چنین نقشی برای آن قائل شده است. سایر برنامه های اصلاحاتی از قبیل سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها و آزادی زنان و غیره مسخره تر از آنست که کسی را فریب دهد. اکنون در پرتو آنچه که تا کنون گفتیم، بینیم وضع عمومی رژیم از نظر افکار ملت چیست؟ رژیم، علیرغم مانورهای اصلاحاتی، همچنان اسلوب و تکیه گاه عمده حکومتش "زور" است. میلیتاریزاسیون زندگی اجتماعی در شهرها مدت هاست که انجام گرفته و می رود که در روستاها نیز آن را به کمک سپاهیان دانش و بهداشت و غیره به انجام رساند و خلا قدرت ناشی از ضعف مالک در دهات را با قدرت وابسته به دولت پر کند. سکنه شهرها همچنان بیش از هر موقع دیگری با رژیم آشتی ناپذیر باقی ماندند. هرگز رژیم تا این اندازه در شهرها دشمن نداشت و حتی پس از اصلاحات گروه های جدیدی از توده خرده بورژوازی شهری که تا گذشته نزدیک نسبت به نهضت حالت منفی داشتند، تحت تأثیر جنبش آیت الله خمینی به صف مخالفین پیوستند. در روستاها، البته توده دهقان در حالت انفجار انقلابی قرار ندارد ولی بیش از پیش ناراضی اوج می گیرد و به هر حال در مجموع وضع طوری است که در یک برخورد بین ملت و رژیم، دستگاه از توده دهقان به عنوان نیروی ذخیره خود نمی تواند بهره برداری کند. بر عکس، نهضت با نزدیکی های طبقاتی که به توده دهقان دارد زودتر قادر به جذب حمایت اخلاقی توده دهقان و سپس در طی زمان به جلب حمایت عملی آنست.

اکنون به این مسئله بسیار مهم و حیاتی می رسیم که در چنین شرایطی که وضع عمومی رژیم چنین

است و هر گونه صدای مخالف را هم خفه می کند و حتی طاقیت فعالیت تیپ های شناخته شده ای مثل امینی ها و یقانی ها را هم ندارد، چه راهی در مقابل نهضت قرار دارد. این مسئله در حدود هفت سال است که فوریت پیدا کرده و در جواب مختلف به طور کلی به آن داده می شود. عده ای می گویند راه مسالمت آمیز که رهبری حزب توده در خارج علمدار آنست و عده دیگری می گویند راه قهرآمیز که گروه های مختلف و با طرز فکریهای مختلف طرفدار آن هستند و من طرفدار این راه هستم. رهبری حزب مدعی است که شرایط عینی و ذهنی مساعد و مناسب برای اعمال راه قهرآمیز وجود ندارد یعنی از نظر عینی حالت انفجاری در جامعه نیست، نه اعتصابی، نه برخوردی، نه دعوانی، خلاصه آن وضعی نیست که نتین گفته است لازمه هر انقلابی است، یعنی "طبقه حاکمه دیگر نتواند حکومت کند و طبقه محکوم هم نتواند مثل سابق زندگی کند". از نظر ذهنی هم سازمان لازم و قوی که بتواند انقلاب را هدایت کند و تشکل لازم در طبقه کارگر وجود ندارد. البته رهبری حزب این حرف را جرات نکرد یکبارہ بزند. در اوایل سال ۴۲ زیر فشار افکار در داخل و خارج کشور پلنوم ۱۱-۴ کمیته مرکزی حزب در قطعنامه ای اعلام کرد که در "شرایط کنونی که رژیم همه راه های قانونی و مسالمت آمیز را بسته است راهی جز توسل به راه قهرآمیز باقی نمی ماند". پس از این پلنوم، نیروها فشار آوردند حالا که راهی جز راه قهرآمیز نمی ماند بنابراین فعالیت سیاسی و عملی خود را برای اعمال این راه متمرکز سازید، ولی برای من معلوم بود که کمیته مرکزی دروغ می گویند و اعتقادی به راه قهرآمیز ندارد و آنچه را که در پلنوم ۱۱-۴ گفته است زیر فشار و برای در رفتن از زیر فشار بوده است. کمی بعد قضیه روشن شد. رهبری حزب دوباره اعلام کرد که "درست است که در شرایط حاضر تنها راه، راه قهرآمیز است ولی در حال حاضر شرایط عینی نامناسب و شرایط ذهنی نامساعد است." من جواب دارم که ما با در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی می توانیم حکم کنیم که تنها راه کدامست، اگر شرایط عینی و ذهنی نامساعد و نامناسب باشد، گفتن اینکه راه قهرآمیز، تنها راه است حرف بی معنی ای است و این چیزی نبود جز روحیه اپورتونیستی به قول نلین مثل سار در میان نظرات ناخوش و منسوخ یکدیگر خریدن و بالاخره پس از چندی رهبری خجالت را کنار گذاشت و اعلام کرد راه قهرآمیز صحیح نیست و ما باید مبارزه را به شعارهای تاکتیکی محدود کنیم و از اصرار روی شعارهای استراتژیک خودداری ورزیم. این دیگر آخرین شاهکار بود که حزبی اعلام کند شعارهای استراتژیک یعنی کشتک و باید کوشش خود را متوجه مبارزه (!) در راه آزادی های سندیکائی، افزایش حقوق، خروج ایران از پیمان های نظامی و چیزهایی از این قبیل کلی بانی ها کند. اما هرگز نمی گویند که چه نوع مبارزه ای و اصلاً در چنین شرایطی چه نوع مبارزه می تواند مطرح باشد. اگر به زبان غیردیپلماتیک بخواهیم نظر رهبری را بگوئیم این می شود که باید صبر کنیم تا بینیم چه می شود. صبر و انتظار، این معنی راه حقیقی کمیته مرکزی حزب توده است. اما من چرا می گویم راه قهرآمیز درست است و منطبق با ضروریات جامعه ما. در شرایطی که امکان کوچک ترین فعالیت

علنی وجود ندارد، در شرایطی که رژیم حتی مبارزه برای تقلیل شهریه را با زندان و به سریازی فرستادن دانشجویان پاسخ می دهد، صحبت از "مبارزه مسالمت آمیز کردن" فقط می تواند ناشی از ترس و ضعف باشد. اینکه در سطح جامعه هیچگونه جنبشی دیده نمی شود به خاطر آن نیست که تضادی در بطن جامعه وجود ندارد و یا حالت مخالفت آمیزی نسبت به رژیم نیست بلکه این به خاطر استبداد خشن و بی سابقه ای است که بر جامعه حکومت می کند و مانع از فوران تضاد هاست. توده در طی ۱۵ سال اخیر آموخته است که از تظاهرات خیابانی و اعتصاب هیچ نتیجه ای عایدش نمی شود. توده تکیه گاهی ندارد تا مخالفت خود را بروز دهد. توده امیدش را از دست داده است. توده امروز آماده است که حمایت اخلاقی خود را نثار افرادی کند که گلوله را با گلوله پاسخ می دهند. اگر به اصطلاح حزب توده شرایط انفجاری وجود ندارد این برای آن نیست که واقعا چنین چیزی



نیست بلکه به خاطر آنست که سرپوش سنگین خفقان و استبداد بیرحمانه و به زور مانع تبلور علنی و تظاهر آن شده است و به علاوه انقلابیون از نظر من نقش بزرگی در تکمیل و جهش دادن به شرایط عینی انقلاب دارند. شرایط عینی چیزی نیست که بیک دیوار چین آترا از افراد انقلابی آگاه جدا کرده باشد و باید منتظر باشند تا خود به خود درست شود. انتخاب راه قهرآمیز به توده این امید را می دهد که به مبارزه کشیده شود، ولی اشتباه نکنیم، شروع راه قهرآمیز به منزله انجام انقلاب نیست. مقایسه ای این مطلب را روشن می سازد. چرا در شرایطی که مبارزه مسالمت آمیز منطبق با وضع کشوری است، تظاهرات، میتینگ ها، پخش اعلامیه و شعارنویسی صحیح است. آیا این کارها انقلاب است؟ خیر، اینها انقلاب نیست، اینها راه گشائی به سوی انقلاب است، اینها تأثیر گذاشتن روی شرایط عینی و ذهنی انقلاب است. در شرایطی که چنین اعمالی ممکن نیست، خرابکاری های نظامی، تشکیل گروه های پارتیزانی، ترور خیانتکاران و افراد موثر رژیم انقلاب نیست بلکه راه گشائی از طریق قهرآمیز به سوی انقلاب عمومی خلق است. حزب توده خیال می کند که می تواند چند سالی صبر کند تا یک سازمان بزرگ تشکیل دهد، وحدت را به وجود آورد و آن وقت دست به عمل مناسب بزند. دیگر نمی داند که در شرایط کنونی ایران فقط در جریان مبارزه از طریق صحیح ترین راه یعنی در جریان اعمال راه قهرآمیز است که می توان شرایط ذهنی را تقویت کرد، سازمان حزبی را گسترش داد و تشکل طبقه کارگر را افزون ساخت.

تاتما ۳۱

جنایتی

که با گذشت سال ها

برجسته تر می شود

هفده سال استیلای روحانیت بر حکومت در ایران، از فجایع تاریخی لبریز است؛ در این سال ها روزی نیست که جنایتی در وسعت ملی از این حکمروایان بیگانه با زمان، سر زده باشد. اما، سیاه ترین این جنایات ها، فاجعه کشتار عام زندانیان، در نیمه سال ۱۳۶۷ بود؛ فاجعه بی که دست کم، در تاریخ صد ساله ایران مانند ندارد. در جهان نیز، برای آن کم تر نظیری می توان یافت. مردی که سرانجام "جام زهر" صلح، مستی خون صدها هزار پسر و جوان و کودک ایرانی را از سر او پرانده بود، قهرآلود به هر سو جنگ می انداخت، تا تصویر شکسته قدرت خود را ترمیم کند. و درست زمانی که شادی پایان جنگ، شور زندگی را در مردم برانگیخته بود به امر او، در درون زندان ها، کشتار زندانیان سیاسی، از هر دسته و گروه و با هر نوع پرونده، در سکوت چند ماهه آغاز گشت و پایان یافت. تنها روزی که دیگر دژخیمان کشتار عام را تمام کردند، خبر از زندان ها به بیرون درز کرد و نامه های پراکنده زندانبانان به خانواده ها رسید که خبر می داد زندانی آنها کشته شده است. در برنامه کشتن، چندان انتخابی در کار نبود: هر کس را که به یاد داشتند، روزی در زندان بوده، یا هر کس را که در خیابان گرفته بودند، و هنوز پرونده بی نداشت، در کنار کسانی که مدت محکومیت آنها در زندان سرآمده بود و باید آزاد می شدند، یا هنوز در مرحله رفتن به دادگاه بودند، هر شب جدا می کردند و هر صبح دسته دسته به جوخه های اعدام می سپردند. در آن ماه بود که خبر این سیاهکاری تاریخی به خارج رسید و دنیا را تکان داد. رقمی که آن زمان از این کشتار عام اعلام شد، دو هزار و نهصد نفر بود.

فاجعه های بزرگ، در زمان وقوع، خود را چنان که هستند نشان نمی دهند؛ با گذشت زمان است که هر روز وسعت فاجعه بیشتر آشکار می شود. ما، امروز فاجعه آفرینی هشت سال پیش حکومت را عیان تر می بینیم و روشن تر می توانیم چهره مردان و زنان و دختران و پسران آرمان خواه و بی گناه را هنگامی که برابر جوخه های اعدام در انتظار شلیک بودند، به نظر بیاوریم و سال های آینده، که دیگر این گردباد شن، در سرزمین ما فرو نشسته است، فرزندان ما و فرزندان آنها، فرزندان آمران و مجریان آن

شیشه کردیم، به آنها بگوئید در این شیشه را نگشایند، پیام او به مخاطبانش نرسید و سال ها طول کشید تا با دست مخاطبان او، دیوار شیشه بیرون تراوید و ایران و سراسر منطقه را به پریشانی کشاند. و حالا، با این کارنامه خون و آتش و فاجعه و فساد و تباهی، پاسخ گفتن به آینده، برای روحانیتی که این بار بی واسطه و مستقیم رو در روی زمانه و مردم و کشور و منطقه ایستاده است، آسان نیست؛ این بار مردم دیوار را در شیشه خواهند کرد و شیشه را به کوه سیاه یا به یخبندان اقیانوس های شمال و جنوب خواهند سپرد. هر چند زوال ابدی روحانیت، کیفر یکی از جنایات بی شمار آن نخواهد بود. کیفر کشتار عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، که خاطره شان بر تارک تاریخ آزادی و ارتجاع در ایران نقش بسته است، بر تارک تاریخ جنگ زحمتکشان و غارت شدگان با غارتگران.

می بینید که پرونده این جنایت باز مانده است و بدانید که هرگز بسته نخواهد شد!

جنایت، در مدرسه با هیچانی بیشتر، این درس تلخ تاریخ را خواهند آموخت که دین، امری وجدانی و روحانیت، در هر دین، نهادی است فرسوده، که بی ارتباط با وجدان آدمیان و وجدان زمانه، آزمندانه و قهرآمیز برای احیای حکومت مدنی زوال یافته خود - در نظام اجتماعی که این نهاد را قرن هاست پشت سر گذاشته - تدبیر و تزویر می کند و برای در بند نگاه داشتن مردم، آنها را به زندان می کشاند و زندانیان بی دفاع و بی گناه را دسته جمعی به کشتارگاه می برد.

آسیبی که از استقرار روحانیت بر حکومت به ایران و مردم ایران رسیده است، از ویا و طاعون، شوم تر است. و جماعتی که پیش از تصرف قدرت آماده شده بود، برای تسخیر آن بیش از دوازده میلیون مردم ایران را تسلیم مرگ کند، و در قدرت، جنگ را - که در خدمت به آزوی او، شهرها و روستاها را ویران و بی انسان کرد - نعمت خداوند می دانست، در تداوم استیلای خود بر ایران، فقر و فساد و فحشا و اختناق را همزاد خویش ساخته است. با آمیختن در این گردباد شن بود که انقلاب بهمن در ایران مدفون گشت و روشنایی های آن، در تاریکی محو گردید. اما ضدانقلاب، با تمام تزویرهایش برای پر کردن جای انقلاب، دشمن خویش را در درون خود، می پرورد. بیست سال در زندگی یک تن، بسیار است ولی در حیات یک ملت و یک کشور، دمی بیش نیست. روزی که در گیر و دار ملی شدن نفت، دهخدا به وسیله دوستی برای یکی از دانشگاهیان پیام فرستاد "جوانان نمی دانند که ما چه خون دل خوردیم تا دیوار را



Sommaire

- *Jusqu'ou' iront les pressions? (Editorial)*
- *L'invective, dernier masque des despotes (B. Barahmandi)*
- *Entretien exclusif avec Abol Hassan Bani Sadr*
- *La femme émigrée dans le purgatoire des valeurs (Nahid Keshavarz)*
- *Il y a huit ans, le massacre des prisonniers politiques en Iran (R. Marzban)*
- *L'Iran, Puissance régionale? (B. Shabahang)*
- *Les notes de la prison (H. Zia Zarifi)*
- *Dossier du mois ,Identité de la gauche iranienne*

Bagher Momeni

Babak Amir khosravi